

از فراخوان کمیته برگزاری مراسم اول ماه مه تهران حمایت می‌کنیم

کمیته برگزاری مراسم اول ماه مه در تهران، متشکل از چند سندیکا و سازمان کارگری، طی فراخوانی از همه کارگران دعوت کرده است تا در برگزاری مراسم اول ماه مه شرکت کنند. ما از مطالبات و خواست‌های فراخوان دهندگان پشتیبانی کرده و همه سازمان‌های سیاسی ترقیخواه و اپوزیسیون چپ و دمکرات را به حمایت از فراخوان کمیته برگزاری مراسم اول ماه مه تهران فرامی‌خوانیم.

کمیته مرکزی سازمان صفحه ۸



اول ماه مه ۱۳۸۸ برآمدی برای برپائی روزگاری نو

برآمد اول ماه مه امسال که با همگرانی طیف گسترده‌ای از گرایش‌های در میان فعالین و پیشروان کارگری و همچنین دو تشکل سندیکای کارگران شرکت واحد و سندیکای کارگران نیشکر هفت‌تپه با عنوان «کمیته برگزارکننده مراسم اول ماه مه» مبارزه علیه رژیم ضدکارگری جمهوری اسلامی و نظام سرمایه‌داری را به خیابان کشید.

کمیسیون کارگری سازمان صفحه ۱۰

مردم افغانستان

در سه جبهه می‌جنگند

مصاحبه با مریم راوی
از سازمان اتحاد انقلابی زنان افغانستان

با ایجاد یک جنبش سوم که شعارش نه اشغال و نه طالبان بلکه آزادی و دموکراسی باشد، مردم افغانستان بخواهند خاست تا باتیروی خود، حقوق خویش را به دست آورند. البته این خود روندی طولانی و دردآور خواهد بود اما تنها راه حلی است که می‌تواند افغانستان را به سوی صلح و رفاه هدایت نماید.

صفحه ۱۸

سکوت در باره سریلانکا

برگردان ناهید جعفریور - Arundhati Roy

ما شاهد جنگی راسیستی خواهیم بود. بهتر بگوییم، آنچه که در سریلانکا در حال رخدادن است آگاهانه از افکار عمومی جهان مخفی نگاه داشته می‌شود. معافیت جزایی‌ای که با آن دولت سریلانکا در حال حاضر این جنایات را انجام می‌دهد، بیانگر پیش‌داوری راسیستی عمیقی است که در مرحله نخست به جدائی و بیگانگی و به حاشیه راندن تامیلی‌ها در سریلانکا انجامیده است.

صفحه ۲۱

بیانیه کمیته مرکزی سازمان درباره دهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری اسلامی

رویکردانی از حوزه‌های رای به سود آزادی، به سود حاکمیت مردم و به زیان استبداد است!

در دوره‌های قبل، برخی از شرکت‌کنندگان در انتخابات، با این استدلال که بالاخره بد بهتر از بدتر است، به پای صندوق رای می‌رفتند. این بار همان‌ها با شعار سد کردن راه احمدی نژاد، شرکت در انتخابات را توجیه می‌کنند. با توجه به ساختار حکومت اسلامی و قانون اساسی آن، رئیس جمهور در بهترین حالت می‌تواند یک تدارک‌کنجی خوب برای رژیم باشد. این ایده که با تغییر چهره‌ها در صندلی ریاست جمهوری، تحولی در جامعه رخ خواهد داد، توهمی بیش نیست. رای «مفید» و «مصلحتی» در جمهوری اسلامی فایده‌ای ندارد و تنها در خدمت پرکردن صندوق‌های رای و مشروعیت بخشیدن به حکومت است. سال‌ها است که «بد»‌ها و «بدتر»‌ها در این مملکت حکومت کرده‌اند و کارنامه همه آنان پیش چشم ما است. باید این دور باطل را شکست و به این بازی، که تنها سردمداران حکومت از آن نفع می‌برند، خاتمه داد. در این انتخابات نیز امکان انتخاب بین بد و بدتر وجود دارد، ولی سودی از آن حاصل مردم نخواهد شد.

صفحه ۲

جنبش‌های جاری اجتماعی و سازمان‌های سیاسی

نهادهای جنبش‌های موجود اجتماعی حق دارند که در هر مقطع و مناسبتی به طرح و تبلیغ خواست‌های خود بپردازند و موعد انتخابات (هرچند انتخابات غیردموکراتیک و فرمایشی رژیم) نیز می‌تواند یکی از آنها باشد. عناصر و جریان‌های اپوزیسیون که به طرز اصلاح ناپذیری، هنوز هم به «اصلاح پذیری» جمهوری اسلامی باور دارند، این بار هم پشتیبانی از جنبش‌های اجتماعی را بهانه داخل شدن در «بازی انتخابات»، شرکت کردن در این انتخابات فرمایشی و نهایتاً آویختن خود به دامن قبای یکی از نامزدهای «خودی» حکومتی قرار داده‌اند.

محمود بهنام صفحه ۳

«انتخابات» و رنج انتخاب

دسته بزرگی، بعد از صغرا و کبراهای بسیار، نهایتاً به انتخاب بد از بدتر می‌اندیشند. و در میان دلایل آنها، باز هم پای دولت چهار ساله محمود احمدی نژاد در میان است و کمتر نشانی از امید به تحول و دگرگونی در سیاست و رفتار کل حاکمیت جمهوری اسلامی و ارانه‌های هدیفند جهت خروج از ساختار ضد دموکراتیک آن. دست‌کم، ۱۲ سال است، از دوم خرداد ۷۶ تاکنون، این بخش از احزاب، سازمان‌ها و فعالین سیاسی دمکرات و مستقل و نیمه مستقل، از خود ویا منتقدین خود کرده‌اند و باز در لحظه انتخاب یا کنار «بد» قرار گرفته‌اند و یا نظاره‌گر صحنه بوده‌اند.

رضا اکرمی صفحه ۶

بازسازی و نوسازی چپ ایران یک پروژه بزرگ همگانی است

سازمان‌های سیاسی چپ ایران، امروز جاذبه‌ای ندارند. وحدت چند سازمان سیاسی چپ اگر نتواند شور و شوقی در خیل عظیم نیروی چپ ایران که درون سازمان‌های سیاسی آن نیستند بوجود آورد، در نهایت مشکلی را حل نخواهد کرد. مشکل چپ ایران را باید فراتر از محدوده سازمانی نگاه کرد. پس بحث را باید باز کرد. بر سر مهم‌ترین مسائل چپ، چه در عرصه نظری و چه در عرصه پروژه و برنامه چپ برای تحول جامعه و چگونگی رساندن آن به سوسیالیسم، به بحث و گفتگو نشست. این یک تلاش جمعی است که باید تمام چپ ایران و نه فقط اعضاء چند سازمان سیاسی چپ، در آن مشارکت داشته باشند.

احمد آزاد صفحه ۱۵

مگر کارگران چه می‌خواستند؟

کارگران کشور ما اولین بار نیست که همچنان ابتدائی‌ترین خواست‌هایشان را در اول ماه مه مطرح می‌کنند. در طول دهه‌های متمادی نزدیک به یک قرن گذشته، فعالان جنبش کارگری این مرز و بوم همواره این خواست‌ها را مطرح کرده و فریاد زده‌اند. اما کمتر گوش شنوایی پیدا کرده‌اند. کارگران چگونه و با چه زبانی باید به حکومت جمهوری اسلامی بفهمانند که حقوق کارگران، حقوق ملت است و دولت حق لغو حقوق ملت و پایمال کردن آن را ندارد!

مسعود فتحي صفحه ۹

برای افزایش دستمزد مبارزه کنیم

در شرایطی که میزان حداقل دستمزد هیچگونه تناسبی با تورم و گرانی سرسام آور موجود ندارد و با حداقل‌های هزینه‌های زندگی چند برابر فاصله دارد، از دل زندگی واقعی و جاری کارگران و زحمتکشان برمی‌خیزد. افزایش دستمزد خواست بلاواسطه کارگران، معلمان، پرستاران و دیگر زحمتکشان است. مبارزه کارگران برای افزایش دستمزد از واقعیات عینی سرچشمه می‌گیرد. کمیسیون کارگری سازمان صفحه ۱۳

بیانیه کمیته مرکزی سازمان درباره دهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری اسلامی

رویگردانی از حوزه‌های رای

به سود آزادی، به سود حاکمیت مردم و به زیان استبداد است!

دهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری اسلامی، با کاندیداتوری چهار چهره شناخته شده رژیم که از صافی شورای نگهبان گذشته‌اند، به روال معمول سی سال گذشته، برگزار خواهد شد. در جمهوری اسلامی انتخابات غیردمکراتیک است، بویژه انتخابات ریاست جمهوری. چرا که براساس قانون اساسی، اولاً تنها مردها و سپس در میان آنها معتقدین به مذهب شیعه دوازده امامی و نیز مطیع ولی فقیه حق دارند کاندیدا شوند و همچنین باید به تأیید شورای نگهبان نیز برسند. مردم نیز انتخاب آزادانه‌ای ندارند و تنها می‌توانند از بین منتخبین حکومت، به یک نفر رای دهند.

در عین حال، این انتخابات، پس از یک دوره ریاست جمهوری احمدی نژاد، در شرایطی برگزار می‌شود که بحران اقتصادی عملاً عرصه را بر زندگی بسیاری از مردم تنگ کرده و بی‌پروانی دولت به چگونگی معیشت اکثریت جامعه و حیف و میل ثروت‌های ملی به پای تسلیحات نظامی، پروژه ماجراجویانه اتمی، انجام برنامه‌های نمایشی چون پرتاب موشک و بریز و بیاش در پروژه‌های به‌اصطلاح عمرانی و غیره، زندگی روزمره را با دشواری فراوان روبرو کرده و بخش بیشتری از مردم را به زیر خط فقر کشانده است و نارضیاتی به‌شکل وسیعی در میان اقشار جامعه گسترده شده است.

جنبش‌های اعتراضی در میان اقشار مختلف جامعه رشد یافته و ندادم این جنبش‌ها علیرغم سرکوب مداوم آنها توسط رژیم، یکی از ویژگی‌های بارز این دوره است و صدای اعتراض از هر گوشه به گوش می‌رسد. این اعتراضات بیش از پیش سازمان یافته و با طرح مطالبات مشخص و خطاب قرار دادن دولتمردان حکومت اسلامی همراه است. جنبش‌های زنان، کارگران، ملیت‌های تحت ستم، معلمان، دانشجویان و دیگر اقشار جامعه، با طرح خواسته‌های خود و تأکید بر پیوند با یکدیگر، سطح رشدیافته‌ای از مبارزه اجتماعی را نشان می‌دهند.

همزمان در عرصه سیاست خارجی نیز تحولاتی رخ داده و سیاست خارجی امریکا به دنبال پیروزی اوباما در انتخابات ریاست جمهوری امریکا، تغییر محسوسی کرده است. چنین به نظر می‌رسد که سیاست دولت فعلی امریکا، بر کاهش تنشج در بیرون از مرزهای این کشور، جهت سروسامان دادن به آشفتگی و خسارات ناشی از یکی از بزرگترین بحران‌های اقتصادی سرمایه‌داری در یکصد سال گذشته قرار گرفته است. در این شرایط، دولت امریکا ترجیح می‌دهد تا با دولت ایران

وارد مذاکره شده و با حصول توافقاتی پیرامون مسائل مورد مناقشه و بویژه حول پرونده اتمی، ولو موقت، برای کاهش تنشج در منطقه خاورمیانه، زمان کافی برای حل مسئله عراق و افغانستان و تجدید آرایش نیروهای خود در این منطقه را به‌دست آورد.

جناح حاکم به شدت از تغییر اوضاع، نارضیاتی مردم و تحولات اجتماعی، که خطر خارج کردن سکان هدایت جامعه از دستانش را در پی داشته باشد، در هراس است و تمام تلاش خود را برای کنترل انتخابات و جلوگیری از ورود عناصری نامطلوب از نظر حکومت، به‌کار می‌گیرد. از این رو است که چهره امتحان پس‌داده‌ای چون خاتمی، کوتاه‌زمانی پس از اعلام کاندیداتوری، زیر فشار و تهدید جناح خامنه‌ای، انصراف داده و کاندیداتوری خود را پس می‌گیرد.

در چنین شرایطی که انتخابات بیش از هر زمان دیگری کنترل شده پیش می‌رود، تنور انتخابات در جامعه، انگونه که مطلوب گرداندگان است گرم نشده و فضای سردی بر آن حاکم است. کاندیداهای رسمی، همگی چهره‌های شناخته شده قدیمی هستند و این اولین باری است که کفگیر جمهوری اسلامی برای یافتن کاندیدا و یک چهره جدید با قول و قرارهای انتخاباتی تازه، به کف دیگ خورده است و مهره‌های قدیمی از قبیل حسین موسوی و مهدی کروبی بار دیگر وارد گود شده‌اند. واقعیت این است که در طول سی سال گذشته مردم تمام چهره‌های جمهوری اسلامی را امتحان کرده‌اند، از خط امامی دواتشه و طرفدار «عدل اسلامی» گرفته تا لیبرالیسم اسلامی «سردار سازندگی»، از خاتمی اصلاح طلب تا بازگشت به اصل «عدالت اسلامی» احمدی نژاد و هر دوره نسبت به دوره قبل اوضاع خرابتر شده و نابسامانی فزونی یافته است. مردم در این سی سال همه سیاستمداران جمهوری اسلامی و انواع سیاست‌ها را آزموده‌اند و در نهایت نیز به تجربه دریافته‌اند که سکان حکومت در کشور ما، عمدتاً نه در اختیار رئیس جمهور و مجلس و دیگر ارگان‌های انتخابی، که تحت نظارت و کنترل عناصر و ارگان‌های غیرانتخابی است. بطور واقعی و مطابق قانون اساسی، قدرت اصلی در جمهوری اسلامی در خارج از حوزه ارگان‌های انتخابی و دور از دسترس صندوق‌های رای قرار دارد. این خود یکی از زوایای مهم در نگاه به انتخابات در جمهوری اسلامی و جایگاه رئیس جمهور در آن است.

جمهوری اسلامی به رای مردم باور ندارد و تنها می‌کوشد تا با رای مردم به رژیم خود مشروعیت بخشد. برای حکومت اسلامی

شرکت مردم و بخصوص میزان شرکت مردم مهم است و نه نتیجه انتخابات. چرا که نتیجه را خود از پیش و به صورت کنترل شده، هدایت می‌کند. کاندیداهایی که پس از عبور از صافی شورای نگهبان به صف اول مسابقه انتخابات می‌رسند، از «خودی»ها هستند و در نهایت هم نقش آنها غالباً در حد «تدارکاتی» و مجری "حکم حکومتی" باقی خواهد ماند.

حضور در پای صندوق‌های رای جمهوری اسلامی که کوچکترین روزنه‌ای برای امکان تأثیرگذاری باقی نگذاشته است، تنها به سود جناح حاکم است.

قواعد بازی انتخابات در جمهوری اسلامی توسط خود جمهوری اسلامی تعیین شده و منطبق بر هیچ قاعده دمکراتیکی نیست. تلاش برای تغییر قواعد بازی و دمکراتیزه کردن آن، از مسیر شرکت در آن نمی‌گذرد. این کار تنها به معنی تأیید خود بازی است. راه پایان دادن به استبداد و بی‌حقوقی مردم از مسیر پذیرش بی‌حقوقی نمی‌گذرد. پایان عمر یک حکومت مستبد زمانی به پی‌ریزی ساختمان اعاده حقوق خود مبارزه کنند. از این رو مبارزه برای حق حاکمیت مردم بر سرنوشت خود و کسب آزادی‌ها و از جمله آزادی انتخابات، از مجرای مبارزه با نقض این حقوق توسط جمهوری اسلامی می‌گذرد. طی سی سال گذشته، بخش‌های مختلف جامعه ما، از زنان تا کارگران و کارمندان و زحمتکشان، از جوانان و دانشجویان تا جنبش‌های ملی در کردستان و سایر نقاط، از روشنفکران و روزنامه‌نگاران تا نویسندگان و هنرمندان، از طرق گوناگون و با تحمل رنج‌ها و مصائب فراوان و پرداخت هزینه‌های بسیار، در راه مقاومت و مبارزه برای حقوق ابتدائی و عادلانه‌شان از پای ننشسته‌اند.

تردیدی نباید داشت که مبارزه مستقل مردم و رشد و پای‌گیری این جنبش‌های مردمی با تکیه بر خواسته‌های حق طلبانه‌شان، مهمترین عرصه مبارزه با رژیم است. عدم شرکت در بازی‌های سیاسی که تنها رژیم از آن بهره می‌برد و بایکوت انتخابات فرمایشی، راهی است که پایه‌های رژیم اسلامی را سست کرده و اجازه خواهد داد تا سرانجام، آلت‌رناتیوی در برابر حکومت قد برافرازد.

برای اینکه به تحریم انتخابات پاسخ مناسب داده شود، می‌بایست سیاست "نه" به دهمین دور انتخابات ریاست جمهوری و مبارزه برای برگزاری یک انتخابات آزاد را به میان مردم برد. انتخابات آزاد یکی از خواست‌های دمکراتیک مردم و یکی از الزامات برقراری دمکراسی است، اما رژیم حاکم، بنا به ماهیت و عملکرد آن، نمی‌تواند به برگزاری انتخاباتی آزاد و نتایج آن گردن گذارد. در دوره‌های قبل، برخی از شرکت‌کنندگان در انتخابات، با این استدلال که بالاخره بد بهتر از بدتر است، به پای صندوق رای می‌رفتند. این بار همان‌ها با شعار سد کردن راه احمدی نژاد، < صفحه ۳

محمود بهنام

جنبش‌های جاری اجتماعی و سازمان‌های سیاسی

داشته باشد. ولی شاید درباره مقوله «جنبش اجتماعی» چنین نباشد و تعاریف و برداشت‌های مختلفی از این مقوله مطرح گردد. در اینجا طبعاً قصد و فرصت آن نیست که به بررسی تعاریف و تجربیات گوناگون جنبش‌های اجتماعی پرداخته شود که اهمیت و وسعت این موضوع، خصوصاً در ارتباط با شرایط امروز جامعه ما، نوشته مفصل جداگانه‌ای را می‌طلبد. در اینجا، با نگاه ویژه به تجربه جنبش‌های اجتماعی جاری در ایران، صرفاً تعریف و توصیفی از جنبش اجتماعی که جامع و مانع به نظر می‌رسد، ارائه و سپس تفاوت‌های آن با تشکل‌های سیاسی بررسی می‌شود.

جنبش اجتماعی عبارتست از: تلاش و فعالیت نسبتاً مدت دار و یا مستمر مجموعه‌ای نسبتاً قابل توجه از نیروها، حرکت‌ها و نهادهای مدنی و اجتماعی، در زمینه‌ای مشخص، در جهت تحقق یک خواست، هدف یا هدف‌های مشترک معین.

در این تعریف، جنبش اجتماعی می‌تواند در برگیرنده افراد، نهادها، انجمن‌ها، اتحادیه‌ها، گروه‌ها و محافل، فعالیت‌های مطبوعاتی و رسانه‌ای و... باشد. این جنبش، معمولاً، تلفیقی از فعالیت‌های فکری و عملی، اندیشه و اقدام است. اشکال حرکت آن، همانند ابعادش، بسیار گوناگون است (از نامه، عریضه، اعلامیه، روزنامه و وبلاگ نویسی تا گردهمایی، سخنرانی، تحصن، رفراندوم، راه پیمایی، اعتصاب و...). یک جنبش اجتماعی می‌تواند کوچک یا بزرگ، محدود یا وسیع باشد ولی باید دارای حداقلی از نیروها و نهادها در هر عرصه و حداقلی از استمرار حرکت و تلاش (که برحسب شرایط زمان و مکان تعیین می‌شود) باشد که بازتاب برونی یافته و توجه دیگران را جلب نماید. جنبش‌های اجتماعی، بر مبنای زمینه و موضوع خاص فعالیت‌شان، معمولاً با عناوین و اسامی گوناگون معرفی می‌شوند: جنبش دانشجویی، جنبش جوانان، جنبش زنان، جنبش کارگری، جنبش معلمان، جنبش ملیت‌های تحت ستم، جنبش اقلیت‌های مذهبی یا فرهنگی، جنبش زیست محیطی، جنبش همجنس‌گرایان، جنبش صلح و... این جنبش‌ها، ضمن آن که برای تحقق خواست‌های مشخص خود (و بعضاً متناقض با یکدیگر) تلاش و مبارزه می‌کنند، می‌توانند در موارد و مقاطعی، حول برخی خواست‌ها و نیازهای مشترک، همکاری‌ها و ائتلاف‌هایی را نیز به وجود آورند که بر تأثیرگذاری و امکان موفقیت هرکدام از آنها می‌افزاید.

یکی از ویژگی‌های اصلی جنبش‌های اجتماعی، خصلت پلورالیستی آنها است. در عین حال که خواست یا خواست‌های < صفحه ۴

انتشار بیانیه «انتخابات و گفتمان مطالبه محور» با امضای بیش از ۳۰۰ تن از فعالان مدنی کشور، نمونه بارزی از تلاقی میان جنبش‌های جاری اجتماعی ایران با یک مسئله و حرکت مشخص سیاسی (انتخابات دهمین دوره ریاست جمهوری) را به نمایش گذاشت. پس از آن نیز، بیانیه‌های دیگری مبنی بر طرح مطالبات در مقطع انتخابات، از سوی برخی دیگر از جنبش‌های اجتماعی موجود منتشر گشته و این نقطه تلاقی و تقاطع بین دو جریان اجتماعی و سیاسی را پررنگ‌تر ساخته است.

اما چگونگی برخورد و موضعگیری برخی از افراد و جریانات سیاسی در داخل و خارج کشور با بیانیه‌های مذکور، باری دیگر، مسئله رابطه میان جنبش‌های مدنی و اجتماعی از یک سو، و فعالیت و تشکل‌های سیاسی و یا به طور کلی، جنبش‌های سیاسی از سوی دیگر را مطرح می‌سازد. احزاب و سازمان‌های سیاسی و جنبش‌های اجتماعی دو مجموعه و یا دو جریان متفاوت هستند که به رغم تشابهات و اتصالات در میان آنها و با وجود این که در مقاطعی می‌توانند با یکدیگر تلاقی و پیوند یابند، در اساس مستقل از همدیگر بوده و هرکدام نقش و کارکرد خاص خود را دارند. ولی چنانکه می‌دانیم، اختلاط در نقش و وظایف مشخص آنها و یا برخوردهای افراطی یا تفریطی به رابطه بین آنها، موجب بدآموزی‌های بسیار و باعث بروز اشکالات و اختلالات فراوان در کارکرد هر یک از آنها شده است. چنانکه عملکرد بسیاری از احزاب و سازمان‌های سیاسی (و از جمله احزاب چپ) در سالیان گذشته حاکی از کوشش آنها برای جذب و ادغام جنبش‌های دمکراتیک و اجتماعی در درون خود بوده است و اکنون هم جریانات سیاسی بعضاً با این اتهام از جانب فعالان جنبش‌های اجتماعی مواجهند که می‌خواهند این جنبش‌ها را به «زائده‌ای» از تشکیلات سیاسی خود تبدیل کنند. برعکس، بدفهمی یا اغتشاش دانسته یا ندانسته در نقش و وظایف متفاوت این دو مجموعه، می‌تواند در عمل به انحلال‌طلبی و دنباله‌روی سازمان‌های سیاسی از جنبش‌های اجتماعی منجر شود که نحوه برخورد اخیر پاره‌ای از جریانات و فعالان سیاسی به «گفتمان مطالبه محور» نیز نمونه‌ای از آن را آشکار می‌سازد.

به منظور بررسی اجمالی رابطه بین جنبش‌های اجتماعی و تشکل‌های سیاسی و تمایزات عمده میان آنها، اشاره‌ای به تعریف برخی مفاهیم ضروری می‌نمایم. هر چند که در مورد تعریف عمومی احزاب و سازمان‌های سیاسی، به نظر نمی‌رسد اختلاف چندانی وجود

شکرت در انتخابات را توجیه می‌کنند. با توجه به ساختار حکومت اسلامی و قانون اساسی آن، رئیس جمهور در بهترین حالت می‌تواند یک تدارکاتچی خوب برای رژیم باشد. این ایده که با تغییر چهره‌ها در صندلی ریاست جمهوری، تحولی در جامعه رخ خواهد داد، توهمی بیش نیست. رای «مفید» و «مصلحتی» در جمهوری اسلامی فایده‌ای ندارد و تنها در خدمت پرکردن صندوق‌های رای و مشروعیت بخشیدن به حکومت است.

جامعه ما شایسته «بهترین»‌ها است و نه «بد»‌ها. سال‌ها است که «بد»‌ها و «بدتر»‌ها در این مملکت حکومت کرده‌اند و کارنامه همه آنان پیش چشم ما است. باید این دور باطل را شکست و به این بازی، که تنها سردمداران حکومت از آن نفع می‌برند، خاتمه داد. در این انتخابات نیز امکان انتخاب بین بد و بدتر وجود دارد، ولی سودی از آن حاصل مردم نخواهد شد.

باید تلاش کرد تا تحریم دهمین دور انتخابات ریاست جمهوری اسلامی را همگانی کرد. مسئولیت حکم می‌کند که همه آنانی که سخن مشترکی دارند و بر این باورند که باید به دور باطل انتخاب بین بد و بدتر خاتمه داد، بایکوت انتخابات را یک‌صدا، پرتین کنند. جریانات سیاسی که سیاست "نه" به دهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری اسلامی را دنبال می‌کنند، باید متحداً با اتخاذ سیاست و اقدام مشترک، نگذارند جمهوری اسلامی بیش از این رای مردم را در انظار جهانیان، خرج مشروعیت بخشیدن به نظام استبدادی خود کند و در داخل کشور از آن برای ارباب و فریبکاری استفاده نماید.

کمیته مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران بر این باور است که شرکت مردم در انتخابات دهمین دوره ریاست جمهوری اسلامی، فقط و فقط به سود حاکمان مستبد و در خدمت بقا و دوام آنها قرار می‌گیرد. از این رو، خلوت نگهداشتن حوزه‌های رای‌گیری و خالی گذاشتن صندوق‌های رای را به سود آزادی و به سود حاکمیت مردم و به زبان استبداد می‌دانند. در این راستا، دست همه آزادیخواهان را برای افشای هرچه بیشتر انتخابات فرمایشی به‌گرمی می‌فشاریم و از هر ایده و پیشنهادی برای پرتین کردن صدای "نه" به جمهوری اسلامی و "نه" به انتخابات فرمایشی آن، استقبال می‌کنیم.

باید به وضوح به مردم گفت که شرایط برگزاری یک انتخابات آزاد و دمکراتیک در جمهوری اسلامی وجود ندارد و شرکت مردم در انتخابات و رای آنان، تأثیر تعیین‌کننده‌ای در شرایط جامعه و زندگی آنان نخواهد داشت. امروز امکانات برای رساندن صدای آزادیخواهان به مردم کم نیست. در صف مشترک، فریاد آزادیخواهان علیه انتخابات فرمایشی را پرتین کنیم.

کمیته مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

۲ خرداد ۱۳۸۸ - ۲۳ مه ۲۰۰۹

صفحه ۳ <

مشخص مشترکی را پی می‌گیرند، غالباً دارای گرایش‌های گوناگون نظری، عقیدتی و سیاسی و یا وابستگی‌های طبقاتی مختلف هستند.

برپایه تعریف بالا، پیدا است که همه جنبش‌های اجتماعی (همچنان که همه احزاب سیاسی) لزوماً ترفیخواه، طرفدار دموکراسی و حقوق بشر و یا پیشرو نیستند. ایده‌ها، نهادها و طبقات ارتجاعی نیز می‌توانند در جهت تأمین منافع خود جنبش‌های اجتماعی راه بیاندازند. جریانات مذهبی عقب‌مانده و ضددموکراتیک، گرایش‌های شوونیستی نژادپرستانه و ضد خارجی هم قادرند در موافقی، عده قابل توجهی را طی مدتی در جهت مقاصد ارتجاعی‌شان بسیج کنند. بنابراین، ارزیابی از راستای حرکت و ماهیت یک جنبش، در وهله نخست، بر مبنای هدف مشترک معین آن و سپس با توجه به ترکیب نیروهای متشکله و همچنین عملکرد و اشکال فعالیت آن صورت می‌پذیرد. بسیاری از جنبش‌های اجتماعی مترقی و آزادی‌خواه، به منظور تحقق خواست‌هایشان، در جهت تغییر «وضع موجود» (و از جمله تغییر یا اصلاح قوانین موجود) حرکت می‌کنند. اما خواست تغییر قوانین، به تنهایی و لزوماً نمی‌تواند بیانگر خصلت ترفیخواهی یک جنبش باشد، چنانکه در جامعه ما، در برابر تهاجم رژیم برای تشدید اختناق و تبعیضات از راه تغییر مقررات، جنبش‌های اجتماعی ناچار به دفاع از همان قوانین موجود می‌شوند.

باتوجه به توصیف فشرده‌ای از جنبش اجتماعی که در بالا آمد و با در نظر داشتن تعریف و درک رایج و متداولی که امروزه از حزب یا تشکل سیاسی وجود دارد، وجوه عمده تمایز و تفاوت کارکردهای اصلی جنبش‌های اجتماعی و سازمان‌های سیاسی را می‌توان به ترتیب زیر برشمرد:

۱- جنبش‌های اجتماعی، بنابه تعریف و به طور متداول، مستقیماً تغییر و تحول در ساختار سیاسی، تعویض دولت‌ها، تسخیر قدرت سیاسی و نظایر اینها را دنبال نمی‌کنند و اکثراً هم، به دلیل خصلت ترکیبی آنها از گرایش‌ها و اقشار مختلف، در عمل نمی‌توانند دنبال کنند. درحالی که یک تشکل و جنبش سیاسی، در نظر و عمل، تغییر و تحول در ساختار سیاسی، تصرف دولت و کسب قدرت را هدف و کارکرد اصلی خود می‌داند. احزاب مختلف، اجرای برنامه‌ها و تحقق اهداف «متعالی» را که طرح و تبلیغ می‌نمایند، معمولاً به تصرف قدرت و تشکیل دولت موقوف می‌کنند.

احزاب طرفدار کارگران و زحمتکش‌ان نیز که کسب قدرت را به مفهوم تلاش برای بازگرداندن قدرت به اکثریتی که از آنها سلب اختیار و قدرت شده است مطرح می‌کنند، در نهایت جابجایی در اقتدار و نظام سیاسی را مد نظر دارند. اما موضعگیری یک نهاد یا جنبش اجتماعی، مثلاً به نفع یک حزب یا نامزد انتخاباتی معین، می‌تواند بسیار دشوار و یا مسئله‌ساز باشد، مگر در مورد برخی از نهادهای صنفی و اجتماعی که به دلایل سنتی و تاریخی، به نوعی پیوند ارگانیک و یا معامله سیاسی با

یک حزب مشخص مبادرت کرده‌اند که این نیز طبعاً، استقلال عمل آنها را محدود می‌سازد.

۲- جنبش‌های اجتماعی معمولاً هدف یا خواست‌های مشخص موردی، بخشی، صنفی، محلی و یا مقطعی را در عرصه‌ای معین طرح و تعقیب می‌کنند. در صورتی که احزاب سیاسی غالباً هدف‌های کلی، جامع، فرابخشی و فراصنفی (و نه لزوماً فراطبقاتی)، که قاعدتاً مجموعه‌ای از خواست‌های موردی، بخشی و منطقه‌ای در زمینه‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی را در برمی‌گیرد، در پیش روی خود قرار می‌دهند. بنابراین، یک تشکل سیاسی جدی و سراسری باید بتواند سنتز و تلفیقی از خواست‌ها و هدف‌های جنبش‌های اجتماعی - که بعضاً با یکدیگر هم تعارض دارند - فراهم آورده و آن را به عنوان برنامه و خط مشی سیاسی خود ارائه کند. برای احزاب چپ و مترقی، که مدعی دفاع از خواست‌های اکثریت جامعه هستند نیز تعارضات موجود در میان خواست‌های بخشی و صنفی اقشار مختلف اجتماعی (مثلاً مطالبات کارگری و خواست‌های دهقانی، منافع روستائینان و شهرنشینان، خواست و حق طبیعی اشتغال زنان و مسئله دستمزدها) مطرح می‌شود و حتی برای آن دسته از تشکل‌های سیاسی که عرصه معینی را آماج اصلی فعالیت خود قرار می‌دهند (مانند احزاب حفاظت از محیط زیست) همچنین تعارضاتی اجتناب‌ناپذیر است. هنریا کارآمدی یک جریان جدی سیاسی از جمله در این نهفته است که بتواند چنین ترکیب و تلفیقی از خواست‌های گوناگون را هم در نظر و هم به ویژه در عمل، عرضه کند.

بدین سان، یک سازمان سیاسی صرفاً بازتاب جنبش‌های اجتماعی در حوزه سیاسی نیست، همانگونه که نهادها و جنبش‌های اجتماعی نیز شعبه یا مباشر تشکل‌های سیاسی در عرصه اجتماعی محسوب نمی‌شوند. این دو، در عین ارتباط با یکدیگر، هرکدام نقش و کارکرد خاص خود را دارند. همانطور که تنوع خواست‌ها و نهادهای مربوط به آنها واقعیت و لازمه یک جامعه آزاد و دموکراتیک است، جمع‌بندی و ترکیب این تنوعات در حوزه سیاسی هم نیاز و وظیفه‌ای است واقعی.

۳- در اثر تحولات گوناگون دهه‌های اخیر مانند فروپاشی «بلوک شرق»، جهانی شدن هرچه بیشتر عرصه‌های اقتصادی و فرهنگی و پیشرفت‌های تکنولوژیک گسترده و مسائلی همچون رواج رفرمیسم، تشدید بوروکراسی حاکم بر احزاب چپ و راست و یا ناتوانی آنها در انجام وعده‌ها و پاسخگویی به نیازها، موجب بروز دو گرایش مختلف ولی مرتبط با همدیگر در بسیاری از جوامع شده است: از یک سو، سرخوردگی و رویگردانی اقشاری از مردم، خصوصاً جوانان، از احزاب و سازمان‌های سیاسی و همچنین نوعی ناامیدی نسبت به تلاش‌های بلندمدت و دگرگونی‌های وسیع در جامعه و از سوی دیگر، اقبال به حرکت‌ها و اقدامات کوتاه مدت با خواست‌های موردی و مشخص و رواج و رونق انواع و اقسام نهادها و جنبش‌های اجتماعی و فرهنگی.

از جمله پی‌آمدهای مثبت این گرایش‌ها آن است که احزاب رابه بازنگری درونی در جهت گسترش دموکراسی درون حزبی و جلوگیری از حاکمیت بوروکراتیسم و همچنین جستجو و ابداع شیوه‌های نوین سازماندهی سیاسی و ادارد. برعکس، رویگردانی از احزاب و فعالیت‌های حزبی می‌تواند بر تلاش‌ها و مبارزات پیگیر برای تحقق تحولات اساسی تأثیرات منفی برای گذارد. در هر حال، روشن است که افزایش تعداد و تنوع جنبش‌های اجتماعی. نقش و کارکرد ضروری سازمان‌های سیاسی را در یک جامعه دموکراتیک منتفی نمی‌کند و آنها را «جایگزین» تشکل‌های سیاسی نمی‌سازد. بعلاوه، این نیز آشکار است که احزاب مترقی و آزادیخواه، در چارچوب همان مسئولیت و کارکرد خود، با نهادها و حرکت‌های اجتماعی (یا سیاسی) که «جماعت‌گرایی»، «ولایت‌گرایی» و یا «اسلام‌گرایی» را مقدم بر حقوق و آزادی‌های جهانشمول انسانی می‌شمارند، مقابله می‌کنند.

منظور از توضیح فرق میان سازمان‌های سیاسی و جنبش‌های اجتماعی و تأکید بر کارکرد ویژه هرکدام از آنها، البته این نیست که جدایی کامل و یا دیوار چینی بین این دو بخش حیات اجتماعی وجود دارد. چه بسا افرادی که عضو سازمان‌های سیاسی هستند و در جنبش‌های اجتماعی هم مشارکت فعال دارند. مسلماً بخشی از فعالان نهادهای مدنی و صنفی در حرکت‌ها و اقدامات سیاسی هم شرکت می‌کنند. برخی رویدادها و جنبش‌های سیاسی می‌توانند به سهم خود، جنبش‌های اجتماعی را نیز تحریک و تقویت نمایند. متقابلاً، استمرار و وسعت گسترده بعضی از جنبش‌های اجتماعی می‌توانند تأثیرات قابل توجهی در عرصه سیاسی و تغییر توازن نیروهای سیاسی برجای دهند. بخشی از جنبش‌های اجتماعی در تداوم خود، در مقاطعی ممکن است با حرکت‌های سیاسی پیوند یافته و منجر به تحولات بزرگ (مثلاً تغییر قانون اساسی، تعویض و براندازی دولت) شوند. موقعیت انقلابی می‌تواند بیانگر مقطعی باشد که طی آن ترکیب و برآیندی از همه جنبش‌های سیاسی و اجتماعی بالنده و ترفیخواه به وقوع می‌پیوندد.

مقصود این است که اختلاط در حیطه وظایف و کارکردهای خاص هریک از آنها، در نهایت و عملاً به زیان هر دوی جنبش‌های اجتماعی و تشکل‌های سیاسی تمام می‌شود. سازمان‌های چپ و دمکرات می‌توانند و باید از حق و خواست دموکراتیک افراد و اقشار گوناگون جامعه برای ایجاد نهادهای مدنی، صنفی، فرهنگی و محلی، و برای طرح و تبلیغ آزادانه نظرات و خواسته‌های آنها و راه‌اندازی حرکت‌های اجتماعی پشتیبانی کنند. فراتر از این، سازمان‌های چپ و دمکرات باید از مطالبات عادلانه و هدف‌های ترقی‌خواهانه جنبش‌های اجتماعی کاملاً حمایت کرده و حتی‌الامکان به اشاعه و پیگیری و تحقق آنها یاری رسانند. لکن این حمایت‌ها، با احترام به استقلال و مراعات ضوابط دموکراتیک درون نهادها و جنبش‌های اجتماعی، ضرورتاً باید به

نحوی صورت گیرد که < صفحه ۵

صفحه ۴

نه این جنبش‌ها را به زانده سازمان‌های سیاسی تبدیل کرده و یا آنها را به حاشیه براند و نه اینکه خود این سازمان‌ها را به انفعال و دنباله روی از جنبش‌های اجتماعی بکشاند.

پیش از بازگشت به مسئله مشخص انتخابات ریاست جمهوری و تلاقی بخشی از جنبش‌های جاری اجتماعی با این مسئله سیاسی، شاید لازم باشد که دو نکته دیگر در این باره، در شرایط حاکمیت جمهوری اسلامی بر جامعه ما، یادآوری شود:

نخست اینکه ماهیت و عملکرد ضد دموکراتیک و سرکوبگرانه رژیم حاکم، عملاً مرزبندی‌های متعارف بین فعالیت‌های سیاسی و فعالیت‌های صنفی، فرهنگی و یا اجتماعی را نیز مخدوش کرده است. جمهوری اسلامی، بسیاری از تلاش‌ها و خواست‌های مشخصاً اجتماعی، اقتصادی، رفاهی، مدنی و محلی را نیز با عناوینی همچون «اقدام علیه امنیت» و تشویش اذهان عمومی، سیاسی و امنیتی تلقی کرده و سرکوب می‌کند. توسل به این گونه عناوین از جانب رژیم‌های خودکامه البته تازگی ندارد، لکن استبداد مذهبی حاکم بر جامعه ما، در این زمینه نیز از اسلاف و همگنان خویش سبقت گرفته و در نتیجه، مشکلات مضاعفی را هم بر فعالان و فعالیت‌های صنفی و اجتماعی تحمیل کرده است.

دوم اینکه در شرایط خفقان حاکم، در نبود احزاب سیاسی آزاد و مستقل و در وضعیتی که معدود جریان‌های اپوزیسیون نیمه قانونی و نیمه علنی نیز دائماً با سرنیزه سرکوب روبرو هستند، برخی از نهادها و نیروهای اجتماعی، خواسته یا ناخواسته، در موقعیت ایفای نقش و مسئولیت ویژه حزب سیاسی قرار می‌گیرند، چنانکه مثلاً در سال‌های گذشته چنین موقعیتی در مورد نویسندگان و روشنفکران، دانشجویان و روزنامه نگاران و اخیراً در مورد بعضی از نهادها و فعالان جنبش‌های اجتماعی مشاهده شده است. این وضعیت تحمیلی و اضطرابی، ضمن آنکه دستاوردهایی نیز در زمینه افشای ماهیت ضد دموکراتیک رژیم، طرح گسترده‌تر مطالبات و نیازهای مردم و پاره کردن پرده استتار و استبداد داشته، نمی‌تواند استمرار یابد. زیرا که در این حالت، نه تنها فشارها و صدمات افزون‌تری متوجه کوشندگان نهادها و جنبش‌های اجتماعی می‌شود، بلکه خود این جنبش‌ها هم، برحسب آنچه قبلاً بیان شد، در نهایت نمی‌توانند ایفاگر نقش و کارکرد حزب سیاسی باشند مگر آنکه تبدیل به حزب شوند.

مسئله انتخابات

بیانیه ای که با عنوان «انتخابات و گفتن مطالبه محور» از سوی بخشی از فعالان جنبش‌های اجتماعی انتشار یافته است، با اشاره به نابسامانی‌ها و شرایط بحران موجود و فشارهای اقتصادی و اجتماعی وارده بر مردم و با اعلام اینکه «در حال حاضر... شرایط برگزاری یک انتخابات آزاد، سالم و عادلانه مشاهده نمی‌شود»، به نقد «تجربه مشارکت بی‌قید و شرط و غیربرنامه‌ای در انتخابات» و همچنین «تحریم مطلق و از ابتدای فرایند فضای انتخاباتی» می‌پردازد که طبق این بیانیه، این

برخوردها «هیچکدام نتوانسته است به رشد جنبش‌های اجتماعی و یا حل معضلات کشور و مردم منجر شود». این بیانیه، سپس با طرح «برخورد کنش‌گراانه» و یا «گفتن مطالبه محور» با انتخابات بجای برخوردهای فوق و ضمن اعلام اینکه «از هم اکنون تصمیم مشترکی برای مراحل بعدی انتخابات اتخاذ نکرده ایم»، به طرح خواسته‌های مشترک امضا کنندگان، شامل «مطالبات عمومی» در سه زمینه (رفاه و عدالت، آزادی و حقوق بشر، روابط بین‌الملل) و «اولویت‌های مرحله‌ای اقشار جامعه» در پنج «لایه» اصلی (زنان، اقوام و دگراندیشان، کارگران، معلمان، دانشجویان) می‌پردازد.

انتشار این بیانیه توسط گروه زیادی از کوشندگان مدنی و اجتماعی، جدا از مضمون آن، اقدام مثبت و مهمی است که باید مورد حمایت جریان‌های سیاسی چپ و دمکرات قرار گیرد. نهادها و جنبش‌های موجود اجتماعی حق دارند که در هر مقطع و مناسبی به طرح و تبلیغ خواست‌های خود بپردازند و موعد انتخابات (هر چند انتخابات غیردموکراتیک و فرمایشی رژیم) نیز می‌تواند یکی از آنها باشد. پیش از این نیز بعضی از تشکل‌ها و نهادها اجتماعی به طرح مطالبات خویش در مقطع انتخابات (هر چند نه با عنوان «گفتن مطالبه محور») مبادرت کرده بودند. اما اقدام اخیر که با همکاری و همراهی تعدادی از فعالان و نهادهای جنبش‌های خاص (زنان، دانشجویان، کارگران و...) انجام گرفته و از این رو هم می‌تواند نویدبخش همبستگی افزون‌تر میان آنها در حرکت‌های آتی باشد و همچنین انتشار چند بیانیه دیگر را در همین رابطه به دنبال داشته است، از اهمیت بیشتری برخوردار است. سازمان‌های سیاسی ترقی‌خواه بایستی ضمن پشتیبانی از حقوق این جنبش‌ها و این حرکت‌ها، به انتشار گسترده‌تر این گونه بیانیه‌ها هم یاری رسانند که در داخل کشور، با سکوت و سانسور غالب رسانه‌های موجود مواجه می‌شوند.

اما حمایت از حقوق و اقدامات جنبش‌های جاری اجتماعی، به معنی تأیید بی‌قید و شرط هر حرکت یا مضمون هر بیانیه و اعلامیه آنها نیست. احزاب چپ و دمکرات می‌توانند و باید، همراه با حمایت از حقوق دموکراتیک این نهادها و جنبش‌ها، محکوم کردن تهدیدات و تهاجمات سرکوبگرانه ارگان‌های حکومتی علیه آنها و پشتیبانی قاطع از مطالبات عادلانه و برحق آنها، در فضایی دوستانه، کاستی‌های بیانیه‌ها و حرکات آنها را نیز یادآور شوند، توهم آفرینی‌های احتمالی آنها را هم به نقد بکشند و در یک کلام، با ایجاد گفتگوی متقابل و سازنده، به تقویت این جنبش‌ها و گسترش پیوندها و همکاری‌های فی‌مابین یاری رسانند. بابرقراری چنین رابطه مستقلانه و ثمربخشی است که طرفین می‌توانند از دیگته کردن موضعگیری‌ها و تصمیمات به همدیگر و یا دنباله روی از یکدیگر پرہیز نمایند.

نحوه موضعگیری پاره‌ای از جریان‌ها و فعالان سیاسی با «گفتن مطالبه محور» در مورد انتخابات، در واقع نمونه مشخص دیگری از گرایش دنباله‌روانه این جریان‌ها از نهادها و جنبش‌های اجتماعی را به نمایش می‌گذارد.

بیانیه مورد بحث، ضمن اعلام «برخورد کنش‌گراانه مطالبه محور» با فرایند انتخاباتی، از اتخاذ تصمیم برای مراحل بعدی انتخابات خودداری کرده است. این امر، با توجه به آنچه در مورد تعریف و خصلت پلورالیستی جنبش‌های اجتماعی گفته شد، در وهله نخست می‌تواند ناشی از همان تکثر گرایش‌های موجود درون این جنبش‌ها (صادر کنندگان بیانیه) باشد که عملاً تصمیم مشترک راجع به شرکت یا عدم شرکت در انتخابات آتی را نامیبر می‌سازد. این امر همچنین می‌تواند به دلیل جو تهدید و خفقان حاکم در داخل در مورد موضعگیری صریح نسبت به تحریم انتخابات و یا دلایل دیگر باشد. کسانی از امضا کنندگان بیانیه شاید در انتخابات شرکت و کسانی دیگر آن را تحریم کنند. در هر حال، اعلام موضع درباره انتخابات معین و یا نامزدهای مشخص اصولاً جزء الزامات و وظایف کارکردی نهادها و جنبش‌های اجتماعی نیست، هر چند که اینها می‌توانند در فصل انتخابات هم به طرح و پیگیری خواست‌هایشان اقدام کنند. اما آیا سازمان‌های سیاسی هم می‌توانند از موضعگیری آشکار در مورد مسئله مشخصاً سیاسی مانند انتخابات طفره برونند؟ و یا این عدم اتخاذ موضع را با دستاویز حمایت از «گفتن مطالبه محور» و پشتیبانی از جنبش‌های اجتماعی توجیه نمایند؟

انتخابات دهمین دوره ریاست جمهوری نیز به اذعان همه نیروهای اپوزیسیون و حتی برخی از جریانات حکومتی، همانند دیگر انتخابات رژیم حاکم، انتخاباتی غیردموکراتیک است. بعلاوه، از آنجا که ترتیبات انتخاباتی در این رژیم کارکردی دوگانه دارد و جدا از تقسیم مجدد قدرت، مناصب و کرسی‌ها در بین «خودی»‌ها (که دوره به دوره هم «خودی»‌تر و خودمانی می‌شود)، ابزاری برای نمایش مشروعیت و اعتبار برای رژیم آبروباخته و بحران‌زده در نظر مردم، در داخل و خارج است که خود همین نمایش هم برای بقای رژیم و تشدید سرکوبگری‌های آن به کار گرفته شده و بنابراین تحول دموکراتیک جامعه را نیز به نوبه خود به عقب می‌اندازد، چنین تشبثاتی بعنوان انتخابات اساساً ضددموکراتیک محسوب می‌شود. لکن عناصر و جریاناتی از اپوزیسیون که به طرز اصلاح ناپذیری، هنوز هم به «اصلاح‌پذیری» جمهوری اسلامی باور دارند، این بار هم پشتیبانی از جنبش‌های اجتماعی را بهانه داخل شدن در «بازی انتخابات»، شرکت کردن در این انتخابات فرمایشی و نهایتاً آویختن خود به دامن قیای یکی از نامزدهای «خودی» حکومتی قرار داده‌اند.

موضع درست و اصولی احزاب و سازمان‌های چپ، مترقی و آزدیخواه و آنچه که عملاً می‌تواند به تقویت صف مستقل و متحد اپوزیسیون دمکرات و چپ کمک نماید، تحریم فعال این نمایش انتخاباتی است. امتناع از موضعگیری صریح در این باره و یا توجیه شرکت در انتخابات با عناوین و بهانه‌های گوناگون و از جمله به عنوان حمایت از جنبش‌های مدنی و اجتماعی، مسلماً به نفع خود این جنبش‌ها و مطالبات بر حق آنها نبوده و برای تحول دموکراتیک جامعه ما نیز بسیار زیانبار است. □

«انتخابات» و رنج انتخاب

کاندیدای اصلاحات است. ایشان که از طنزنویسی به سردمداری باند موسوی در فیس بوک انتخاب شده اند، می خواهند بایک تیر چندتا نشان بزنند.

دوست سوم: دوست عزیز، من فکر می کنم بجای کنار زدن و یکی دیگر را آوردن که نیاز به انقلاب دارد، همین وضع موجود را کمی بهتر و قابل تحمل تر کنیم. بجای بحث های کلی در مورد ماهیت دولت ها و حکومت ها، هر جا که هستیم، گامی کوچک، حتی خیلی کوچک، در جهت بهتر شدن امور برداریم. آدم ها و جریان ها با ایده های بزرگ اما غیر عملی فراموش می شوند و مردم از آنها عبور می کنند.

دوست دوم در جواب ایشان: همان راهی که در ۳۰ تیر ۱۳۳۱ مردم پیش گرفتند. شاه قوام را نخست وزیر کرد و مردم به خیابان ها آمدند و مصدق را ابقا کردند. اینکه ما عقب نشینی کنیم، همان کاری که خاتمی از خرداد ۷۶ آغاز کرد و شرایط را برای روی کار آوردن احمدی نژاد مهیا کرد را نباید بار دیگر امتحان کرد. ما باید اصرار کنیم که زیر بار خواسته ولی فقیه نمی رویم. ما نباید با التزام دادن به ولی فقیه عقب نشینی کنیم. بلکه باید با خواست منطقی خود کاندیدای مورد نظر مردم را به حکومت تحمیل کنیم و نه برعکس بر ما تحمیل کنند. اگر توجه کنید، حکومت و نه احمدی نژاد، برای رأی دارد پول تقسیم می کند و این یعنی اینکه مردم در موضع قدرت قرار گرفته اند.

و من نیز در تأیید همین دوست، در جواب دوست سوم می نویسم: آقای... گرامی، مردم حق دارند از انقلاب زده شده باشند، با توجه به آنچه دیدند. برای من هم نه تنها انقلاب مقدس نیست، بلکه در شرایط فعلی که هنوز هزار دسته ایم، نه شدنی است و نه مطلوب. من از تمام تلاش هایی که در جنبش سیاسی، اجتماعی و مدنی مستقل می شود جانبداری می کنم و با این هم موافقم که احمدی نژاد بهتر سیاست حاکم را تدارکات چپی بود و بهتر است کمی ساز ناهمگون در بالا هم وجود داشته باشد تا یک دفعه، هم سر نرود و هم کلاه، که مملکت فلک زده ما باشد. اما حرفم این است که گریه را به قول فرانسوی ها، گریه بنامیم و از آنچه درپیش است به نام انتخابات یاد نکنیم و به چشم مردم برای همیشه خاک نپاشیم.

فرصت دیالوگ در این میدان مجازی محدود است و همزمان انبوهی از مباحث فلسفی، تاریخی، سیاسی، اجتماعی، هنری و غیره، ولو با نکتزدنی، از پیش چشم شما رد می شود. اما همین گفتگوی مختصر که درفضائی بسیار سالم و دوستانه شکل می گیرد، افکار مرا ساعت ها به خود مشغول می کند و از جمله، < صفحه ۷

هستم. از همین الان مایی که رای نمی دهیم، پیشاپیش متهم شده ایم که آمدن دوباره احمدی نژاد تقصیر ما است. بگذریم، مساله این است که عرصه سیاست، عرصه تخیل نیست. پرسش این است که در این دور باطل راه حل چیست؟

در جواب می گویم: «آقای... گرامی، من نظرم متوجه شخص خاصی، آنهم شما که ارادت ویژه دارم نیست. البته در فیس بوک هستند کسانی که از آزاد بودن این انتخابات صحبت می کنند و البته حق آنها است از آنچه می پسندند دفاع کنند، اما من یک درد مشترک را البته از فرسنگ ها دور از میهنم فریاد می کنم و آنهم این است که انسان های دمکرات، اعم از اینکه چه اعتقاد ایدنولوژیکی داشته باشند، باید نه گفتن را یاد بگیرند و در دام هایی که بر سر راهشان می گذارند و یکی هم همین است که چون درانتخابات پیشین شرکت نکردید احمدی نژاد آمد، نترسند. شما و من بهتر می دانیم که احمدی نژاد چرا آمد.

دوست اول: ورود احمدی نژاد به قدرت اجرایی، به طور قطع دلیل شکست اصلاحات در ایران است. مصیبت اینجا است که دوستان از ترس و لرزی که به جانشان افتاده و کم کم احساس می کنند که موسوی ممکن است با اقبال توده ها مواجه نشود، دست پیش را گرفته اند و می گویند: شما که مخالف رای دادن هستید و رای هم نمی دهید، سبب ابقای احمدی نژاد می شوید.

می گویم: دقیقاً. از قدیم گفته اند طلبکار اگر یاد طلبش نکرد، بدهکار می شود. این آقایون به اصطلاح اصلاح طلب، یک بار هم شده از حقوق بی حق تر از خودشان دفاع کنند که از شمانی که خون دل خورده اید تا اثری از مدنیت در فرهنگ سیاسی امروز شکل بگیرد می خواهند که تنور انتخاباتشان را گرم کنید. منظورم ما و شمای نوعی است. امیدوارم حوصله شما و دیگر عزیزان را سر نبرده باشم.

دوست دوم: این سیاست را آقای ابراهیم نبوی در اتاق های گفتگویشان باب کردند و به همفکرانشان نیز دستور دادند دو کار را سرلوحه کار خود قرار دهید: یک اینکه رای ندادن برابر است با انتخاب احمدی نژاد و دیگر آنکه تا می توانید هیاهو کنید که موسوی

دو سه هفته ای است به «کافه نادری» مجازی (فیس بوک) رفته ام و گوشه ای از آن را انتخاب کرده ام که تنش بیشتر به سیاست می خورد. البته از سیاست هم اینجا می بایست درک متفاوتی بیابیم و همینطور دوستانی جدید. چون از قدیمی ترها تقریباً خبری نیست یا به ندرت حضوری فعال دارند. برعکس، در میان نسل جدید، جوانان بسیاری را می بینید که فرز و فعال با گرایشات گوناگون اجتماعی و سیاسی در گردش اند.

در چنین فضائی سر صحبت باز کردن، بویژه اگر قرار باشد برای داخل و خارج از کشوری ها به یکسان قابل تحمل باشد، کار ساده ای نیست. اما چه کنم که نه می توانم دست از عادت چهل ساله بشویم و نه اگر ما با سیاست کاری نداشته باشیم، سیاست دست از سر ما برمی دارد. و از آنجا که این روزها بازار بحث انتخابات داغ است، سر درودل را در همین زمینه بازمی کنم و دوستانی محبت کرده به گفتگو می پیوندند. هرچند این تبادل نظر مخفی و محرمانه نیست، شاید به رسم گذشته بهتر باشد از ذکر اسامی دوستان به پرهیزم. بویژه اینکه بازگویی اش، تصمیمی است فردی و بی پرسش از آنها.

می نویسم: «پیش شرط انتخابات آزاد و جود مطبوعات آزاد، آزادی احزاب سیاسی، فقدان زندانی سیاسی و... می باشد انتخاباتی آزاد است که در فرآیند آن رژیم اجازه دستکاری نداشته باشد و نتایج آن به رسمیت شناخته شود. پس مفاهیم و ارزش ها را وارونه نسازیم. بگوئید راهی جز انتخاب بین بد و بدتر نداریم و پاهای خسته و نفس ها گرفته است تا لاف، تا ابد به دور خود نچرخیم.

از این انتخابات هم گذشت، اما بدانیم از سالها پیش، بیش از دو دهه است که انتخابات آزاد رایج ترین وسیله کنار زدن رژیم های دیکتاتوری با ماهیت و ترکیب های متفاوت بوده است. اما در هیچ یک از آنها، انتخابات آزاد بی مبارزه و تلاش حاصل نشده است. در هیچ کجا حکومت ها به دلخواه میدان را بر مخالفین و منتقدین خود نخواهند گشود».

دوست اول می نویسد: اگر روی سخن شما با حکومتی ها است که هیچ! اما در این فضای فیس بوک، من ندیدم کسی ادعا کند که انتخابات حاضر، آزاد و کاملاً دمکراتیک است. حامیان این و آن هم اتفاقاً دعوی شان برسر رفتن احمدی نژاد است. من که رای نمی دهم را به دفاع از سیستم محکوم نکنید، من مدافع واقع بینی

صفحه ۶ <

می بینم حتی یک نفر پیدا نمی شود صریح، روشن و به قول معروف، از ته دل، مدافع این انتخابات باشد و یا اینکه بدون لرزش دست، بخواهد رأی خود را به نام یکی از چهار کاندیدای گذشته از فیلتر «شورای نگهبان» در ۲۲ خرداد به صندوق بیاورد. اما همگی بر این نکته انگشت می گذارند که ادامه روند موجود، بن بست است و قرار گرفتن سرنوشت کشور در هاله‌ای از ابهام.

از این فضای مجازی بیرون می آیم و همچون ماه‌های گذشته، به سراغ مطبوعات و سایت‌های اینترنتی داخل و خارج می‌روم. می‌بینم اینجا هم نویسندگان، تحلیل‌گران و مفسرین، حرف متفاوتی ندارند. دسته بزرگی، بعد از صغرا و کبراهای بسیار، نهایتاً به انتخاب بد از بدتر می‌اندیشند. و در میان دلایل آنها، باز هم پای دولت چهار ساله محمود احمدی نژاد در میان است و کمتر نشانی از امید به تحول و دگرگونی در سیاست و رفتار کل حاکمیت جمهوری اسلامی و ارائه‌ی طریقی هدفمند جهت خروج از ساختار ضد دموکراتیک آن. در اینجا است که بار دیگر سوال دوست اول پیش رویم قرار می‌گیرد که «عرصه سیاست، عرصه تخیل نیست، پرسش این است که در این دور باطل راه حل چیست؟» و می‌بینم که دست کم، ۱۲ سال است، از دوم خرداد ۷۶ تاکنون، این بخش از احزاب، سازمان‌ها و فعالین سیاسی دموکرات و مستقل و نیمه مستقل، از خود و یا منتقدین خود کرده‌اند و باز در لحظه انتخاب یا کنار «بد» قرار گرفته‌اند و یا نظاره‌گر صحنه بوده‌اند.

آیا برای برون‌رفت از این دوراهی بی‌سرانجام، راهی جز گفتگوی جدی و مبتنی بر شناخت عمیق ارزش‌های دموکراتیک و راه تحقق آن در جامعه امروز ایران می‌تواند وجود داشته باشد؟ آیا سیاست «برداشتن گام‌های کوچک»، نقش اپوزیسیون این رژیم را روز به روز در تحول مورد نیاز کوچکتر نکرده است؟ آیا تکرار این رفتار سیاسی در این دوره ۱۲ ساله، نمی‌رود به یک واقعیت رفتار اجتماعی و سیاسی جابخش‌کرده تبدیل شود؟ آیا اگر چنین انتخابی هدف استراتژیک گذار به دموکراسی در ایران است، بهتر نیست لااقل مدافعین آن کمر همت بالا زده و بجای برخورد سلبی با آنچه نمی‌خواهند، به اثبات حقانیت راه، برنامه و کاندیدای مورد پشتیبانی خود برخیزند؟

آیا منتقدین این هدف استراتژیک، (هرچند غیر منسجم) نباید سایه‌روشن مختصات استراتژی گذار مورد نظر خود را پیش بکشند و اگر امروز هم بار دیگر نظاره‌گر باشند، فردائی با چشم‌انداز تر پیش روی خود و مردم بگشایند؟ من شخصاً معتقدم که طیف مدافع گذار و یا تحول دموکراتیک در ساختار سیاسی، بار دیگر فرصتی را از دست داد، فرصتی که قرار نبود

به انقلاب بیانجامد اما می‌توانست صدای سومی باشد در دفاع از پرنسیپ‌های واقعی دموکراتیک، در فهم و درک متقابل نیروهای دموکرات از همدیگر. در مرجع شدن برای نیروهای اجتماعی در طبقات و اقشار مختلف و بلاخره در بنیان‌گذاری اپوزیسیونی قابل رویت و محاسبه در فردای این انتخابات.

می‌گویم از دست رفت برای اینکه بخش مهمی از آنها یا به ستادهای انتخاباتی دو کاندیدای به اصطلاح اصلاح طلب پیوستند یا به احزاب و شخصیت‌های حامی آنها تبدیل شدند و تأسف‌بارتر آن خواهد شد که به احتمال زیاد، از نتیجه این «انتخابات» همان گام کوچک هم بیرون نخواهد آمد. چراکه تمام عناصر و شواهد گواه این واقعیت است که نه تنها دوم خرداد دیگری در راه نیست، بلکه استثناء یک دوره‌ای شدن ریاست جمهوری احمدی نژاد هم در افق دیده نمی‌شود. چرا؟

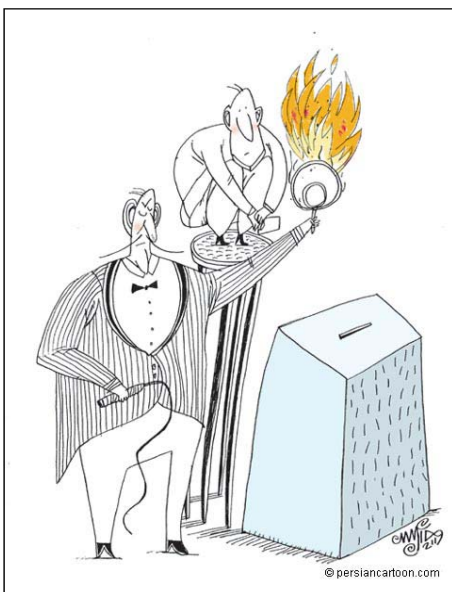
احمدی نژاد امروز از چهار سال پیش در میان مردم شناخته شده‌تر است. پول نفت را بر سر سفره همگان نبرده است اما سیل بسیاری را چرب کرده است. حزب پادگانی، دستخوش گرفته و از تمام امکانات بازسازی و استحکام موقعیت خود برخوردار شده است. غروری موهوم حول پیشرفت‌های هسته‌ای در میان برخی از مردم شکل گرفته است و روشن‌گری پیرامون این سیاست در محدوده «امنیت ملی» است و جناح رقیب هم حرف متفاوتی در این زمینه ندارد و بلاخره تمام فرآیند این رأی‌گیری به صورت یکدست در کنترل همین جناح است، هرگونه دستکاری در تعداد و نتایج انتخابات ممکن و هیچ نشانی از اینکه جناح بازنده بخواهد خارج از نظام در پی سازمان دادن مقاومت باشد دیده نمی‌شود.

میزان آراء محسن رضانی، هرگاه تا روز انتخابات کناره‌گیری نکند، نمی‌تواند به مانعی در جهت ورود احمدی نژاد به دور دوم باشد. در دور دوم بخش مهمی از همین آراء به نفع رئیس جمهور فعلی به صندوق ریخته خواهد شد.

مهدی کروبی علیرغم پشتیبانی سیاسی‌ترین و پراگماتیست‌ترین چهره‌های اصلاح طلب درون نظام، در توده مردم شانس چندانی جهت صعود به دور دوم نخواهد داشت. مجموعه آراء وی به شمول شخصیت‌های پیش گفته، یکجا به جیب میرحسین موسوی که احتمالاً در دور دوم انتخابات حضور خواهد داشت ریخته نمی‌شود. در نتیجه، فردی به رقابت با احمدی نژاد در دور دوم خواهد رفت که حذف «مهندسی» شده آن برای بیت رهبری و حزب پادگانی ساده‌تر است.

هر گاه چنین سناریویی بسیار دور از واقعیت نباشد، باید گفت بازنده اصلی‌اش همان جنبش دموکراتیکی است که پیش‌تر نام بردم و متأسفانه تخم مرغ‌های خود را در دو سبد کروبی و موسوی چیده است.

می‌دانم که در شرایط دشواری قرار داریم. انتخاب راه پر رنج است اما باید واقع‌بین بود و دانست که ناکاشته را نمی‌توان درو کرد. این موقعیتی است که برای هر کشوری می‌تواند پیش بیاید. ۷ سال پیش در فرانسه شرایطی در دور دوم انتخابات پیش آمد که ژاک شیراک راستگرا در مقابل کاندیدای راست افراطی قرار داشت. نیروی چپ فرانسه بعد از فرنی می‌بایست یا صحنه را ترک کند یا از شیراک که رئیس جمهور وقت هم بود پشتیبانی نماید. می‌دانیم که اکثریت قریب به اتفاق، راه دوم را برگزیدند. شرایط دو رژیم و کاندیداها با ایران کاملاً متفاوت بود اما به یاد دارم یکی از رهبران چپ فرانسه، آقای ژان لوک ملانشون، این دشواری انتخاب را چنین خلاصه کرد که دستمالی به روی چشم‌هایم می‌بندم و دستکش به دست می‌کنم تا آلوده نشوم و رأی خود را به نفع شیراک به صندوق می‌اندازم. وی امروز برای پیشبرد ایده‌های خود از حزب سوسیالیست هم کناره گرفت تا به اتفاق یارانش حزب چپ فرانسه را بنیاد گذارد. اما متأسفانه گویا در میان فعالین سیاسی ما این استثناها دارند به قاعده تبدیل می‌شوند و پایداری بر ارزش‌های دموکراتیک استثناء. همه ما می‌دانیم به میزانی که در پائین و در میان اقشار و طبقات مختلف اجتماعی به ساختن نهادهای سیاسی، سندیکائی، صنفی، فرهنگی و مدافع حقوق ملی، شهروندی و حقوق بشر که ستون اصلی و عمده دموکراسی هستند همت کنیم، امکان دست‌یابی به حق حاکمیت خود بر سرنوشتمان، فراهم‌تر می‌گردد و چنانکه شاهدیم، رژیم نیز این چشم‌اسفندیار خود را دریافته است و از هیچ کوششی در جهت ضربه زدن به این جنبش‌ها و سرکوب فعالین آنها خودداری نمی‌کند. باز بخش عمده‌ای از انرژی و توان محدود سیاسی ما مصرف گرم کردن تنور انتخاباتی است که صحنه‌گردان آن صرفاً کارگزاران حکومت‌اند. □



مصاحبه با پرویز نویدی

نگاه سازمان‌های اپوزیسیون به انتخابات ریاست جمهوری

مریم محمدی از رادیو زمانه، گفتگویی با تنی چند از نیروهای اپوزیسیون در زمینه دهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری انجام داده است.

مصاحبه با پرویز نویدی از «سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران» بخشی از این گفتگوها است.

اولین سوال، ارزیابی کلی از انتخابات پیش رو است؛ این دوره از انتخابات ریاست جمهوری چه مختصات و ویژگی‌هایی دارد؟

پرویز نویدی: این انتخابات در مجموع، مثل انتخابات گذشته در جمهوری اسلامی است البته با ویژگی‌های خاص. یکی از این ویژگی‌های خاص، رییس جمهور فعلی، آقای احمدی‌نژاد است، بامسائلی که به‌وجود آورده سیاست‌هایی که پیش گرفته است. به‌طوری که در داخل بحران اقتصادی، اجتماعی و سیاسی بیداد می‌کند و در صحنه بین‌المللی هم وضع را بدتر از پیش کرده و توانسته نیروی وسیعی را در کل جهان، علیه جمهوری اسلامی ایران، به‌وجود بیاورد.

از طرف دیگر، خوشبختانه تغییراتی در دستگاه رهبری آمریکا در جهت مثبت به‌وجود آمده و رییس جمهور جدید سعی می‌کند مناسبات خوبی را با کل جهان، از جمله منطقه بسیار حساسی مثل خاورمیانه و ایران، داشته باشد. ولی متأسفانه، با سیاست‌های آقای احمدی‌نژاد، امکان چنین بهبودی در مناسبات مشاهده نمی‌شود. بنابراین، جمهوری اسلامی از این نظر در برابر یک انتخاب قرار دارد و این هم از ویژگی‌های این دوره از انتخابات است.

ویژگی دیگری هم که باید روی آن تأکید کرد، این است که دیگر صف‌بندی سابق در جناح‌های جمهوری اسلامی بین اصلاح‌طلبان و اصول‌گرایان تا حدود زیادی به‌هم خورده است. به این معنا که در درون خود اصول‌گرایان، اگر نیرویی مثل خاتمی در صحنه نباشد که الان نیست، آنها اتحاد ندارند و در مورد احمدی‌نژاد میانشان اختلاف نظر وجود دارد. این هم یک ویژگی است که در این دوره اصول‌گرایان یک‌پارچه نیستند.

در طرف دیگر هم، اصلاح‌طلبان وضعیت سابق خود را از دست داده‌اند. نیروی جوان و نیرویی که قدرت اصلی اصلاح‌طلبان بود و می‌توانست آنها را به‌پیش ببرد، تا حدود زیادی از اصلاح‌طلبان سرخورده است و ما با رکودی در بین جوانان و به‌ویژه دانشجویان، روبرو هستیم و آن شور و شوقی را که در دوم خرداد نشان دادند، به‌هیچ‌وجه نمی‌بینیم.

کدام نیروها، عوامل یا جریان‌های داخلی و خارجی، در نتیجه این انتخابات تأثیرگذار هستند؟

پرویز نویدی: در انتخابات جمهوری اسلامی، از آنجا که انتخابات آزاد نیست و هیچ‌وقت شرایط دمکراتیکی وجود نداشته، احزاب سیاسی و اپوزیسیون به‌هیچ‌وجه نتوانسته‌اند به آن معنا، تأثیری در روند انتخابات داشته باشند. مخاطب احزاب سیاسی بیشتر مردم بوده‌اند برای اینکه به مردم نشان بدهند که در حقیقت، اینها صحنه‌ای را چیده‌اند و شما باید تا آنجایی که می‌توانید در این صحنه، اگر می‌شود، مهر و نشان خود را بزنید و بیشتر هم مخالفت با نمایندگان رسمی حکومت بوده است.

در نتیجه، نیروهای تأثیرگذار از یک سو، جناح‌های داخلی خود رژیم هستند و از سوی دیگر مسایل بین‌المللی است. اگر هم حرکتی از طرف مردم صورت بگیرد، آن هم قطعاً می‌تواند موثر باشد. البته امروز نسبت به گذشته، با جنبش‌های مختلف اجتماعی روبرو هستیم. جنبش‌هایی که به‌طور واقعی وجود دارند و خواسته‌های معینی را طرح کرده‌اند.

می‌توانم از صحبت‌هایتان نتیجه بگیرم که شما مهم‌ترین نیروهای اثرگذار را شرایط بین‌المللی و جناح‌بندی‌های درون حکومت می‌بینید؟

پرویز نویدی: و در شرایط خیلی مشخص، اگر حرکتی در بین مردم به‌وجود بیاید، طبیعتاً تمام این معادلات را می‌توانند به‌هم بریزند. همان‌طور که در دوم خرداد این کار را کردند.

آیا شما چنین حرکتی را این‌بار محتمل می‌بینید؟

پرویز نویدی: تا آنجایی که اطلاعاتم اجازه می‌دهد، احساسم این است که در شرایط کنونی، جوان‌ها و نیرویی که می‌تواند موتور حرکت سومی باشد، نسبت به این انتخابات سرد است و آن شور و شوقی را که در گذشته‌ها داشتند، الان نشان نمی‌دهند. الان بعید بنظر می‌رسد.

موضع‌گیری سازمان‌ها و احزاب در مقابل انتخابات فعلی چگونه است؟

پرویز نویدی: سازمان ما هنوز موضع قطعی خود را نگرفته است. این موضع بعداً، از طریق ارگان‌های رسمی قطعاً اعلام خواهد شد. ولی گرایش عمومی در سازمان ما این است که ما با منطق و روشی که بعضی‌ها در پیش می‌گیرند که «در هر حال، ما ناگزیر هستیم و بین بد و بدتر باید یک نفر را انتخاب کرد»، توافقی نداریم.

ما فکر می‌کنیم اگر در شرایطی انتخابات با اینکه ضد دمکراتیک بوده و هست و در جمهوری اسلامی همیشه این‌طور خواهد بود، بتواند شکافی در درون رژیم بوجود بیاورد یا تنفسی برای جنبش‌ها ایجاد کند و یا این جنبش‌ها را گامی به‌پیش ببرد، قطعاً باید با آن برخورد متفاوتی کرد. ولی در شرایط فعلی، چنین وضعیتی وجود ندارد. اصلاح‌طلبان توانستند در یک دوره کاری را پیش ببرند، اما امروز اصلاح‌طلبی به‌پوسته سخت قانون اساسی برخورد کرده است.

آیا ممکن است سازمان‌ها و احزاب از کاندیدای معینی در این دوره از انتخابات ریاست جمهوری، حمایت کنند؟

پرویز نویدی: خیلی بعید می‌دانم. الان شرایط اصلاً این‌گونه نیست که انتخاب بین بد و بدتر طرح باشد، بلکه باید از بین بد و بدتر و بدترین یکی را انتخاب کرد و اگر همین‌طور پیش برود، زمانی کاری خواهند کرد که فرض کنید آقای شریعتمداری (مدیرمسئول کیهان) کاندیدا شود و آدم بگوید بهتر این است به احمدی‌نژاد رای بدهیم تا اینکه شریعتمداری بیاید. □

از فراخوان کمیته برگزاری مراسم اول ماه مه تهران حمایت می‌کنیم

کمیته برگزاری مراسم اول ماه مه در تهران، متشکل از چند سندیکا و سازمان کارگری، طی فراخوانی از همه کارگران دعوت کرده است تا در برگزاری مراسم اول ماه مه شرکت کنند.

این کمیته متشکل است از: سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه، سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه، اتحادیه آزاد کارگران ایران، هیأت مؤسس بازگشایی کارگران نقاش و تزئینات ساختمان، کانون مدافعان حقوق کارگر و شورای همکاری فعالین و تشکل‌های کارگری متشکل از: کمیته پیگیری برای ایجاد تشکل‌های آزاد کارگری، کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل‌های کارگری، شورای زنان و جمعی از فعالین کارگری.

در این فراخوان آمده است: «کارگران! برای دفاع از حقوق انسانی خود و برخورداری از يك زندگی بهتر، دوشادوش هم در مراسم روز جهانی کارگر شرکت کنیم». همچنین لیستی نیز از عمده‌ترین خواسته‌های کارگران نوشته شده است. این مراسم قرار است روز جمعه ۱۱ اردیبهشت ماه ۱۳۸۸، ساعت هفده، در تهران، خیابان کارگر، داخل پارک لاله - میدان آب نما- برگزار شود.

جمهوری اسلامی هرتمهیدی را به‌کار می‌گیرد تا اعتراضات کارگران را در گلو خفه کند و حقوق و آزادی‌های آنان را سرکوب و پایمال کند. شرط ضرور برای مقابله با این رژیم مستبد، برآمدی متشکل، سازمان‌یافته، متحد و سراسری است. همگرایی و اتحاد درمیان تشکل‌های کارگری، گام استواری است که عقب راندن این رژیم را میسر می‌سازد. یقیناً دولت تلاش خواهد کرد تا از برگزاری این مراسم جلوگیری کند و تا کنون نیز به آنان مجوز داده نشده است.

کمیته مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران ضمن حمایت از این فراخوان، بر این امید است که با شرکت هرچه گسترده‌تر کارگران، پرستاران، معلمان، دانشجویان و دیگر اقشار زحمتکش و آگاه، این مراسم باشکوه‌تر از هر سال برگزار شود.

ما از مطالبات و خواسته‌های فراخوان دهندگان پشتیبانی کرده و همه سازمان‌های سیاسی ترقیخواه و اپوزیسیون چپ و دمکرات را به حمایت از فراخوان کمیته برگزاری مراسم اول ماه مه تهران فرامی‌خوانیم.

کمیته مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

دهم اردیبهشت ۱۳۸۸

مسعود فتحی

مگر کارگران چه می‌خواستند؟

روز اول ماه مه، تجمع کارگران در پارک لاله تهران مورد هجوم نیروهای سرکوب حکومتی قرار گرفت. بیش از صد نفر بازداشت شدند و بقیه با خشونت و سرکوب از محل تجمع پراکنده شدند. در دیگر شهرهای کشور نیز وضع بهتر نبود. در سمنان کار به یورش و بازداشت کشیده شد. تهدید فعالان جنبش کارگری از هفته‌ها پیش آغاز شده بود. با احضارها و اخطارهای تلفنی، از دست اندرکاران دعوت به تجمع کارگران خواسته شده بود که تجمعات را لغو کنند و از بزرگداشت روز کارگر چشم‌پوشی کنند.

قبل از همه باید گفت که بزرگداشت اول ماه مه به عنوان روز جهانی کارگر در سراسر جهان و هر ساله برگزار می‌شود. البته کشور ما تنها کشوری نیست که مراسم کارگری در این روز از طرف حکومت به خشونت کشیده می‌شود. در بسیاری از کشورها، از جمله در همسایگی ما در ترکیه نیز همواره در این روز کارگران مورد حمله قرار گرفته و در مواردی حتی کشتار شده‌اند. اما آنچه مسلم است، امروز دیگر در بسیاری از کشورهای دنیا و در تمامی نظام‌های دموکراتیک، روز کارگر به رسمیت شناخته شده است و نهادهای کارگری در این روز دست به راهپیمایی و تجمع می‌زنند و دولت نه فقط علیه این تجمعات به بسیج نیرو دست نمی‌زند و مثل کشور ما برای هر فرد تجمع کننده، پنج نفر پلیس و لباس شخصی و عکاس و فیلمبردار و مأمور حفاظت و... بسیج نمی‌کند، بلکه برعکس، موظف است که امنیت برگزاری راهپیمایی و یا تجمع را نیز تامین نماید. در کشور ما که همه چیز وارونه است و عقربه ساعت زمان، سال‌ها است که همواره به عقب برمی‌گردد، در این زمینه هم متأسفانه حرکت معکوس پرشتاب‌تر شده است.

کارگران چه می‌خواستند؟

وقتی که یورش به تجمعات کارگری در روز اول ماه و با تهدیدهای ماقبل آن را مدنظر قرار دهیم، با این سوال مواجه می‌شویم که مگر کارگران چه می‌خواهند که حکومت جمهوری اسلامی این همه از آن وحشت دارد؟ چرا این همه ترس از تجمعات کارگری؟ و اصولاً این همه ترس از تجمع برای چیست؟

بیانیه‌ای که کمیته برگزاری برای دعوت به این راهپیمایی داده بود، شامل ۱۵ بند بود. در این پانزده بند حتی یک مورد هم نیست که «امنیت» کشور را به‌خطر بیندازد و یا نیازمند این همه تدارک برای ضرب و شتم و بازداشت باشد. همه این ۱۵ بند، خواست‌های برحق و حقوق اولیه و انسانی‌ای هستند که برخورداری از آنها، امروز دیگر رسماً در تمامی مجامع بین‌المللی، از جمله همه مجامعی که دولت جمهوری اسلامی کشور و ملت ایران را در آنها نمایندگی می‌کند، به رسمیت شناخته شده‌اند و جزء میثاق بین‌المللی حقوق بشر و ملحقات آن هستند. البته ناگفته پیداست که چرا همه حکومت‌هایی که بنیان آنها بر نقض حقوق اولیه شهروندان یک کشور بنا شده است، در دفاع از

این حقوق مسلم خطری امنیتی کشف می‌کنند. در چنین حکومت‌هایی، نه فقط خواست تامین امنیت شغلی، حداقل دستمزد، برپائی تشکل مستقل، پرداخت دستمزهای معوقه، توقف اخراج‌ها، برابر حقوقی زنان با مردان، لغو کار کودکان، آزادی فعالان کارگری از زندان، اعلام همبستگی با کارگران مهاجر افغانی و کارگران دیگر کشورهای جهان و... (۱) جرم تلقی می‌شود، بلکه با توسل به قوه قهریه نیز در هم شکسته می‌شود تا فعالان میثاقی حکومتگران زیر سوال نرود. در این مصاف اما اگر کسی امنیت مملکت و آسایش ملت را به‌خطر بیاندازد، این نوع از حکومت‌ها هستند که فقط بر همان سرنیزه‌ها و باتوم‌ها سوارند؛ پایه و اساسشان بر لغو حقوق مسلم آحاد مردم و همه گروه‌های اجتماعی بنا شده است و هیچ نقطه اتکائی به جز همین مشت و لگدها ندارند. آنهایی که باید مهار شوند و به زندان فرستاده شوند، نه کارگران و مدافعان حقوق اولیه و انسانی آنها، بلکه کسانی هستند که با اتکا بر همین باتوم‌ها و ضرب و شتم کنندگان حرفه‌ای، بر مسند قدرت دولتی نشسته‌اند و بر سرنوشت مردم و کشور چنگ انداخته‌اند و دستور یورش و بازداشت و شکنجه صادر می‌کنند؛ آنها در هر مقامی که هستند، باید به اتهام تعرض به حق تجمع که حتی در قانون اساسی خود حکومت نیز به رسمیت شناخته شده است، مورد بازخواست قرار گیرند.

حق اولیه آحاد مردم هر کشوری است که خواستار برخورداری از زندگی انسانی مناسب شان خود شوند و چه به صورت فردی و چه به صورت جمعی و متشکل، برای تحقق آن مبارزه کنند و خواستار حکومتی پاسخگو به اراده مردم و مدافع حقوق آن باشند. دولت جمهوری اسلامی دولت پاسخگوی مردم نیست؛ دولت مقابله با خواست گروه‌های اجتماعی مختلف و خود سر منشاء بسیاری از بی‌حقوقی‌ها و تبعیضات قانونی و فراقانونی است. بی‌جهت نیست که هر صدای حق طلبانه و هر گامی در جهت دفاع از حقوق شهروندی را حمله مستقیم به دستگاه حکومتی خود تلقی می‌کند و با تمام وسائل ممکن، به جان مردم می‌افتد. از هر تجمعی، چه از تجمع زنان، چه کارگران و چه دانشجویان، دچار هراس می‌شود. در سیمای متشکل و متحد گروه‌های اجتماعی، پایان بی‌حقوقی حاکم و لاجرم، دوران قدر قدرتی خود را می‌بنید.

دولت حق لغو حقوق ملت و پایمال کردن آن را ندارد

کارگران کشور ما اولین بار نیست که همچنان ابتدائی‌ترین خواست‌هایشان را در اول ماه مه مطرح می‌کنند. در طول دهه‌های متمادی نزدیک به یک قرن گذشته، فعالان جنبش کارگری این مرز و بوم همواره این خواست‌ها را مطرح کرده و فریاد زده‌اند. اما کمتر گوش شنوایی پیدا کرده‌اند. دولت‌های این کشور هم، اصل را بر نردیدن این درخواست‌ها و نشنیدن این فریادها گذاشته‌اند. از این هم فراتر، هر کجا که توانسته‌اند، با باتوم و چماق و مشت و لگد به جان کارگران هم افتاده‌اند. زندانی‌شان هم کرده‌اند. دولت جمهوری اسلامی در ادامه این سنت البته گوی سبقت را از همه همگان خود ربوده است.

در سال ۱۳۰۱ «شورای مرکزی فدراسیون سندیکای کارگری» در اعلامیه‌ای به مناسبت اول ماه مه، انگار همین دیروز را در پارک لاله تهران و یا سمنان، اهواز و هفت تپه، پشت سر گذاشته است و هنوز هم خواستار تعطیلی اول ماه مه و به رسمیت شناختن این تعطیلی از سوی دولت است و توضیح می‌دهد که رابطه دولت با ملت چه باید باشد:

«اول ماه مه باید تعطیل بشود. این تعطیل هرج و مرج نیست. این تعطیل انقلاب نیست. این تعطیل است که باید ملت از حکومت، با زور حقوق خود را مسترد دارد. این عید نیست بلکه این روز دادخواهی است. این روزی است که دولت باید موجودیت ملت را بفهمد. باید به حکومت فهماند که تو نوکر ملت هستی، باید موافق خواهش ملت رفتار کنی. تونمی توانی از آزادی قلم، آزادی مطبوعات، آزادی اجتماعات جلوگیری کنی زیرا آن حق مشروع ملت است. تو نباید و نمی‌توانی حکومت را برای شخص خود آلت استفاده قرار داده، اولاد و اتباع خود را وکیل کنی و قوم و خویش خود را در ادارات دولتی جابجا نمایی. مثل اینکه قوام السلطنه والی خراسان بود برادر و دوستان او انتخاب می‌شدند همین که نظام السلطنه رفت پسر و دوستان او انتخاب می‌شوند، تو باید به امنیت مملکت کوشیده، نگذاری دزد و اشرار سلب امنیت از مردم نمایند، به ناموس و عزت نفس اهالی تجاوز کنند. تو برای تفنن و گرفتن هزار تومان حقوق وزیر نمی‌شوی. ملت تو را برای کار، برای ایفای وظایف اجتماعی انتخاب کرده است. اینها را باید به حکومت فهماند. ماغیر از این نظری نداریم. مقصود ما این است که حکومت خوب باشد نه بد. ما می‌خواهیم ملت با حکومت باشد و حکومت با ملت نه اینکه مانند امروز، مردم منتفر از حکومت و حکومت متوحش از ملت، هر دو بیزار از یکدیگر باشند. ما می‌خواهیم ملت و حکومت به‌کمک یکدیگر، فلاکت، سفالت و بدبختی‌های هزارساله را خاتمه بدهند.» (۲)

۸۷ سال بعد، کارگران چگونه و با چه زبانی باید به حکومت جمهوری اسلامی بفهمانند که حقوق کارگران، حقوق ملت است و دولت حق لغو حقوق ملت و پایمال کردن آن را ندارد!

در پایان، «آفرین و تبریک به جنبش کارگری ایران برای این موفقیت بی نظیر، برای برگزاری مراسم مشترک توسط گروه‌های مختلف کارگری و با قلمداد این حرکت مشترک و متحدانه به عنوان نقطه عطفی در مبارزات جنبش کارگری ایران و ضمن اعلام شکست تلاش‌های حاکمیت برای جلوگیری از این حرکت متحدانه»، همراه با برگزار کنندگان این تجمع، «مراتب تفر و انزجار خود را از سرکوب و وحشیانه» مراسم اول ماه ما ۱۳۸۸ اعلام می‌داریم «و ضمن محکوم کردن این اقدام غیر انسانی و وحشیانه، خواستار آزادی بی قید و شرط تمامی دستگیر شدگان» (۳) هستیم.

۱۲ اردیبهشت ۱۳۸۸ - ۲ مه ۲۰۰۹

(۱) مراجعه شود به بیانیه کمیته برگزاری اول ماه مه ۱۳۸۸
(۲) اعلامیه «شورای مرکزی فدراسیون سندیکای کارگری» به مناسبت اول ماه مه سال ۱۳۰۱
(۳) اطلاعیه شماره یک کمیته برگزاری مراسم اول ماه مه ۸۸

اول ماه مه ۱۳۸۸ برآمدی برای برپائی (روزگاری نو)

کیفرخواست علیه رژیم جمهوری اسلامی و نظام سرمایه‌داری

برگزاری مراسم اول ماه مه امسال در پارک لاله تهران و دیگر شهرهای ایران مانند تبریز، سفز، سنندج، رشت، کرمانشاه و در مس سرچشمه کرمان، به‌رغم تمام تهیدات رژیم برای جلوگیری از برگزاری آن و همچنین به‌رغم همه سرکوب‌ها و بگیر و ببندها، برآمدی جسورانه، رزمنده و تصویرگر اتحاد و همبستگی طبقاتی، ارتقاء آگاهی و مبارزه طبقه کارگر است.

برآمد اول ماه مه امسال که با همگرایی طیف گسترده‌ای از گرایش‌های درمیان فعالین و پیشروان کارگری و همچنین دو تشکل سندیکای کارگران شرکت واحد و سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه با عنوان «کمیته برگزارکننده مراسم اول ماه مه» مبارزه علیه رژیم ضدکارگری جمهوری اسلامی و نظام سرمایه‌داری را به خیابان کشید.

این فراخوان و گردهمایی در پارک لاله، بیانگر مبارزه طبقه کارگر ایران برای برپائی دنیائی نو و عاری از ستم و استثمار و از خودبیگانگی است. بند- بند فراخوان و قطعنامه اعلام شده از سوی کمیته برگزارکننده مراسم اول ماه مه، بیان جسورانه خواست‌ها و مطالبات کارگران و زحمتکشان ایران است.

این حرکت کارگران و فعالین کارگری، باید بر بستر شرایط و مشخصات مبارزه عیناً جاری و تعادل قوای موجود میان دو طبقه اصلی جامعه و تنگناها و توانائی‌های مبارزه امروز طبقه کارگر مورد توجه و بررسی قرار گیرد. اول ماه مه ۱۳۸۸ بر بستر شرایط و اوضاعی فرا رسید که در عرصه بین‌المللی با گسترش و تعمیق رکود و بحران در نظام سرمایه‌داری جهانی، بگونه‌ای فزاینده کارگران را در سراسر جهان به مبارزه متحدانه برای تحقق حقوق و مطالبات خود فراخوانده و بر دامنه اعتراضات آنان افزوده است. مبارزه کارگران در ایران هنوز از خصلت تدافعی برخوردار است و به عبارت دیگر، مبارزه کارگران نه برای بهبود شرایط کار و زندگی، بلکه عمدتاً برای حفظ وضع موجود، برای حق حیات و جلوگیری از رانده شدن به ورطه نیستی انجام می‌گیرد. از سوی دیگر، مبارزه کارگران هنوز از پراکندگی رنج می‌برد. علاوه بر این، تهاجم و تعرضات رژیم برای بسط اختناق سیاسی و سلب آزادی‌های فردی و اجتماعی و سیاسی و جلوگیری از رشد جنبش‌های اجتماعی و جنبش طبقه کارگر، گسترش یافته است.

اما مبارزه و مقاومت کارگران، به‌رغم تعرض و تهاجم سرمایه‌داران و دولت حامی آنها و به‌رغم همه سرکوب‌ها و دستگیری‌ها، ضرب و شتم‌ها، حبس و زندان کردن‌ها و یورش نیروهای امنیتی و انتظامی رژیم برای درهم شکستن این

اعتراضات نه تنها فروکش نکرده بلکه بی‌وقفه گسترش، شدت و ارتقاء یافته است.

برچین زمین و بستر بی‌بند باید به برگزاری مراسم اول ماه مه در پارک لاله نگاه کرد و به تحلیل و تأمل در باره آن پرداخت. بندهای فراخوان و قطعنامه برگزاری مراسم اول ماه مه را از بسیاری جهات باید مورد توجه قرار داد. این قطعنامه از یک سو خواست‌های مبرم و مطالبات بی‌واسطه کارگران را در وضعیت و شرایط امروز مورد تأکید قرار می‌دهد، و از سوی دیگر، چه در نگاه و چه در مبارزه علیه همه رنج‌ها، تیره‌روزی و مصائبی که نظام سرمایه‌داری برای کارگران و دیگر زحمتکشان رقم زده است، به رساترین صدا فریاد برمی‌آورد. همچنین قطعنامه برای فراتر رفتن از این نظام، مبارزه برای «برپائی دنیائی فارغ از مناسبات ضد انسانی سرمایه‌داری را به‌مثابه یگانه راه خلاصی بشریت از مصائب موجود، در برابر کارگران و بشریت متمدن» قرار می‌دهد. علاوه بر این، قطعنامه خود بیانگر راهبردهای مبارزه برای تحقق مطالبات اعلام شده است. به عبارت دیگر، فراخوان و قطعنامه برگزاری مراسم، خود حاصل مبارزه کارگران و زحمتکشان است. قطعنامه تأکید دارد: «ما کارگران در مقابل این وضعیت به‌غایت ضد انسانی و گسترش عمق و دامنه آن سکوت نخواهیم کرد و اجازه نخواهیم داد بیش از این حق حیات و هستی ما را به تباهی بکشانند. ما تولیدکنندگان اصلی ثروت و نعمت در جامعه هستیم و حق مسلم خود می‌دانیم تا با بالاترین استانداردهای حیات بشر امروز، در آسایش و رفاه زندگی کنیم». همانگونه که فراخوان-دهندگان تأکید دارند، ساده اندیشی است که چنین حرکت و تعرض موضعی کارگران به رژیم و سرمایه‌داران را فقط به برگزارکنندگان و یا تشکل‌های فراخوان دهنده محدود کنیم.

قطعنامه ماهیت، سیاست‌ها و جهت‌گیری‌های رژیم را در تمامی عرصه‌های اقتصادی-اجتماعی و سیاسی به چالش می‌گیرد: «دستمزدهای به شدت زیر خط فقر، اخراج و بیکار سازی گسترده کارگران، عدم پرداخت به موقع دستمزد میلیون‌ها کارگر، تحمیل قراردادهای موقت و سفیدامضاء و حاکم کردن شرکت‌های پیمانکاری بر سرنوشت کارگران و بازداشت و زندانی کردن آنان تا سرکوب تشکل‌ها و اعتراضات کارگری و اجرای احکام قرون وسطایی شلاق علیه کارگران و رایج کردن فرم قراردادهای برده‌وار جدید، مصائب و بی‌حقوقی‌هایی نیستند که با وقوع بحران در اقتصاد جهانی وارد ایران شده باشند. این وضعیت سال‌ها است که ادامه دارد و هر ساله بر عمق و دامنه آن افزوده می‌شود».

قطعنامه بر خواست‌های ذیل تأکید و مبارزه سازمان یافته کارگران برای تحقق آنها را

ضروری اعلام می‌کند: تأمین امنیت شغلی، لغو قراردادهای موقت و سفیدامضاء، برپائی تشکل‌های مستقل کارگری، برخورداری از همه حقوق دموکراتیک و آزادی‌های فردی و اجتماعی، چگونگی تعیین حداقل دستمزد، میزان و ضوابط تعیین آن، دامنه شمول و پرداخت دستمزدهای معوقه، جلوگیری از اخراج‌ها و بیکارسازی‌ها، تأکید بر حقوق زنان و خواست دستمزد برابر برای کار برابر، تأمین حقوق بیمه‌های بازنشستگی و تأمین اجتماعی، پشتیبانی از زحمتکشان و دیگر مزد و حقوق بگیران مانند پرستاران، معلمان و...، مخالفت واقعی با کار کودکان، خواست آزادی رهبران و فعالین کارگران و منع تعقیب فعالین کارگری، حمایت از کارگران مهاجر، حمایت از دیگر جنبش‌های اجتماعی مانند جنبش زنان و دانشجویان و معلمان و...

قطعنامه برگزاری اول ماه مه، کیفرخواست و ستیز علیه رژیم است که حق حیات کارگران را نفی می‌کند. بیانیه‌ای است که کارگران را به مبارزه علیه مصائب و تیره‌روزی‌هایی که نظام سرمایه‌داری برای کارگران و زحمتکشان رقم زده، فرا می‌خواند.

در اولین لحظات حضور کارگران، فعالین و پیشروان کارگری در پارک لاله، یورش نیروهای امنیتی و اطلاعاتی رژیم و درگیری آنان با کارگران آغاز شد. بیش از ۲۰۰۰ نفر از نیروهای انتظامی و امنیتی رژیم به همراه لباس شخصی‌ها، با چاقو، پنجه‌بکس، باتوم و اسلحه به جان شرکت‌کنندگان در مراسم اول ماه مه افتادند. در همان لحظات اولیه، بیش از ۵۰ نفر دستگیر شدند. عوامل رژیم برای ایجاد رعب و وحشت، با خشونت هرچه تمام‌تر با شرکت‌کنندگان در مراسم برخورد می‌کردند. دستگیر شدگان را به‌شدت مورد ضربت و شتم قرار داده و سر آنان را به جدول و نرده‌های کنار خیابان‌های داخل پارک می‌کوبیدند و به‌زور آنها را سوار خودروهای نیروهای انتظامی کرده و بی هیچ گفتگو، وکیل مدافع و تفهیم اتهام، روانه اوین می‌کردند.

برای برگزاری مراسم اول ماه مه در پارک لاله تهران «کمیته برگزاری مراسم اول ماه مه» (متشکل از سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه، سندیکای کارگران نیشکر هفت‌تپه، اتحادیه آزاد کارگران ایران، هیأت مؤسس بازگشایی کارگران نقاش و تزئینات ساختمان، کانون مدافعان حقوق کارگر و شورای همکاری فعالین و تشکل‌های کارگری شامل: کمیته پیگیری برای ایجاد تشکل‌های آزاد کارگری، کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل‌های کارگری، شورای زنان، جمعی از فعالین کارگری) در فراخوانی با خواست «برای دفاع از حقوق انسانی خود و برخورداری از یک زندگی بهتر» از کارگران دعوت کرده بود تا برای بیان و تأکید خواسته‌ها و مطالبات کارگران ایران، در پارک لاله تجمع کنند. فراخوان بر ۱۵ خواست مبرم کارگران تأکید کرده و خواهان تحقق

فوری این مطالبات شده بود. < صفحه ۱۱

صفحه ۱۰ <

نیروهای امنیتی از روزهای قبل، با احضار، تماس‌های تلفنی و تعقیب کارگران و فعالین کارگری، قصد ایجاد رعب و وحشت برای ممانعت از برگزاری مراسم را داشتند. روز اول ماه مه گروه زیادی از کارگران، فعالین کارگری، فعالان جنبش زنان و دانشجویان، خانواده‌های کارگران و شماری از مردم بنا به دعوت فراخوان در پارک لاله تجمع کرده بودند. نیروهای امنیتی در پوشش نیروهای انتظامی، همراه با تعداد زیادی نیروی لباس شخصی اطلاعاتی، از ساعت‌ها پیش، در پارک لاله مستقر شده بودند. علاوه بر این، نیروهای حراست برخی شرکت‌ها و کارخانه‌ها - از جمله شرکت واحد - نیز در تجمع حضور داشتند تا با شناسایی کارگران فعال آن واحد کارگری، آنان را به نیروهای امنیتی معرفی کنند. چندین ساعت پیش از آغاز مراسم، در خیابان‌های اطراف پارک، اتوبوس‌های گارد ویژه ضدشورش آماده بودند. در پیاده‌رو حاشیه پارک، لباس شخصی‌ها در گروه‌های سه نفره همه را به‌دقت زیر نظر و مراقبت داشتند. گروه گسترده‌ای از مردم عادی، کارگران و فعالین کارگری، برای شرکت در مراسم در پارک حاضر شده بودند و این موضوع خشم عوامل رژیم را برمی‌انگیخت. بلافاصله پس از شروع مراسم و درحالی که شعارهای "زنده باد جنبش کارگری!" و "کارگر، اتحاد! اتحاد!" سر داده شد، نیروهای امنیتی افسار گسیخته و خشمگین به جمعیت شرکت کننده حمله‌ور شدند. بسیاری از مردم با باتوم و شوک الکتریکی مورد هجوم قرار گرفتند. برخی را چند نفره مورد محاصره قرار دادند و با کتک و ضربات باتوم به زمین انداخته و با فحش و ضربات پیاپی مشت و لگد به آنان حمله ور شدند. پلیس نوعی گازسرفه‌آور و سوزاننده چشم در اطراف میدان آب نمای پارک لاله پراکند. برخی از مردم به قصد جلوگیری از ضرب و شتم مأمورین و برای ممانعت از دستگیری تظاهرکنندگان، با عوامل رژیم درگیر شدند. عوامل رژیم با هجوم گروه‌های چند نفره، اقدام به پراکنده کردن خانواده‌های حاضر در محل و بسیاری از کارگران و کنندگان کردند. شمار بسیاری از کارگران و شرکت کنندگان در مراسم، پس از ضرب و شتم و در موارد زیادی با کوبانیدن سر و صورتشان به دیواره و نرده‌های اطراف آب نمای پارک و خونین کردن آنان، دستگیر شدند. نیروهای اطلاعاتی به‌طور گسترده از شرکت کنندگان در مراسم فیلم‌برداری می‌کردند. علاوه بر این، نیروهای امنیتی حتی پس از حمله گسترده به شرکت کنندگان، در خارج از پارک لاله و در خیابان‌های اطراف آن، تعداد زیادی از مردم را بازداشت کردند. در همان لحظات اولیه، بیش از یکصد و پنجاه نفر دستگیر شدند. دستگیرشدگان به بند ۲۴۰ زندان اوین منتقل و در آنجا مورد شکنجه جسمی و روحی و بی‌خوابی‌های طولانی قرار گرفتند. تعداد زیادی

از دستگیر شدگان رازنان فعال کارگری تشکیل می‌دهند.

همچنین، عوامل امنیتی و اطلاعاتی رژیم همزمان در روز اول ماه مه به مراسمی که اعضای تعاونی مصرف فلزکار و مکانیک در محل تعاونی مصرف، واقع در پاسگاه نعمت‌آباد برگزار می‌کردند وارد شدند و در جریان برگزاری برنامه، اکثر حضار را دستگیر کرده و با خود به مکان نامعلومی برده‌اند که تا این زمان، بیش از بیست نفر از دستگیرشدگان هنوز در بازداشت به‌سر می‌برند.

دو هفته پس از دستگیری فعالان کارگری (هم در تعاونی فلزکار و مکانیک و هم در پارک لاله)، هنوز هیچ‌یک از کارگران تعاونی آزاد نشده‌اند و این درحالی است که برخی از بازداشت‌شدگان از کارگران مسن و بیماران و بعضی نیز همسرانشان درگیر بیماری‌های سخت هستند و وضعیت مالی اکثر خانواده‌های دستگیرشدگان نیز نامناسب است.

در سنج نیز ۱۱ اردیبهشت ماه، اول ماه مه ۱۳۸۸، با وجود فضای پلیسی حاکم بر شهر سنج و با توجه به محاصره محل برگزاری مراسم توسط نیروهای امنیتی، به دعوت "کمیته برگزارکننده اول ماه مه ۲۰۰۹ سنج" مراسم روز جهانی کارگر در پارک امیریه سنج برگزار گردید. مراسم با پخش شیرینی و قرائت قطعنامه کمیته برگزار کننده آغاز شد. نیروهای امنیتی (گارد ویژه و لباس شخصی‌ها) بافحاشی، توهین، گرفتن و پاره کردن پلاکارها سعی در متفرق کردن جمعیت نمودند. اما حاضرین با کف‌زدن و دادن شعارهایی از جمله "کارگر زندانی آزاد باید گردد"، "کارگر، دانشجو، اتحاد! اتحاد!" و "زنده باد کارگر"، در حال خروج از پارک و رفتن به داخل شهر بودند که نیروهای امنیتی به افراد حاضر یورش بردند. مأمورین با استفاده از باتوم، گازاشک‌آور، گاز فلفل و ضرب و شتم حاضرین، بخصوص زنان و کودکان، به جمعیت حمله‌ور شدند که به این دلیل، تعدادی از زنان و کودکان زخمی گردیدند.

باید یاد آوری کرد که در سنج، از صبح روز جمعه اول ماه مه، تعداد شش نفر از فعالین کارگری شهر سنج به ستاد خبری این شهر فراخوانده شدند که تا ساعت ۶ بعد از ظهر (پایان مراسم) در ستاد خبری در بازداشت بودند. کمیته برگزار کننده مراسم اول ماه مه در سنج، در اطلاعیه‌ای خواستار آزادی بی‌قید و شرط و فوری دستگیر شدگان روز جهانی کارگر گردید. در اطلاعیه این کمیته از کارگران جهان خواسته شده که به این سرکوب و بازداشت کارگران و فعالین کارگری اعتراض نمایند و علاوه بر این، سرکوب و دستگیری‌ها در برگزاری مراسم اول ماه مه در تهران در پارک لاله نیز محکوم شده است. کانون نویسندگان ایران در بیانیه خود در حمایت از کارگران ایران، درباره تشدید سرکوب و سانسور هشدار می‌دهد.

اطلاعیه کانون تاکید دارد که روز یازدهم اردیبهشت ۱۳۸۸ کسانی که فقط برای بزرگداشت روز جهانی کارگر در پارک لاله تهران گرد آمده بودند، مورد هجوم و ضرب و شتم صدها نفر از مأموران علنی و مخفی قرار گرفتند که از پیش سازماندهی شده و در محل آب نمای پارک منتظر ایستاده بودند. در جریان این هجوم حدود یک صد نفر بازداشت شدند. بسیاری از این بازداشت‌شدگان از رهگذرانی بودند که بی‌خبر از همه‌جا، آمده بودند تا ساعتی از بعد از ظهر روز جمعه خود را در پارک بگذرانند، اما اکنون همه آنها در بند ۲۴۰ زندان اوین هستند.

افزون بر این، روز چهاردهم اردیبهشت در همان حال که به مناسبت هفته معلم، بانگ و غوغای ستایش از مقام معلم و قدردانی از نقش اجتماعی او از رسانه‌های تبلیغاتی رژیم گوش فلک را کر می‌کرد، معلمان تهران در جریان تجمع مسالمت آمیزشان برای طرح مطالبات خود کتک خوردند و شماری از آنان بازداشت شدند.

در مس سرچشمه کرمان، کارگران ضمن برگزاری اول ماه مه، دستگیری‌ها و ضرب و شتم در پارک لاله تهران را محکوم کردند و خواستار آزادی سریع و بدون قید و شرط دستگیرشدگان گردهمایی اول ماه مه تهران گردیدند.

کمیته برگزاری مراسم اول ماه مه سال ۸۸، پس از برگزاری مراسم اول ماه مه در اولین اطلاعیه خود به جنبش کارگری ایران برای این موفقیت بی‌نظیر برگزاری مراسم اول ماه مه مشترک توسط گروه‌های مختلف کارگری، تبریک می‌گوید و با اعلام این حرکت مشترک و متحدانه به عنوان نقطه عطفی در مبارزات جنبش کارگری ایران، تلاش‌های حاکمیت برای جلوگیری از این حرکت متحدانه کارگران را شکست خورده ارزیابی می‌کند. علاوه بر این، مراتب تنفر و انزجار خود را از سرکوب و وحشیانه مراسم امروز (اول ماه مه) اعلام می‌دارد و ضمن محکوم کردن این اقدام غیر انسانی و وحشیانه «خواستار آزادی بی‌قید و شرط تمامی دستگیر شدگان می‌باشد».

بلافاصله پس از حمله به کارگران، تلاش‌های گسترده‌ای در جهت اطلاع رسانی و جلب حمایت نهادهای کارگری آغاز گردید و کوشش خانواده‌های دستگیرشدگان برای آگاهی از وضعیت عزیزان دستگیر شده‌شان، شروع شد. مقامات قضائی و امنیتی هیچ پاسخی به خانواده‌ها نمی‌دهند. با گذشت چهار روز از سرکوب و دستگیری در مراسم اول ماه مه، کمکان حدود ۱۳۰ نفر از زن و مرد در بند ۲۴۰ زندان اوین در شرایط بسیار بد و بدون اطلاع به خانواده آنها، در بازداشت به‌سر می‌برند. بسیاری از دستگیرشدگان بیمار شده‌اند. بیماران تحت مداوا قرار نمی‌گیرند و به آنان دارو داده نمی‌شود و مقامات قضائی و امنیتی خانواده‌ها را سر می‌دوانند. < صفحه ۱۲

قطعه نامه کارگران ایران به مناسبت اول ماه مه روز جهانی کارگر

۳- برپایی تشکل های مستقل کارگری، اعتصاب، اعتراض، تجمع و آزادی بیان حق مسلم ماست و این خواسته ها باید بدون قید و شرط به عنوان حقوق خدشه ناپذیر اجتماعی کارگران به رسمیت شناخته شوند.

۴- دستمزدهای معوقه کارگران باید فوراً و بی هیچ عذر و بهانه ای پرداخت شود و عدم پرداخت آن بایستی به مثابه یک جرم قابل تعقیب قضائی تلقی گردد و خسارت ناشی از آن به کارگران پرداخت گردد.

۵- اخراج و بیکارسازی کارگران به هر بهانه ای باید متوقف گردد و تمامی کسانی که بیکار شده اند و با به سن اشتغال رسیده و آماده به کار هستند باید تا زمان اشتغال به کار از بیمه بیکاری متناسب با یک زندگی انسانی برخوردار شوند.

۶- ما خواهان برابری حقوق زنان و مردان در تمامی شئون زندگی اجتماعی و اقتصادی و محو کلیه قوانین تبعیض آمیز علیه آنان هستیم.

۷- ما خواهان برخورداری تمامی بازنشستگان از یک زندگی مرفه و بدون دغدغه اقتصادی هستیم و هرگونه تبعیض در پرداخت مستمری بازنشستگان را قویاً محکوم می کنیم.

۸- ما ضمن اعلام حمایت قاطعانه از مطالبات معلمان به عنوان کارگران فکری، پرستاران و سایر افسار زحمتکش جامعه، خود را متحد آنها می دانیم و خواهان تحقق فوری مطالبات آنان و لغو حکم اعدام فرزند کمانگر هستیم.

۹- از آنجا که کارگران فصلی و ساختمان به طور کامل از هرگونه قوانین تامین اجتماعی محروم هستند، ما از اعتراضات این بخش از طبقه کارگر برای رسیدن به حقوق انسانی آنها دفاع می کنیم.

۱۰- سیستم سرمایه داری عامل کار کودکان است و تمامی کودکان باید جدای از موقعیت اقتصادی و اجتماعی والدین، نوع جنسیت و وابستگی های ملی و نژادی و مذهبی، از امکانات آموزشی، رفاهی و بهداشتی یکسانی برخوردار شوند.

۱۱- ما خواهان آزادی کلیه کارگران زندانی از جمله منصور اسالو و ابراهیم مددی و لغو کلیه احکام صادره و توقف پیگردهای قضایی و امنیتی علیه فعالین کارگری هستیم.

۱۲- ما بدین وسیله پشتیبانی خود را از تمامی جنبش های آزادی خواهانه و برابری طلب همچون جنبش دانشجویی و جنبش زنان اعلام می داریم و دستگیری، محاکمه و به زندان افکندن فعالین این جنبش ها را قویاً محکوم می کنیم.

۱۳- ما بخشی از طبقه کارگر جهانی هستیم و اخراج و تحمیل بی حقوقی مضاعف بر کارگران مهاجر افغانی و سایر ملیت ها را به هر بهانه ای محکوم می کنیم.

۱۴- ما ضمن قدردانی از تمامی حمایت های بین المللی از مبارزات کارگران در ایران و حمایت قاطعانه از اعتراضات و خواسته های کارگران در سراسر جهان، خود را متحد آنان می دانیم و بیش از هر زمان دیگری بر همبستگی بین المللی طبقه کارگر برای رهایی از مشقات نظام سرمایه داری تاکید می کنیم.

۱۵- اول ماه مه باید تعطیل رسمی اعلام گردد و در تقویم رسمی کشور گنجانده شود و هرگونه ممنوعیت و محدودیت برگزاری مراسم این روز ملغی گردد.

زنده باد اول ماه مه

زنده باد همبستگی بین المللی طبقه کارگر

۱۱ اردیبهشت ۱۳۸۸ - ۲۰۰۹

اول ماه مه روز همبستگی بین المللی طبقه کارگر و روز جوش و خروش کارگران در سراسر جهان برای رهایی از مشقات نظام سرمایه داری و بیان خواسته های آنان جهت برپایی دنیایی عاری از ستم و استثمار است. امسال ما کارگران مراسم اول ماه مه را در شرایطی برگزار می کنیم که نظام سرمایه داری در گرداب یک بحران عظیم اقتصادی ویران کننده تری فرورفته است و درحال دست و پا زدن برای نجات خویش از آن به سر می برد.

بحران عظیم اقتصادی موجود و عجز دولتهای سرمایه داری در مهار آن و سرریز کردن بار این بحران بر دوش کارگران جهان، بیش از پیش گندیدگی این نظام را پس از فروپاشی بلوک شرق و ادعای پایان تاریخ به نمایش گذاشت و ضرورت برپایی دنیایی فارغ از مناسبات ضدانسانی نظام سرمایه داری را به مثابه یگانه راه خلاصی بشریت از مصائب موجود در برابر کارگران و بشریت متهم قرار داد.

این بحران و تبعات ویرانگر آن بر زندگی و معیشت کارگران در سراسر جهان تا آنجا که به ایران مربوط میشود و برخلاف بهانه ترشی های کارفرمایان و تبلیغات قلم به دستان سرمایه، هنوز سایه شوم خود را بر زندگی و معیشت روزمره کارگران در ایران نگسترانیده است و از نظر ما بیشترین مصائب و مشقاتی که امروزه ما کارگران با آنها دست به گریبانیم، بیش از هر چیز حاصل سیطره اقتصادی، اجتماعی و عملکرد سرمایه داری حاکم بر ایران است.

دستمزدهای به شدت زیر خط فقر، اخراج و بیکارسازی گسترده کارگران، عدم پرداخت بر موقع دستمزد میلیون ها کارگر، تحمیل قراردادهای موقت و سفید امضاء و حاکم کردن شرکت های پیمانکاری بر سرنوشت کارگران و بازداشت و زندانی کردن آنان تا سرکوب تشکل ها و اعتراضات کارگری و اجرای احکام قرون وسطایی شلاق علیه کارگران و رایج کردن فرم قراردادهای برده وار جدید، مصائب و بی حقوقی هایی نیستند که با وقوع بحران در اقتصاد جهانی وارد ایران شده باشند. این وضعیت سال ها است که ادامه دارد و هر ساله بر عمق و دامنه آن افزوده می شود. ما کارگران در مقابل این وضعیت بغایت ضدانسانی و گسترش عمق و دامنه آن سکوت نخواهیم کرد و اجازه نخواهیم داد بیش از این حق حیات و هستی ما را به تباهی بکشانند. ما تولیدکنندگان اصلی ثروت و نعمت در جامعه هستیم و حق مسلم خود می دانیم تا با بالاترین استانداردهای حیات بشر امروز در آسایش و رفاه زندگی کنیم.

داشتن یک زندگی انسانی حق مسلم ماست و ما برای تحقق آن تمامی موانع پیش روی خود را با برپایی تشکل های مستقل از دولت و کارفرما و با اتکا به قدرت همبستگی مان از سر راه خویش برخواهیم داشت.

در این راستا ما کارگران امروز یک پارچه و متحد، مطالبات زیر را به عنوان حداقل خواسته های خود فریاد می زنیم و خواهان تحقق فوری این مطالبات هستیم.

۱- تامین امنیت شغلی برای همه کارگران و لغو قراردادهای موقت و سفید امضاء و برچیده شدن فرم های جدید قراردادکار.

۲- ما حداقل دستمزد تصویب شده از سوی شورای عالی کار را تحمیل مرگ تدریجی بر میلیون ها خانواده کارگری می دانیم و خواهان افزایش فوری حداقل دستمزدها براساس اعلام نظر خود کارگران از طریق نمایندگان واقعی و تشکل های مستقل کارگری هستیم.

براساس اطلاعیه شماره ۲ کمیته برگزار کننده مراسم، خانواده های دستگیرشدگان مکرر و مداوم به مقابل مراکز امنیتی و قضایی، از جمله دادگاه انقلاب در خیابان معلم مراجعه کرده اند اما بارها تهدید به دستگیری و زندان شده اند.

مراجع قضایی پاسخ های ضد و نقیض به خواست خانواده ها برای آزادی دستگیرشدگان می دهند. به برخی از خانواده های مراجعه کننده گفته شده که برای بسیاری از دستگیرشدگان، وثیقه های سنگین ۵۰ تا ۱۰۰ میلیون تومانی صادر شده است.

کمیته برگزار کننده ی مراسم اول ماه مه، در اطلاعیه شماره ۲ خود، ضمن محکوم کردن ضرب و شتم و سرکوب کارگران و رفتارهای ضد انسانی مقامات امنیتی و قضائی رژیم با دستگیر شدگان، دلیل این رفتار و برخوردها را نشأت گرفته از ماهیت سرکوبگرانه حاکمیت سرمایه داری ایران دانسته و اعلام می کند که رژیم «باید تاوان هزینه های روحی و مادی این برخوردهای غیرانسانی را پرداخت نماید». و تاکید دارد که «اعلام مطالبات کارگران جزء حقوق مسلم و خدشه ناپذیر کارگران است». این اطلاعیه، کارگران ایران و کمیته برگزاری مراسم اول ماه مه را در صفوف همبستگی با تمامی کارگران جهان می بیند و از نهادهای کارگری بین المللی دعوت می کند تا با نهایت توان و ظرفیت خود، اخبار و گزارش های سرکوب هایی که در روز جهانی کارگر بر کارگران شرکت کننده در این مراسم رفته است را انعکاس دهند. علاوه بر آن، خواستار اعمال فشار نهادهای کارگری به مقامات و مسئولین رژیم برای «آزادی بی قید و شرط دستگیرشدگان مراسم اول ماه مه در تهران و ایران» است. این اطلاعیه همچنین خواهان حمایت از مطالبات کارگران ایران و کمیته برگزاری اول ماه مه می شود.

مقاومت دستگیر شدگان نیز شدت می یابد. آنان خواستار آزادی بی قید و شرط خود هستند و اعلام میکنند که «ما هیچگونه قرار، اعم از کفالت یا وثیقه را نخواهیم پذیرفت». مقاومت تشکل های فراخوان دهنده برای آزادی دستگیرشدگان نیز گسترش می یابد و به همراه خانواده دستگیرشدگان، هر روز بیش از پیش با همدلی و اتحاد برای اعتراض در مقابل دادگاه انقلاب تجمع می کنند و خواستار آزادی بی قید و شرط همه دستگیرشدگان هستند.

برگزاری مراسم اول ماه مه از سوی جنبش های زنان، دانشجویان، معلمان و مردم و کانون نویسندگان ایران مورد حمایت قرار می گیرد. فراخوان به کمپین برای آزادی دستگیرشدگان روز جهانی کارگر، از تمامی تشکل ها و نهادهای کارگری و حقوق بشر داخلی و بین المللی می خواهد که با تمامی توان خود و به فراخور امکانات خود، ضمن محکوم کردن دستگیری های پارک لاله، برای «آزادی بی قید و شرط آنان» و حمایت های گوناگون و متناسب با توان خود بکوشند. علاوه بر این، نهادهای کارگری کشورهای مختلف و همچنین نهادهای کارگری بین المللی، به حمایت از کمیته اول ماه مه برمی خیزند.

رژمان پیروز، اردیبهشت ۱۳۸۸

کمیسیون کارگری سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

برای افزایش دستمزد مبارزه کنید

در عرصه کلان اقتصادی در حوزه مناسبات بازار کار بوسیله کل نظام به طور عام و وزارت کار و امور اجتماعی بطور خاص تدوین، اجرا و پیگیری می‌شود.

به عبارت دیگر، اصلی ترین عرصه بروز سیاست‌های ضد کارگری رژیم برای انتقال بار بحران ساختار اقتصادی ایران بر دوش مزد و حقوق بگیران، به صورت اخص خود را در حوزه تعیین حداقل دستمزد می‌نمایاند.

مبانی و ماهیت سیاست‌های رژیم در حوزه تعیین دستمزد بر اساس استراتژی و جهت‌گیری اقتصادی رژیم و همچنین اهداف و عملکرد ارگان‌های مؤثر در این جهت‌گیری‌ها و همچنین تأثیرات تشکلی‌های سرمایه داران مانند اتاق بازرگانی و صنایع و معادن و... بر آن، عمدتاً متکی به باور و دیدگاه‌های اقتصادی نئولیبرالی هستند. از این رو راهبردهای جمهوری اسلامی در خطوط کلی، بکار بستن همه تمهیدات برای حاکم کردن «بازار آزاد» مطلق در مناسبات کار بطور عموم و در حوزه تعیین دستمزدها بطور خاص خواهد بود.

برخی مؤلفه‌های این راهبرد را می‌توان در محورهای ذیل برشمرد:

- تعیین حداقل دستمزد بر اشتغال تأثیر مستقیم دارد و موجب افزایش کسری بودجه دولت می‌گردد و آثار توری به همراه دارد.

- تعیین حداقل دستمزد یک مانع جدی بر سر راه ساز و کار بازار است.

- تعیین حداقل دستمزد مهمترین مانع در فضای کسب و کار خواهد بود.

برچنین زمینه‌ای، تعرضات جمهوری اسلامی به طبقه کارگر در عرصه مقررات زدانی از مناسبات کار و حذف و مسخ قانون کار و به ویژه در عرصه تعیین حداقل دستمزد (با توجه به شرایط و مختصات انباشت سرمایه و تأثیر رکود و بحران در اقتصاد جهانی و شرایط تحریم) و با توجه به تمهیدات رژیم در خصوص‌سازی‌ها و همچنین ابلاغیه اصل ۴۴ قانون اساسی، اجرای طرح تحول اقتصادی و همچنین تلاش دولت برای حذف ماده ۴۱ قانون کار در طی چند سال گذشته، معنا و مفهوم روشن‌تری می‌یابد.

جهرمی وزیر کار و امور اجتماعی دولت احمدی نژاد در این باره گفته بود: «در پیش نویس لایحه هدفمند کردن یارانه‌ها، حذف ماده ۴۱ قانون کار مبنی بر تعیین حداقل حقوق و افزایش دستمزد کارگران پیش‌بینی شده است».

بر اساس ماده ۱۳ لایحه هدفمند سازی یارانه‌ها «الزام افزایش دستمزد کارکنان در بخش دولتی موضوع ماده (۱۵۰) قانون برنامه چهارم توسعه، از سال ۱۳۸۸ مواد (۲۴) و (۱۲۵) قانون خدمات کشوری و ماده ۴۱ قانون کار از زمان اجرای این قانون موقوف‌الاجرا خواهد شد و تمامی قوانین مغایر با این قانون، از زمان ابلاغ لغو و آئین‌نامه‌های اجرائی این قانون حداکثر پس از دو ماه به پیشنهاد وزارت امور اقتصادی و دارائی، وزارت رفاه و تأمین اجتماعی و معاونت برنامه‌ریزی و نظارت و راهبردی، به تصویب هیأت وزیران خواهد رسید».

هیأت وزیران خواهد رسید». < صفحه ۱۴

در ابلاغیه وزیر کار و امور اجتماعی آمده است که با در نظر گرفتن مصالح کارگران در انطباق هر چه بیشتر میزان درآمد آنان با سطح معیشت و همچنین با توجه به مقتضیات بنگاه‌های تولیدی و کارفرمایان و شرایط اقتصادی جامعه موارد ذیل به اتفاق آراء مورد تصویب قرار گرفت:

۱- میزان حداقل مزد روزانه برای کلیه کارگران مشمول قانون کار (اعم از قرارداد دائم یا موقت) ۸۷۸۴۰ (هشتاد و هفت هزار و هشتصد و چهل) ریال تعیین گردید.

۲- سایر سطوح مزدی نیز روزانه ۵ درصد مزد ثابت یا مزد مینا (موضوع ماده ۳۶ قانون کار) به اضافه روزانه ۱۰۹۸۰ ریال به نسبت آخرین مزد سال ۱۳۸۷ افزایش می‌یابد. مشروط بر آنکه، مزد روزانه هر کارگر از مبلغ ۸۷۸۴۰ ریال کمتر نشود.

۳- به کارگرانی که در سال ۱۳۸۸ دارای یک سال سابقه کار شده‌اند و یا یک سال از دریافت آخرین پایه سنوات آنان گذشته باشد، روزانه مبلغ ۱۲۵۰ ریال به عنوان پایه سنوات پرداخت خواهد شد.

۴- از ابتدای سال ۱۳۸۸ مبلغ ریالی بن (سهم کارفرمایان) به عنوان مزایای رفاهی و انگیزه‌ای، موضوع تبصره ۳ ماده ۳۶ قانون کار تحت عنوان کمک هزینه اقلام مصرفی خانوار (بن کارگری) منظور و بابت هر کارگر (اعم از متاهل یا مجرد) ماهانه مبلغ یکصد هزار ریال از سوی کارفرمایان به آنان پرداخت شود.

یادآوری این مساله اهمیت دارد که وزیر کار تصریح می‌کند که افزایش دستمزدها در سال ۱۳۸۸ به صورت پلکانی صورت می‌گیرد. یعنی کسانی که کمترین حقوق را دارند بیشترین افزایش و آتھانی که بیشترین حقوق را دریافت می‌کنند، کمترین افزایش را خواهند داشت و اضافه می‌کند: «حداقل دستمزد بر اساس آنالیزی که در سایر سطوح صورت گرفت حدود ۱۷/۵ درصد بود».

نوشته حاضر نگاهی دارد گذرا به سیاست‌های ناظر بر تعیین حداقل دستمزد در جمهوری اسلامی و همچنین گسترش تعرض به سطح معیشت کارگران و انتقال هر چه بیشتر بار بحران ساختار اقتصادی ایران بر گردن مزد و حقوق بگیران و همچنین ضرورت‌های مبارزه کارگران و تشکلی‌های مستقل کارگری برای افزایش دستمزد و گسترش این مبارزه.

تعیین حداقل دستمزد و سیاست‌های ناظر بر آن، ضوابط و معیارهای تعیین آن و همچنین حوزه تأثیر و دامنه شمول آن، چگونگی و سطح مشارکت کارگران و تشکلی‌های مستقل آنان، بیانگر سیاست‌های ضد کارگری رژیم جمهوری اسلامی و برآیند راهبردهائی است که

بر اساس گزارش روابط عمومی وزارت کار و امور اجتماعی رژیم جمهوری اسلامی، شورای عالی کار رژیم، در اجلاس دوم خود در ۲۱ اسفند ۱۳۸۷ حداقل دستمزد ماهانه کارگران را برای سال ۱۳۸۸ به میزان دومیلیون و هفتصد و چهل و پنج هزار (۲۷۴۵۰۰۰) ریال تعیین نمود.

مصوبه شورای عالی کار رژیم، حداقل مزد کارگران را روزانه ۹۱۰۰۰ ریال اعلام کرد. به هنگام اعلام مصوبه شورای عالی کار، میزان افزایش حداقل دستمزد کارگران در دایره شمول قانون کار، ۲۵ درصد اعلام گردید. همچنین تأکید شد که این میزان با توافق همه اعضاء گروه‌های تشکیل دهنده شورای عالی کار، از جمله نمایندگان طرف «کارگری» تعیین شده است.

میزان حداقل دستمزد کارگران برای سال ۱۳۸۸ بدون در نظر گرفتن سبد هزینه خانوار و به عبارت دیگر، بدون توجه به ماده ۴۱ قانون کار رژیم، تنها بر اساس تورم اعلام شده از سوی بانک مرکزی جمهوری اسلامی تعیین گردید. بانک مرکزی رژیم، پیش‌تر، میزان تورم را رسماً ۹/۲۵ درصد اعلام کرده بود.

وزیر کار و امور اجتماعی در موارد گوناگون به تصریح گفته بود که «رویکرد تعیین حداقل دستمزد برای سال آینده، تنها تعیین معیشت کارگران نیست» بلکه «حداقل دستمزد به گونه ای است که بنگاه‌های تولیدی بتوانند پایداری داشته باشند» و یا میزان حداقل دستمزد کارگران را به «تعیین نرخ بیکاری» و یا «وضعیت اقتصادی جامعه» و یا «فروش و تولید محصولات» مرتبط می‌نمود.

اما این میزان از حداقل دستمزد نه تنها مورد اعتراض سرمایه داران و کارفرمایان و تشکلی‌های آنان از جمله اتاق بازرگانی و صنایع و معادن ایران قرار گرفت، بلکه به نظر می‌رسد که دولت نیز خود از مخالفین این میزان حداقل دستمزد بوده است. بانک مرکزی رژیم که پیش‌تر نرخ تورم را ۹/۲۵ درصد اعلام کرده بود، با یک عقب‌نشینی برق‌آسا، در همراهی با دولت و وزارت کار و امور اجتماعی نرخ تورم پیشتر اعلام شده را کاهش داده و میزان آن را حدود ۱۹ درصد اعلام کرد و مدعی شد که نرخ تورم رو به کاهش است.

براین اساس، حداقل دستمزد کارگران مشمول قانون کار، در آخرین اجلاس شورای عالی کار رژیم در ۲۷ اسفندماه گذشته، به میزان روزانه ۸۷۸۴۰ (هشتاد و هفت هزار و هشتصد و چهل) ریال، یا بعبارت دیگر، حداقل دستمزد ماهانه کارگران به میزان ۲۶۳۵۲۰۰ ریال اعلام گردید.

علاوه بر این، کارگران روزانه مبلغ ۱۲۵۰ ریال بابت پایه سنوات و همچنین مبلغ یکصد هزار ریال بابت بن کارگری در هر ماه دریافت خواهند کرد.

صفحه ۱۳ <

وزیر کار و امور اجتماعی پیشتر نیز آشکار و پنهان بارها در این باره که «نیازی به تعیین حداقل دستمزد و یا افزایش آن نیست و باید آن را به دست نامرئی بازار سپرد» و یا اینکه، تعیین حداقل دستمزد هیچ نقش مؤثر و کارآمدی در تأمین هزینه‌های کارگری و... نداشته است» سخن گفته بود. علاوه بر این، شخص وی در حذف و لغو ماده ۴۱ قانون کار گوی سبقت را از دیگر کاربیه‌دستان رژیم ربوده و تعیین دستمزد کارگران را نه براساس ماده ۴۱ قانون کار، بلکه بر پایه «تابعی از دو متغیر، یکی تورم موجود در کشور (آنهم به روایت وزارت کار و امور اجتماعی) و دیگری توان پرداخت کارفرمایان» تصریح می‌نمود. واضح است که تعیین حداقل دستمزد بر چنین پایه ای، معنایی جز نهادن بار بحران اقتصادی بر گرده مزد و حقوق بگیران ندارد.

علاوه بر این، جهرمی وزیر کار و امور اجتماعی در ۲۵ اسفندماه گذشته در اتاق بازرگانی تهران، علی‌رغم آن که مورد عتاب و خطابت اعضای این تشکل سرمایه‌داری در مخالفت با حداقل دستمزد تعیین شده از سوی شورای عالی کار رژیم که ریاستش برعهده وی می‌باشد قرار گرفت، در پاسخ به خواست‌های آنان برخی دیگر از اجزای سیاست دولت را در مورد حذف تعیین حداقل دستمزد آشکار ساخت.

جهرمی تأکید کرد که در تعیین حداقل دستمزد برای سال آینده، تنها تعیین معیشت کارگران مورد نظر نیست بلکه پایداری و توان پرداخت کارفرمایان و بنگاه‌های اقتصادی نیز لحاظ شده است. البته در مقابل خواست‌های صریح سرمایه‌داران و اعتراض آنان به حداقل دستمزد تعیین شده، ضمن آنکه بانک مرکزی را در مورد اعلام درصد تورم مورد انتقاد قرار داد، گفت: «هم اکنون تأمین معیشت با ۲۷۰ هزار تومان برای کارگران بسیار دشوار است» و با اشاره به «اصلاح» قانون کار در جهت خواست‌های سرمایه‌داران، تصریح کرد: «هم‌اکنون برخی از بندهای قانون کار اصلاح شده است، رفع موانع تولید و حرکت به سوی سیستم کارمزدی بجای وقت‌مزدی، از مهمترین موضوعاتی است که وزارت کار همواره بر آنها تأکید دارد».

کوتاه سخن اینکه، پرداخت دستمزد کارگران در سیستم کارمزدی از یک سو هرچه بیشتر ماهیت استثمار پنهان می‌شود و از سوی دیگر بر تشدید نرخ استثمار و افزایش شدت آهنگ کار ناظر است. با این توجیه که کارگر هر چه بیشتر کار کند، مزد بیشتری خواهد گرفت.

آنچه که از سوی وزیر کار به‌عنوان «اصلاح» قانون کار و رفع موانع تولید و سیستم کارمزدی مطرح می‌شود، اهداف مختلفی را دنبال می‌کند:

اول: با مقررات زدائی از مناسبات کار و حذف و مسخ قانون کار و بخصوص در عرصه تعیین حداقل دستمزد، سرمایه‌داران و

کارفرمایان به صورت «قانونی» با توجه به شرایط امروز و ارتش ذخیره بیکاری فراهم آمده می‌توانند هر مبلغ ناچیزی را به‌عنوان مزد به کارگران که از هیچ‌سو حمایت نخواهند شد، تحمیل کنند.

دوم: چنین شرایطی به سرمایه‌داران و کارفرمایان این امکان را می‌دهد که با افزایش زمان کار و شدت کار، از یک سو از تعداد کارگران بکاهند و از سوی دیگر پی‌آمد چنین روندی خود کاهش سطح دستمزد را به‌دنبال خواهد داشت و در روند خود، بی‌قانونی و حاکم کردن قانون جنگل و عدم برخورداری کارگران از حداقل حقوق تأمین اجتماعی و بیمه بیکاری را به ارمغان خواهد آورد. علاوه بر این، چنین وضعیتی موجبات گسترش تفرقه میان کارگران را افزایش خواهد داد. این شرایط از یک سو بار بحران اقتصادی را در تمام ابعادش برگرده مزد و حقوق بگیران منتقل می‌کند و از سوی دیگر روند انباشت سرمایه و عبور از شرایط بحرانی را با غارت کارگران و زحمتکشان و راندن آنان به ورطه هلاکت و نیستی، فراهم می‌سازد.

مبارزه تشکل‌های کارگری

برای افزایش دستمزد

مبارزه کارگران و تشکل‌های کارگری مستقل برای افزایش دستمزد در طی سال گذشته ادامه یافت. میزان حداقل دستمزد تعیین شده برای سال ۱۳۸۷ خود مهمترین محور مبارزه برای افزایش دستمزد بود. در حالیکه جهرمی وزیر کار و امور اجتماعی رسماً می‌گفت که نیازی به تعیین حداقل دستمزد یا افزایش آن نیست و علاوه بر این، خود اذعان می‌کرد که «بیش از ۵۰ درصد درآمد اکثر کارگران صرف هزینه مسکن می‌شود»، میزان حداقل دستمزد چند برابر زیر خط فقر تعیین گردید. و این در حالی است که نزدیک به ۹۵ درصد کارگران در دایره شمول قانون کار قرار ندارند و عمدتاً همین حداقل دستمزد را هم دریافت نمی‌کنند. همچنین نرخ تورم و میانگین تغییرات قیمت گروه وسیعی از کالاها و مایحتاج زندگی کارگران مانند اجاره مسکن، مواد غذایی و... به‌گونه‌ای سرسام‌آور افزایش می‌یافتند. و بر اساس گفته ابراهیم نظری جلالی معاون وزیر کار و امور اجتماعی: «حداقل دستمزد در سال ۸۷ فقط ۴۶ درصد هزینه زندگی کارگران را تأمین می‌کند».

در چنین شرایطی، کارگران بسیاری از کارخانه‌ها خواستار افزایش حقوق شدند. اعتراضات کارگران کارخانجات ایران خودرو، شرکت صنایع فلزی، کارگران کوره‌پزخانه‌های تهران و ورامین و ارومیه، کارگران کارخانه پریس، کارگران کارخانه شاهو و... برای افزایش دستمزد بیانگر این مبارزه است.

علاوه بر این، سندیکای کارگران شرکت واحد، سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه، انجمن صنفی کارگران برق و فلزکار کرمانشاه، اتحادیه کارگران آزاد، به‌همراه شمار بسیاری

دیگر از کارگران کارخانه‌ها، با شعار «افزایش دستمزد و برخورداری از یک زندگی انسانی حق مسلم ماست»، با تهیه طومار و جمع آوری امضاء خواستار افزایش دستمزد تا مبلغ یک میلیون تومان گردیدند.

برخی نهادهای مدافع کارگران مانند کانون مدافعان حقوق کارگر و تشکل‌های فعالین کارگری مانند کمیته هماهنگی و...، ضمن تأکید بر مبارزه متشکل و متحد کارگران برای تحقق افزایش دستمزد، خواستار افزایش دستمزد بالاتر از خط فقر و برابر با نرخ واقعی تورم و سبب هزینه خانوار شدند. این تشکل‌ها همچنین خواستار تعیین حداقل دستمزد توسط خود کارگران و نمایندگان واقعی آنها و تشکل‌های مستقل کارگری و انعقاد پیمان‌های دسته‌جمعی گردیدند.

ضرورت مبارزه برای افزایش دستمزد

در شرایطی که ماهیت، پی‌آمدها و نتایج سیاست‌ها و جهت‌گیری‌های ضد مردمی دولت برگماشته ولایت فقیه و شرکای نظامی-امنیتی‌اش، بحران همه جانبه اقتصادی-اجتماعی و سیاسی را که حکومت اسلامی در طول حیاتش و به‌ویژه در چهار سال گذشته خود موجد آن بوده، تشدید و آن را گسترش داده است. در شرایطی که کارگران و زحمتکشان از دست‌یابی به ضرورت‌های اولیه کار، معیشت و زندگی خود بازداشته می‌شوند و فقر و فلاکت بیداد می‌کند. در حالی که خصوصی‌سازی‌های گسترده، اجرای سیاست‌های ابلاغی اصل ۴۴ قانون اساسی رژیم و اجرای سیاست‌های نئولیبرالی نهادهای سرمایه‌داری جهانی، موجی از ورشکستگی و تعطیلی کارخانه‌ها را به‌همراه بیکار شدن و بیکار سازی کارگران را به بار آورده و بر دامنه و عمق بحران می‌افزاید.

در اوضاعی که شمار بیکاران از مرز ۵ میلیون نفر گذشته و به اذعان وزیر کار و امور اجتماعی «قطار بیکاری در کشور در ریل نیست و ترمز هم ندارد» و علاوه بر این، معوق گذاشتن پرداخت، حتی همین دستمزدهای چند بار زیر خط فقر به سیاست رایج کارفرمایان ایران تبدیل شده است. در شرایطی که بهای کالاهای اساسی نیاز خانوار کارگری بی‌وقفه افزایش می‌یابد و تورم بیش از ۳۰ درصدی و افزایش شدید قیمت‌ها و در نتیجه کاهش قدرت خرید توده‌ها، بخش دیگری از سفره آنان ربوده است. در چنین شرایطی مبارزه برای افزایش دستمزد چه ضرورت و معنایی می‌تواند داشته باشد؟

< صفحه ۱۵



احمد آزاد

بازسازی و نوسازی چپ ایران یک پروژه بزرگ همگانی است

مردم ایران برای استقرار یک حکومت دموکراتیک و تحکیم پایه های یک دموکراسی مردمی و تداوم تلاش چپ برای استقرار سوسیالیسم.

طبیعی است که تمام کسانی که برای غلبه بر این پراکندگی تلاش می کنند، ارزیابی یکسانی از دلایل این پراکندگی و راه حل های مشابهی برای حل این مشکل ندارند. باید تاکید کرد که این پراکندگی صرفاً ویژگی چپ ایران نیست و امروزه در کل جنبش جهانی چپ، این پراکندگی به چشم می خورد.

شکست یک نوع نگرش به «سوسیالیسم» که به مدت هفتاد سال نگرش مسلط در بخش قابل توجهی از جنبش جهانی چپ بود و از این رهگذر به زرادخانه نظری این بخش از جنبش تبدیل شده بود، عملاً بسیاری از فعالین چپ و کمونیست ها را به بازنگری در مبانی تئوریک و تدوین نظری جدید در زمینه چگونگی تحول جامعه به سوی وسیع ترین دموکراسی، از بین بردن استثمار، رهایی کامل انسان از بندگی سرمایه و ساختن یک جامعه سوسیالیستی، واداشته است.

در این کنگاش و تلاش برای یافتن راحل، طبعاً پاسخ ها یکسان نخواهد بود و حقیقت نیز الزاماً با یک نظر نیست. امروز پلورالیسم در چپ پذیرفته شده و ایده حزب واحد طبقه کارگر به کناری نهاده شده است.

پذیرش پلورالیسم در چپ به معنی پذیرش پراکندگی نیست. بالعکس، پذیرش پلورالیسم به معنی پذیرش اختلاف نظر در تئوری و سیاست و برنامه بین چپ ها و در عین حال تلاش برای یافتن راهی برای نزدیکی هرچه بیشتر سازمان های سیاسی چپ به یکدیگر، وحدت تشکیلاتی آنجا که اختلافات تئوریک و سیاسی ناچیز است و همکاری و ائتلاف آنجا که امکان وحدت حزبی وجود ندارد.

ارزیابی از وضعیت موجود و پاسخی که به «چه باید کرد؟» داده می شود، نکته گریه بحث های امروز می باشد. برخی بر این باورند ویا چنین استدلال می کنند که علت عدم موفقیت شکل گیری وحدت در صفوف چپ، عمدتاً «دگماتیسم»، «انحصارطلبی» و «فقدان روحیه دموکراتیک» در برین فعالین چپ می باشد. مشکل بتوان پذیرفت که سکتاریسم، ظرف سه دهه گذشته، موفق به جلوگیری از وحدت تشکیلاتی چپ ها شده باشد. در شرایط اختلافات نظری در جنبش کمونیستی، باید تعریف روشنی از سکتاریسم داشت و میزانی بدست داد که بین سکتاریسم و اختلاف در نظر و تئوری، تشخیص را آسان کند. چرا که در غیر این صورت به راحتی به هر اختلاف نظری می توان انگ

«سکتاریسم» زد. < صفحه ۱۶

جنبش کمونیستی در ایران سابقه طولانی دارد و حدود یک قرن است که فعالین کمونیست در ایران، برای استقرار دموکراسی و سوسیالیسم مبارزه می کنند. در این سال ها، سازمان ها و احزاب مختلف چپ در صحنه سیاسی ایران فعال بوده و تلاش کرده اند تا بر تحولات جامعه ایران تاثیر گذارند. مارکسیسم به عنوان پایه نظری چپ ها، یک تئوری بسته، که از پیش پاسخ همه پرسش ها را آماده داشته باشد، نیست و از این زاویه اختلاف نظر در بین فعالین چپ در زمینه های مختلف و بویژه راه های رسیدن به سوسیالیسم وجود داشته و واقعی است. در ایران نیز، متأثر از اختلافات نظری در جنبش جهانی و مسائل داخلی، تعدد سازمان های سیاسی چپ واقعی است غیر قابل انکار و بحث وحدت چپ نیز که از زمان انتشار مانیفست تا کنون در بین چپ ها جاری است، در چپ ایران تازگی ندارد. در سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران که خود حاصل وحدت سه سازمان منشعب فدائی است، بحث وحدت چپ همیشه وجود داشته است. در سال های اخیر بحث وحدت حدت و شدت بیشتری یافته است و از زوایای گوناگون به این مسئله برخورد می شود.

اولین پرسشی که بلافاصله با طرح «وحدت» مطرح می شود، این است که «وحدت می کنیم که چه کنیم؟» این پرسش را وضعیت فعلی چپ ایران پاسخ می دهد. چپ ایران نه تنها نتوانست در رقابت های کسب قدرت سیاسی در انقلاب سال ۱۳۵۷ موفق شود، بلکه به دنبال تهاجم نیرویی که قدرت حکومتی را از آن خود کرد، با تحمل صدمات سنگین و در حالی که دچار انشعابات شده بود، ناگزیر به عقب نشینی بی برنامه شد. بخش عمده رهبری و کادرهای سازمان های چپ از ایران خارج و در چهارگوشه جهان پراکنده شدند. این شکست و به دنبال آن فروپاشی «سوسیالیسم واقعا ناموجود»، زلزله سنگینی را در چپ ایران پدید آورد و عملاً به پراکندگی، انشعابات بیشتر و جدایی بخش عمده ای از فعالین چپ از سازمان های سیاسی خود منتهی شد. در سال های اخیر، با برآمدن نسل جدید فعالان سیاسی جوان در ایران و رویکرد بخشی از آنان به چپ، در کنار نسل قدیمی چپ ایران که در انقلاب سال ۱۳۵۷ شرکت داشت، صفوف چپ ایران در مبارزه با حکومت برای استقرار دموکراسی و سوسیالیسم وسیع تر و متنوع تر شده است و در عین حال به پراکندگی چپ های قدیمی، بی ارتباطی یا کم ارتباطی نسل جدید با قدیمی ها هم افزوده شده است. بدین گونه است که در پاسخ به پرسش «وحدت می کنیم که چه کنیم؟» باید گفت: وحدت تلاشی است در کاهش این پراکندگی و تقویت موقعیت چپ در مبارزه آزادی خواهانه

صفحه ۱۱۴ <

این درست است که مبارزه کارگران در سال گذشته عمدتاً مبارزه برای جلوگیری از اخراج و برای بازگشت به کار و جلوگیری از تعطیلی و بستن کارخانه ها، پرداخت دستمزدهای معوقه، لغو قراردادهای موقت، برخورداری از بیمه بیکاری و بیمه های تأمین اجتماعی و یا حتی کوتاه سخن، برای داشتن کار و امنیت شغلی بوده است. اما اگر دستمزد اصلی ترین محل تبلور نظام کالائی و بیانگر قانونمندی های حیات و انباشت و بازتولید چنین نظامی است، مبارزه برای افزایش دستمزدها جایگاه ویژه ای خواهد یافت. مبارزه ای که ذاتی و تبعی همین نظام کالائی است.

مبارزه برای افزایش دستمزد در شرایطی که در بالا بدان اشاره گردید، در شرایطی که میزان حداقل دستمزد هیچگونه تناسبی با تورم و گرانی سرسام آور موجود ندارد و با حداقل های هزینه های زندگی چندبرابر فاصله دارد، از دل زندگی واقعی و جاری کارگران و زحمتکشان برمی خیزد.

افزایش دستمزد خواست بلاواسطه کارگران، معلمان، پرستاران و دیگر زحمتکشان است. مبارزه کارگران برای افزایش دستمزد از واقعیات عینی سرچشمه می گیرد.

چنین مبارزه ای در کشاکش دائمی و روزمره میان طبقه کارگر و سرمایه داران رخ می دهد. کارگران برای ادامه زندگی چیزی جز فروش نیروی کار خود ندارند. کارگران حق دارند که از یک زندگی شایسته انسانی بهره مند باشند و بتوانند حواجی و نیازهای زندگی خود و خانواده خود را فراهم سازند.

سرمایه داری اما برای کسب سود بیشتر، به گونه ای دائمی سطح زندگی و معیشت و دستمزد آنها را مورد تهاجم قرار می دهند. در چنین مبارزه ای، کارگران اساس مخالفت و ضدیت سرمایه داران و دولت حامی آنها را در بهبود وضعیت اقتصادی خود، کاملاً عینی و ملموس می بینند و درک می کنند. و در چنین فرآیندی، کارگران برای مبارزه ای جدی تر و بنیادی تر برای نابودی نظام مزدی آموزش می بینند، سازماندهی، آماده و متشکل می شوند. به یقین، پیشروی در این عرصه از مبارزه به عوامل متعددی بستگی دارد، اما مهمترین آن تعادل قوای طبقاتی در جامعه خواهد بود.

مبارزه سازمان یافته و متحدانه کارگران یکی از مؤلفه های تغییر تعادل قوا به نفع زحمتکشان است. مبارزه برای افزایش دستمزد می تواند و باید به مبارزه ای سازمان یافته، آگاهانه، هماهنگ، سراسری و علنی تبدیل شود.

مبارزه برای خواست افزایش دستمزد و گسترش مقاومت و مبارزه برای برپایی تشکلهای مستقل کارگری، حلقه های ضروری و بنیادی برای عقب راندن رژیم خواهد بود که حق حیات کارگران و زحمتکشان را انکار می کند. □

صفحه ۱۵ <

من فکر می‌کنم مشکل امروز چپ ایران بیش از آن که کمی و ساختاری باشد، کیفی و نظری است.

بیش سی سال از انقلاب ایران می‌گذرد. در این سال‌ها دگرگونی‌های اجتماعی و سیاسی عمده‌ای در جهان، منطقه و ایران رخ داده است. سازمان‌های سیاسی چپ همراه با این تحولات، کم و بیش تلاش کردند تا خود را با آنها منطبق سازند.

اما اولاً این سازگاری با دگرگونی‌ها، در همه سازمان‌های سیاسی چپ یکسان پیش نرفته است و دوماً، در درون سازمان‌های سیاسی هم به یکسان پذیرفته نشده است. حاصل این پروسه امروز، وجود سازمان‌های سیاسی چپ با تنوع نظری-سیاسی از یک‌سو و اختلافات و تناقضات درونی آنها از سوی دیگر است.

جنبش چپ ایران بیش از آنکه به لحاظ تشکیلاتی پراکنده باشد، با بحران پراکندگی نظری روبرو است. اختلافات نظری، چه در جنبش چپ ایران و چه در سطح جهانی، مآلاً به پراکندگی و تنوع سازمانی می‌انجامد. جنبش چپ ایران از سازمان‌های سیاسی گوناگون، با برنامه و خط مشی‌های متفاوت تشکیل شده است. دامنه این تنوع بستگی تام به دامنه پراکندگی نظری در جنبش چپ دارد. امروزه دامنه اختلافات نظری از نگاه فرمالیستی به مسیر تحول جامعه سرمایه‌داری به سوسیالیسم از طریق اصلاحات، تا نگرشی که به کمتر از یک انقلاب «اکتبر» دیگر رضایت نمی‌دهد و انواع نگرش‌های میان این دو انتهای پروسه تحول جامعه به سوی سوسیالیسم، گسترده است. در چنین شرائطی است که باید از زاویه جدیدی به مسئله وحدت نگاه کرد و از فرمالیسم دوری جست. شکست چپ، چه در عرصه جهانی و چه در عرصه داخلی، به اعتبار ایده «چپ» لطمه جدی زده و آن را کاهش داده است. از این رو، امروز بیش از هر زمان دیگر بازسازی و نوسازی جنبش چپ ایران از اهمیت حیاتی برخوردار است. به اعتقاد من این بازسازی و نوسازی از پروسه نگاه انتقادی به گذشته چپ، چه در عرصه جهانی و بویژه تجربه تلخ «سوسیالیسم واقعا ناموجود» و چه در تجربه مستقیم چپ ایران و سازمان‌های سیاسی‌اش و از تلاش برای تدوین پروژه سیاسی چپ جهت استقرار دموکراسی و سوسیالیسم در ایران عبور می‌کند.

نقد گذشته لازم است ولی کافی نیست. با نگاه به نقد گذشته، باید راه آینده را گشود. طبعاً در این بررسی و نقد و طراحی راه آینده، ایده‌های متفاوت ارائه خواهد شد. روشن شدن تفاوت ایده‌های گوناگون، شناخت صحیح اختلافات آنها و دادن یک سیمای روشن از هر برنامه و پروژه به شفافیت جنبش چپ ایران کمک کرده و این امکان را بوجود خواهد آورد که هر فعال

سیاسی چپ، با شناخت کافی، راه مبارزه را انتخاب کند. در این صورت همراهی‌ها نه بر اساس سابقه تاریخی و رفاقت‌های قدیمی و عواطف، که بر اساس تفاهم نظری و توافق سیاسی، سازمان خواهد یافت.

در راه این پروسه، یک خطر وجود دارد و آن هم فرمالیسم است. فرمالیسم که عمدتاً بر عملگرایی و کمیت بجای کیفیت متکی است، تلاش دارد تا با محدود کردن دامنه اختلافات نظری و عمده کردن عمل سیاسی، به یک وحدت فرمالیستی دست یابد.

برای نمونه به گفتگوی رفیق عزیزم محمد اعظمی با سایت اخبار روز اشاره می‌کنم. وی می‌گوید: «وحدت اصولاً بر اساس برنامه و اساسنامه شکل می‌گیرد. اما به نظر من امروز ما هنوز آمادگی تدوین برنامه را نداریم. ما می‌توانیم با تدوین یک اساسنامه و یک پلتفرم سیاسی-نظری، پلتفرمی که مشی سیاسی و جهاتی از دیدگاه‌های نظری در آن منعکس است، کنگره مشترک را فرا خوانیم. کار روی برنامه را با مکتب بیشتر و کار عمیق‌تر، بدون شتاب، از همین امروز آغاز و زمان نهایی کردنش را الزاماً به کنگره مشترک گره نزنیم». (چشم انداز وحدت سه سازمان چپ، گزارشی از سایت اخبار روز، شنبه ۲۹ فروردین ۱۳۸۸ - ۱۸ آوریل ۲۰۰۹)

در این نقل قول، به‌خوبی می‌توان تشخیص داد که تشکیل کنگره مشترک، از تدوین برنامه چپ برای محمد اعظمی مهمتر است و به نظر وی نباید به دلیل احتمال دشواری‌ها در تنظیم برنامه چپ، مسئله وحدت را با تاخیر مواجه کرد. محمد اعظمی می‌پذیرد که وحدت برمبنای برنامه است، ولی معتقد است که چپ ایران فعلاً نمی‌تواند برنامه بنویسد و بهتر است بدون اتلاف وقت، با تنظیم (یا بهتر است گفته شود جمع و جور کردن) یک پلتفرم سیاسی و کمی هم نظری، کنگره وحدت را برگزار کند. باید پرسید که آیا رابطه‌ای بین سیاست و برنامه وجود ندارد؟ آیا می‌توان امروز بر سر یک پلتفرم سیاسی، بدون آن که روشن باشد مبانی نظری آن کدام است، و چه اهدافی را دنبال می‌کند، توافق کرد و در کادر یک سازمان واحد مشغول به سیاست شد؟

فرمالیسم یعنی جدا کردن سیاست از مبانی نظری و برنامه‌ای آن. یعنی آنکه به‌طور مثال می‌توان در مبانی نظری مدعی سوسیالیسم شد، در برنامه به دفاع از امنیت سرمایه‌پرداخت و در سیاست، بسته به شرائط روز از این یا آن جناح حکومت دفاع کرد.

این چنین وحدتی بی‌حاصل است و تا کنون نیز چنین اتحادهایی (که در گذشته صورت گرفته است) نتوانسته مشکل پراکندگی جنبش چپ ایران را حل کند. چنین اتحادهایی در آینده نیز هیچ مشکلی را حل نخواهد کرد و برای چپ اعتبار اجتماعی و اعتماد بوجود خواهد آورد.

حتی از تعدد اسمی سازمان‌های سیاسی چپ هم نخواهد کاست.

سازمان‌های سیاسی چپ ایران، امروز جاذبه‌ای ندارند. وحدت چند سازمان سیاسی چپ اگر نتواند شور و شوقی در خیل عظیم نیروی چپ ایران که درون سازمان‌های سیاسی آن نیستند بوجود آورد، در نهایت مشکلی را حل نخواهد کرد. مشکل چپ ایران را باید فراتر از محدوده سازمانی نگاه کرد. گستره فعالین چپ ایران، پیر و جوان، با سرهم‌بندی کردن یک پلتفرم «سیاسی و کمی نظری»، جذب این راه نخواهند شد، بلکه باید خود در آن شریک باشد، پس بحث را باید بازکرد. برسر مهم‌ترین مسائل چپ، چه در عرصه نظری و چه در عرصه پروژه و برنامه چپ برای تحول جامعه و چگونگی رساندن آن به سوسیالیسم، به بحث و گفتگو نشست. این یک تلاش جمعی است که باید تمام چپ ایران و نه فقط اعضاء چند سازمان سیاسی چپ، در آن مشارکت داشته باشند.

سند کنگره هشتم سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران در این زمینه با صراحت می‌گوید: «وحدت تشکیلاتی بین جریانات و نیروهای چپ، هر آنجا که از نقطه نظر برنامه و سیاست امکان‌پذیر است، اقدامی ضروری، گامی در راستای تلاش برای ایجاد یک ثقل قدرتمند چپ و در جهت غلبه بر تشننت و پراکندگی در صفوف آن است؛ ما معتقدیم که وحدت چپ باید به عنوان یک پروژه بزرگ همگانی پی‌گیری شده و هر گامی در این جهت، در عمل به مثابه حلقه‌ای از یک زنجیره اقدامات به هم پیوسته در صفوف گسترده نیروی مدافع آزادی و عدالت اجتماعی محسوب شود. تلاش برای وحدت بین سازمان‌ها، محافل و فعالین چپ که از نقطه نظر برنامه، سیاست و روش‌های کار نزدیکی دارند، گامی است در راستای گشودن راهی که ادامه آن می‌تواند به یک چپ متحد، قدرتمند و غیر قابل حذف از معادلات سیاسی ایران منجر شود.

ما برای تحقق پروژه وحدت چپ از هیچ تلاشی فروگذار نخواهیم کرد و معتقدیم تنها با عبور از مشکلات فراراه وحدت‌های برنامه‌ای و ممکن هست که می‌توان بن‌بست‌های ناشی از جدائی‌ها و پراکندگی‌ها در چپ ایران را پشت سر گذاشت و راه برون‌رفت از آن را هموار ساخت.»

بازسازی و نوسازی چپ ایران یک پروژه بزرگ همگانی است و نیاز دارد تا افق دیدمان را وسیع‌تر کنیم. اکنون که سه سازمان سیاسی چپ آمادگی خود را برای گام نهادن در این راه اعلام کرده‌اند، از این فرصت استفاده کنیم و تلاش کنیم تا وسیع‌ترین نیروی چپ ایران، در این پروسه وارد شوند.

بهار

قلبی به وسعت ایران زمین

مادری هستم با قلبی به وسعت ایران زمین که در حسرت از دست رفتن فرزندان این مرز و بوم، دیگر تاب و توانی برای زیستن در من نمانده است.

مادری که گویا محکوم شده است تا در غم از دست دادن عزیزان دلبندهش، به ماتم بنشیند و شاهد این همه ظلم و ستم ظالمان باشد؛ شاهد محکومیت فرزند کمانگر به مرگ، به جرم عشق به انسانها و تلاش برای سعادت آنها. او که زندگی را پاس می‌دارد، زندگی‌اش خار چشم کسانی شده است که مرگ را می‌ستایند و با ستاندن جان انسانها، به خیال خامشان بقای حیات خود را تامین می‌کنند.

شاهد خودسوزی نوجوانانی باید بود که از فرط فقر و گرسنگی و تحقیر، مرگ را به این زندگی ذلت بار ترجیح می‌دهند. ناظر خودسوزی دختر ۱۶-۱۵ ساله‌ای که از شدت فقر و ناتوانی، آتش به جان خود می‌زند. "انتخاب" این‌گونه مرگ دردناکی، گوئی برای اعتراض به این‌همه بی‌عدالتی است. و شاید انتقام از عاملین این همه درد و رنج و اجحافی است که در زندگی کوتاهش به او روا داشته شده است.

باید نظاره‌گر وحشی‌گری پاسدارانی بود که با شقاوت و بی‌رحمی تمام، آستین به قتل نوجوان بی‌گناه کردی بالا زده اند. نوجوان کردی که بدون داشتن هیچ جرمی، روزها در نزدیکی مرز ترکیه زندانی پاسدارانی بوده است که بوئی از انسانیت نبرده اند. این جانیان، پس از شکنجه‌های بسیار، جسد اش و لاش شده و یخ زده او را به دست خانواده نگرانش که روزها به دنبال او در جستجو بودند،

می‌دهند. بدون آنکه کسی مسئولیت این وحشی‌گری را به عهده بگیرد و یا حتی جوابگوی این رفتار ضد انسانی باشد.

و یا باید شاهد درد و رنج بهروز جاوید، تنها زندانی بازمانده از قیام دانشجویی ۱۸ تیر ۱۳۷۸ بود. بهروزی که ده سال از بهترین سال‌های جوانی خود را در زندان‌های مخوف رژیم ضد مردمی جمهوری اسلامی، دزبیر غیرانسانی‌ترین شکنجه‌ها گذرانده است. در نتیجه این فشار و شکنجه‌ها، امروز بهروز سلامت خود را از دست داده است. او هم‌اکنون با بیماری «ام. آر. آی» دست به گریبان است بدون آنکه از هیچ‌گونه درمانی بهره‌مند باشد. افزون بر این، او بر اثر ضربه به پشت سر و آسیب‌دیدگی مخچه، اکنون ۵۰ درصد بینائی خود را نیز از دست داده است.

و یا باید خودکشی انسان‌هایی را دید که آنها را با هزار امید و آرزوی کاذب، روانه میدان‌های جنگ کردند. امروز سال‌ها پس از پایان جنگ، جز بیماری‌های جسمی و روحی، سهمی از جنگ برایشان به ارث باقی نمانده است.

در جمهوری اسلامی اگر مردم با فقر و ناداری دست به گریباند، اگر نان ندارند، اگر حرمتشان نادیده گرفته می‌شود، اگر جانشان بی‌ارزش است، اما در این جامعه، فساد و اعتیاد به وفور هست. بازار سنگسار و اعدام گرم است. قریب و دروغ، گوئی توسط حکومت ترویج می‌شود... هنوز چند روزی از اعدام غیرمنتظره و غیرانسانی دلارا نگذشته است که خبر محکومیت به اعدام دو نوجوان دیگر منتشر شده است. نوجوانانی که پرورش‌یافته همین حکومت بوده اند، امروز قربانی آن می‌شوند.

در وطنم ایران، هیچ‌کس در هیچ‌کجا امنیت ندارد. دانشجویانی که باید سرمایه علمی این مملکت باشند، با کوچکترین اعتراضی به اخراج از دانشگاه کشیده و به زندان افکنده می‌شوند. کارگزارانش برای به‌دست آوردن

لقمه نانی، در سرما و گرما و در شرایط بسیار طاقت‌فرسا، به هر کاری تن می‌دهند. نه تنها تحقیر می‌شوند، حتی زمانی که به عدم پرداخت حقوق ماهیانه خود لب به اعتراض می‌کشایند، به بند و زنجیر کشیده می‌شوند. زنان این سرزمین را فقط به جرم برابری خواهی، شکنجه می‌کنند تا تسلیم تحقیر و مرید قوانین دوران قرون وسطا شوند. روشنفکران و روزنامه‌نگاران کشورم از حق آزادی بیان و اندیشه و انتشار آن بی‌بهره‌اند. نویسندگان راه جرم آزاداندیشی می‌ربایند و جسد شکنجه‌شده آنان را در بیابان‌ها رها می‌کنند تا ریشه آزاد اندیشی و جسارت بیان آزادانه نظر خشکیده شود.

مادری هستم که قلبی به بزرگی ایران زمین دارد. مادری که قلبی آکنده از ظلم ظالمان دارد. مادری که آرزوی بزرگ شدن و به گل نشستن غنچه‌هایش را در سر می‌پروراند.

مادری با قلبی سرشار از احساسات عمیق عشق و صلح و دوستی. ولی آیا قلبی به وسعت ایران زمین، گنجایش این همه درد و رنج را دارد، درد و رنج مادرانی که از ترس از دست دادن فرزندان دربندشان، لحظه‌ها حکم سال را برایشان پیدا می‌کند؟

و آیا این قلب ظریف و حساس مادری، میتواند شاهد بی‌صدای حکومت قسی‌القلب‌ها باشد؟ پس بیایید با اتحادی هرچه گسترده‌تر و با مبارزه‌ای هماهنگ در راه آزادی و دمکراسی به‌با خیزیم.

بیایید برای برافکندن این ریشه فساد و تباهی و در راه ایرانی آزاد و آباد دست به دست هم بدهیم. بیایید فرزندانمان را برای همیشه، از این همه تاریکی که در زندگی بر آنها تحمیل شده، برهانیم و آینده‌ای امیدبخش و روشن را به رویشان بگشاییم. □

معرفی کتاب

نیروها و هدف‌های انقلاب مشروطیت ایران

نوشته بیژن جزنی

انتشارات سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران



کتاب «نیروها و هدف‌های انقلاب مشروطیت ایران» نوشته بیژن جزنی، رساله پایانی‌نامه تحصیلی وی پیرامون انقلاب مشروطیت ایران است. بیژن جزنی در سال ۱۳۴۱ این رساله را با به‌پایان رساندن وی چند سال بعد و در پی فعالیت‌های سیاسی خود به زندان افتاد و تا ۱۳۵۴ که در نتیجه‌های اوین به دست مأمورین ساواک شاه و به همراه هشت تن دیگر تیرباران شد، در زندان باقی ماند و هیچگاه فرصتی برای انتشار این رساله نیافت.

پس از انقلاب، همسر وی، خانم میهن جزنی دست‌نوشته این کتاب را به همراه دیگر یادداشت‌های بیژن جزنی به سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران داد. آن نسخه کمی در سازمان گم شد. در جریان برگزاری مراسم سی‌امین سالگرد کشتار تپه‌های اوین، در سال ۱۳۸۴ در پاریس، یک کمی از این رساله در اختیار سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران قرار گرفت و چندی بعد با موافقت خانم میهن جزنی، کار انتشار این کتاب آغاز شد.

بیژن جزنی در بررسی انقلاب مشروطیت ایران، به عنوان یک مارکسیست به‌دوراز هرگونه جزم‌گرایی، به بررسی سیر تحول جامعه ایران پرداخته و در این رساله می‌کوشد تا با نگاه به نیروهای شرکت‌کننده و اهدافی که هریک دنبال می‌کردند، روند انقلاب مشروطه و سرانجام آن را بر بستر شرائط اجتماعی و جهانی آن زمان، بررسی کند.

بیژن جزنی به نقش و اهمیت انقلاب مشروطیت در سیر تحولات معاصر ایران واقف بوده و برای آن اهمیت خاصی قائل بود و انقلاب مشروطه را نقطه تحول در جامعه ایران می‌دانست. از این‌رو، برای تجزیه و تحلیل این تحول به نیروهای شرکت‌کننده در آن می‌پردازد و خود در این باره می‌گوید: «برای شناسایی یک نهضت و انقلاب می‌توان وضع نیروها و هدف‌های آن نهضت را ملاک قرار داد». وی معتقد بود که این دو به هم مربوط بوده و در تحلیل نهایی، «بحث از هدف‌های انقلاب، ما را متوجه می‌سازد که جهت اصلی نهضت به کدام سوی بوده است و به‌اصطلاح، لبه بُرنده انقلاب به سوی کدام طبقه از دشمن قرار گرفته است».

در این راه بیژن جزنی به مطالعه روشها و اشکال مبارزه و شعارهای به‌کار گرفته شده می‌پردازد تا بتواند عمل نیروهای اجتماعی و کنش و واکنش آنها را نشان دهد و مطالبات واقعی و اهداف هر نیروی اجتماعی را بشناساند.

او انقلاب مشروطه ایران را به عنوان «اولین نهضت بورژوازی ایران برای تأمین خواست‌های این طبقه» تحلیل می‌کند. اما در عین حال، در طول این رساله تلاش می‌کند تا تمایزات این نهضت را با انقلابات کلاسیک بورژوازی بشناسد و بر ویژگی‌های آن، که نقش تعیین‌کننده بر سیر تحولات اجتماعی ایران تا زمان حاضر دارد، تأکید می‌کند.

اگرچه نزدیک به پنجاه سال از نوشتن این رساله می‌گذرد و در این سال‌ها کتاب‌های متعددی پیرامون انقلاب مشروطیت ایران نوشته شده، ولی این کتاب همچنان تازگی و اهمیت خود را حفظ کرده است. این مسئله قبل از هرچیز ناشی از زاویه نگاه بیژن جزنی به تاریخ مشروطیت ایران و پروسه تحول اجتماعی ایران است.

بیژن جزنی رامی‌توان جزء نسل سوم تاریخ‌نویسان ایران برشمرد. وی به اهمیت تاریخ و بررسی‌های تاریخی و لزوم شناخت تاریخی از سیر تحولات اجتماعی واقف بود و پژوهش‌های تاریخی وی تنها به بررسی انقلاب مشروطیت ایران محدود نشد و در ادامه، علیرغم آن که در زندان به‌سر می‌برد و به منابع چندانی دسترسی نداشت، به بررسی و تدوین دو کتاب دیگر درباره تاریخ معاصر ایران به نام‌های «تاریخ سی‌ساله» و «جمع‌بندی مبارزات سی‌ساله اخیر در ایران» همت گماشت. □

مصاحبه با مریم راوی از سازمان اتحاد انقلابی زنان افغانستان

مردم افغانستان در سه جبهه می‌جنگند

برگردان ناهید جعفرپور - Peace News - Ian Sinclair

سازمان مستقل اتحاد انقلابی زنان افغانستان (راوا) در سال ۱۹۷۷ تاسیس گردید. این سازمان برای حقوق بشر و عدالت اجتماعی در افغانستان مبارزه می‌کند. راوا هم در زمان حمله روسیه به افغانستان و اشغال افغانستان در سال های ۸۹ - ۱۹۷۹ و هم در دوره دولت‌های بعد از آن یعنی مجاهدین و طالبان، در جبهه مخالف حکومت قرار داشت. آنها مدرسه‌های مخفی برای دختران افغانی برپا کرده بودند و روزنامه‌ای ماهانه منتشر می‌کردند. راوا همچنین پروژه‌های بشردوستانه‌ای را در دست اجرا داشت.

مریم راوی عضو کمیته روابط خارجی راوا است. وی در مصاحبه با یان سینکلر، به پرسش‌هایی در باره شرایط کنونی و اشغال افغانستان پاسخ می‌دهد.

پرسش: زمانی که آمریکا در سال ۲۰۰۱ به افغانستان حمله کرد، بوش ادعا نمود که وی برای "پیشرفت و پلورالیسم و تفاهم و آزادی" مبارزه می‌کند. به نظر راوا، دلیل حمله آمریکا به افغانستان و اشغال این کشور چه بود؟

پاسخ: آمریکایی‌ها به خاطر منافع استراتژیک جغرافیای سیاسی و اقتصادی و منطقه‌ای به افغانستان حمله کردند تا بدین وسیله افغانستان را به یک پایگاه نظامی قوی خود در منطقه تبدیل سازند. از آنجا که افغانستان قلب آسیا است، به همین خاطر این پایگاه می‌بایست در خدمت کنترل کشورهای منطقه چون پاکستان، چین، ایران و از همه مهمتر، جمهوری های آسیای مرکزی عمل نماید. افزون بر این، آنها افغانستان را بعنوان قدرتی بزرگ همچنان در اشغال خود قرار دادند تا بدینوسیله با قدرت‌های به‌پا خاسته‌ای چون روسیه و چین که برای آمریکا همواره به عنوان رقیبی اقتصادی و نظامی به حساب می‌آیند، مبارزه نمایند.

بسیاری امروز ادعا می‌کنند که حمله نظامی سال ۲۰۰۱ قبل از ۱۱ سپتامبر طرح‌ریزی شده بود. اما ۱۱ سپتامبر به جنگ‌افروزان کاخ سفید و پنتاگون یک موقعیت استثنائی داد تا بدان وسیله برنامه خود را در منطقه به پیش برند. اگر به سخنان تونی بلر توجه کنیم، وی می‌گوید: "حقیقت این است که ما هیچگاه اجازه حمله به افغانستان را نمی‌توانستیم از افکار عمومی بگیریم، اگر که واقعه ۱۱ سپتامبر اتفاق نیافتاده بود."

دلیل دیگر حمله به افغانستان، دست‌یابی به تجارت میلیاردی مواد مخدر بود. همانطور که ما در سال‌های گذشته شاهد بودیم، آمریکا و متحدینش افغانستان را به مرکز تریاک جهان تبدیل نمودند. تولید تریاک در این مدت بیش از ۴۴۰۰ درصد افزایش یافت و ۹۳ درصد تریاکی که به‌طور غیرقانونی در جهان توزیع می‌شود، از افغانستان بیرون می‌رود.

می‌گویند که تجارت مواد مخدر را اگر به پول رایج حساب کنیم، بعد از نفت و تسلیحات در مقام سوم جهان قرار می‌گیرد. پشت این تجارت نهادهای بزرگ مالی قرار دارند. کنترل راه‌های مواد مخدر برای دولت آمریکا خیلی مهم بود و اکنون آنها به این هدف خود دست یافته‌اند. افزون بر این، در افغانستان ذخایر بزرگ گاز و

مس و آهن و دیگر مواد معدنی و سنگهای قیمتی هم وجود دارد و قدرت‌های بزرگ طبیعتاً علاقه‌مند هستند که این مواد را استخراج کنند، درست همانطور که آنان در کشورهای فقیر آفریقائی این کار را می‌کنند.

در سال‌های گذشته تلاش‌هایی شده است تا ذخایر طبیعی ما را شناسایی کنند. اداره زمین شناسی ایالات متحده آمریکا تخمین زده است که در نواحی شمال افغانستان، تقریباً ۷۰۰ میلیارد کوبیک متر گاز و ۳۰۰ میلیون تن نفت وجود دارد. همچنین دومین ذخایر مس بزرگ جهان با ظرفیتی شامل ۱۱ میلیون تن، در کشور ما نهفته است. در کنار این خواست که ذخایر نفت و گاز جمهوری‌های آسیای مرکزی را از طریق افغانستان هدایت نمایند، همچنین آمریکائی‌ها علاقه‌مند به استخراج ذخایر درون افغانستان هم می‌باشند.

"جنگ علیه ترور" و "آزادی زنان افغانستان" تنها دروغ‌هایی بودند تا بدان‌وسیله منافع ذکر شده در بالا و بسیاری از دیگر منافع پنهانی آمریکا در افغانستان را لاپوشانی کنند.

رویای آزادی مردم ما، درست در آغاز حمله به افغانستان از بین رفت و این زمانی بود که مردم دیدند که جنایتکاران جنگی و قاتلان و تجاوزگران اتحاد شمال که افغانستان را نابود می‌کنند، چگونه از سوی آمریکا و متحدینش بعد از رفتن طالبان پشتیبانی می‌شوند و مجدداً بر مسند قدرت آورده می‌شوند.

زمانی که جنایتکارانی چون برهان‌الدین ربانی، عبدالرسول سیف، کریم خلیلی، محمد محقق، یوسف قانونی، مولا راکتی، عطا محمد، رشید دوستم، اسماعیل خان، حاجی الماس، حضرت علی و بسیاری دیگر از سوی آمریکا به‌عنوان قهرمانان آزادی، به صورت دکوراسیون انتخاب شدند و بر مسند قدرت نشاندند، همه می‌دانستند که افغانستان مجدداً مرکز یکی دیگر از نمایش‌های آمریکا و متحدینش شده است. کسانی که با لغات زیبایی چون "دمکراسی" و "حقوق بشر" با ملت ما شوخی دردناکی نمودند.

پرسش: می‌توانید توضیح دهید که زندگی زنان در افغانستان امروز چگونه پیش می‌رود و آیا وضعیت آنها اکنون بهتر از زمان حکومت طالبان است یا نه؟

پاسخ: در افغانستان با وجود تمامی‌های وهوی "حقوق زنان" و "آزادی زنان افغانستان"، اما وضعیت حقوقی زنان همواره فاجعه انگیز است.

در زندگی زنان افغانستان هیچ تغییر محسوسی انجام نپذیرفته است. حتی در بخش‌های مشخصی از کشور، وضعیت زنان وخیم‌تر از زمان طالبان شده است. آمار زن ربائی‌ها، ازدواج‌های اجباری، تجاوزات جنسی، معامله دختران جوان، حمله با اسید به زنان، فحشا و خودسوزی دختران جوان و زنان، حتی در مقایسه با زمان رژیم طالبان رکورد خود را شکسته است.

به لحاظ ازدواج‌های اجباری و خشونت خانگی، خودسوزی زنان در فاصله سنی ۱۸ تا ۳۵ سال در افغانستان کاملاً عادی شده است. صدها چنین مواردی وجود دارند که از همه مهم‌تر در هرات، فرج و دیگر شهرستان‌ها به وقوع می‌پیوندد. هر کجا که زنان از حقوق خود محرومند و دستگاه قضائی برای پشتیبانی از زنان وجود ندارد، زنان راه دیگری برای برون‌رفت از این بدبختی، جز خودسوزی نمی‌بینند.

به خاطر فقر بی‌حدی که بیش از ۸۰ درصد مردم افغانستان را دربر گرفته است، زندگی بی‌شماری از بیوه‌های جنگی و زنان تهیدست فاجعه‌بار بوده و فحشا و گدائی در معابر عمومی، در بعدی وسیع، به‌طور بی‌سابقه‌ای افزایش یافته است.

گزارش‌های بسیاری وجود دارند که خانواده‌ها مجبور می‌شوند فرزندان خویش را به فروش برسانند. زیرا که از عهده تغذیه آنها بر نمی‌آیند. تنها در شهرستان هرات در سال ۲۰۰۸ رسماً ۱۵۰ مورد فروش خردسالان شناخته شده است. البته آمار واقعی بسیار بالاتر می‌باشد.

بسیاری از این گزارش‌ها توسط خبرگزاری‌ها پخش نمی‌شوند. زیرا که رسانه‌ها در سایه اسلحه و تهدیدات کسانی که با تجارت کودکان مشغولند، تحت فشار قرار دارند.

در سال‌های گذشته در رابطه با حقوق زنان برخی از تغییرات برای زیبا سازی انجام پذیرفته است. برای مثال، انتخاب یک زن در صدر وزارت زنان و چندین زن به‌عنوان نماینده پارلمان. این نمایش به‌عنوان پیروزی معرفی گردید. با این وجود، وزارت مربوطه هیچ کاری برای زنان نکرد و تنها به‌عنوان یک ویترین ایجاد شده است. غالب زنان در پارلمان، طرفدار سردمداران جنگ هستند و از آنجا که خود بخشی از مشکل هستند، نمی‌توانند

زنان افغانستان را نمایندگی نمایند. <صفحه ۱۹



مفهمه ۱۸

زنان افغانستان در هفت سال گذشته تحت اشغال آمریکائی ها زندگی سختی را گذرانده‌اند. از بدبختی آنها سوءاستفاده گردید تا اشغال در افغانستان توجیح گردد. اما هیچ قدمی برای مداوای زخم‌های آنان برداشته نشد. بلکه بیشتر مخالفین حقوق زنان تقویت و پشتیبانی گشتند و به مقام‌های کلیدی دست یافتند. زمانی که لشکر جنگ افروز طالبان، تجار مواد مخدر، نیروهای اشغالگر و عروسک‌های خیمه‌شب‌بازی، خشن و حقه‌باز، چون سایه بر روی تمامی کشور افغانستان گسترده شده‌اند، چگونه زنان می‌توانند به حقوق بنیانی خویش دست یابند؟

پرسش: باراک اوباما رئیس جمهور جدید آمریکا خود را موظف دید که در افغانستان تغییراتی بوجود آورد. به‌زبان دیگر، نیروی ارتش را به ۳۰ هزار نفر افزایش داد. آیا این عمل وی از سوی سازمان راوا پشتیبانی می‌شود؟

پاسخ: اگر به طرح اوباما برای افغانستان توجه نمایم، می‌توانیم به‌روشنی ببینیم که برای کشور ما هیچ فرقی میان اوباما و بوش وجود ندارد. هر دو آنها استراتژی غلطی را دنبال می‌کنند. استراتژی‌ای که تا کنون افغانستان و منطقه را به مسیر جنگ‌های سخت و فاجعه‌های گوناگون کشانده است.

حتی اگر آمریکا صدها هزار سرباز در افغانستان مستقر سازد، باز هم این معنی را نخواهد داد که آنها برای آوردن "آزادی" و "صلح" و "دمکراسی" برای مردم افغانستان اینجا آمده‌اند. آنها تنها از منافع آمریکا در منطقه حرکت می‌کنند و در این مسیر، سردمداران جنگ و باندهای موادمخدر و دیگر ماموران آمریکائی که در افغانستان برمسند قدرت قرار دارند، به آنها کمک می‌نمایند. اما برای مردم رنج دیده ما، آمدن آنها پایان بسیار بدی خواهد داشت.

آزادی، دمکراسی و عدالت اجتماعی چیزهایی نیستند که بتوان توسط یک دولت بیگانه با فشار اسلحه به افغانستان آورد. این ارزش‌ها می‌توانند تنها از سوی ملت ما و نیروهای خواهان دمکراسی، در مبارزه‌ای سخت و مصممانه و طولانی بدست آیند. کسانی که ادعا می‌کنند که می‌شود این ارزش‌ها را برای مردم افغانستان با استفاده از خشونت آورد، کشور ما را تنها در مسیر بردگی سوق می‌دهند.

برای مردم افغانستان تعداد قربانیان غیرنظامی و اعتراضات در این باره، از اهمیت بسیار برخوردار است. اگر به ۷ سال گذشته نگاهی بیاندازیم، در اثر بمباران‌های آمریکا و ناتو در افغانستان هزاران انسان بی‌گناه کشته و مجروح شده‌اند. در همین چند هفته گذشته، تحت رهبری اوباما، در حدود ۱۰۰۰ غیرنظامی کشته شده‌اند.

مردم زیادی در افغانستان خواهان عقب‌نشینی ارتش اشغالگر از افغانستان می‌باشند. آنها به این ارتش به عنوان مسئله‌ای بی‌فایده نگاه می‌کنند. ارتشی که هیچ کار مفیدی برای افغانستان انجام نمی‌دهد. افزایش نیروی نظامی تنها به اعتراضات بیشتر برعلیه حضور آمریکا و ناتو در افغانستان خواهد انجامید و

به‌عنوان عکس‌العمل در مقابل ارتش اشغالگر و تجاوزهایش، بسیاری به آغوش گروه‌های تروریستی و طالبان پناه خواهند برد.

همچنین افزایش نیروهای نظامی توجیهی خواهد بود برای شورشیان، تا عملیات و حملات خود را شدت بخشند. که این خود باز هم جنگ در افغانستان را شدت خواهد داد.

به نظر ما ۳۰ هزار سرباز بیشتر، تنها به استراتژی آمریکا در منطقه یاری خواهد رساند و افغانستان را به پایگاه آنان تبدیل خواهد نمود. آمریکا و متحدینش در افغانستان بازی‌ای دوگانه را پیش گرفته‌اند: از سوئی ارتش خود را قوت می‌بخشند و از سوئی دیگر، بنیادگرایان تروریست اتحاد شمال را پشتیبانی می‌کنند و تماس میان طالبان و حکمت‌یار را برقرار می‌نمایند تا قدرت را با این نیروهای خشن و جنایتکار تقسیم نمایند.

این خود رازی فاش شده است که آمریکا علاقه‌ای به مبارزه با تروریست‌ها ندارد. در واقع، هیچ کسی نمی‌تواند تصور کند که یک قدرت بزرگ واقعا ناتوان باشد که یک نیروی کوچک قرون وسطائی چون طالبان را مغلوب سازد. به‌واقع دولت آمریکا احتیاج به توجیهی برای ماندن مجدد خود در افغانستان دارد و حضور طالبان و دیگر گروه‌های تروریستی کمک می‌کند تا "تام و جری" (موش و گربه معروف کارتون) بهانه‌ای داشته باشند این بازی را سال‌های دیگری هم در این منطقه ادامه دهند.

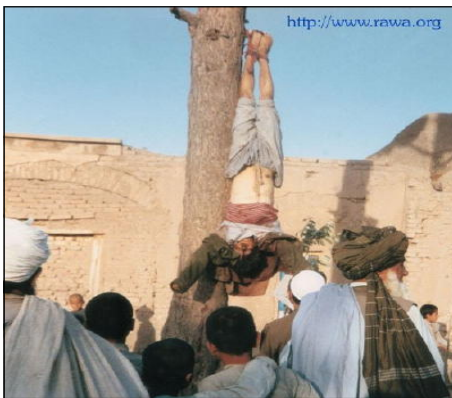
حتی این شایعه هم وجود دارد که نیروهای نظامی خارجی مهمات و اسلحه در اختیار طالبان می‌گذارند. در ماه مارس گذشته، رسانه‌های افغانی و مقامات حومه شهرستان زابل گزارش دادند که هلیکوپتر ناتو ۳ کانتینر بزرگ مهمات و ابزار کمکی برای یک کماندوی طالبان پرتاب نموده‌اند. یکی دیگر از کماندوهای طالبان به نام مولا عبدالسالم که مسئول کشتار سال ۱۹۹۸ می‌باشد، به‌عنوان فرماندار منطقه موسی‌کوالا در شهرستان هلمند که بزرگترین منطقه کاشت تریاک جهان است، برمسند قدرت قرار داده شده است.

چند ماه پیش غیرت‌باهر یکی از تروریست‌های معروف از حزب حکمت‌یار، از زندان آمریکائی‌ها آزاد گردید. در گزارشات اخیر رسانه‌ها فاش شده است که وی اطلاعات سری‌ای داشته است که راه را برای تقسیم قدرت با حکمت‌یار که در لیست تروریست‌های آمریکا قرار دارد، صاف می‌کند. طبق اطلاعات خبرگزاری الجزایر، گویا که از سوی عربستان سعودی به حکمت‌یار اعلام استرداد پناهندگی شده است. بعد از این وی می‌تواند با استفاده از قانون امنیت در مقابل تعقیب قضائی، به افغانستان بازگردد. اینها تنها چندین مثال بودند که توسط آن اخلاق دوگانه آمریکا در رابطه با باندهای خطرناک تروریستی نشان داده می‌شود. همیشه زمانی که تروریست‌ها اعلام آمادگی می‌نمایند که همساز با سیاست آمریکا عمل نمایند، به‌عنوان دوست شناخته می‌شوند. حال فرق نمی‌کند که آنها تا چه اندازه جنایت برعلیه مردم افغانستان انجام داده باشند و یا انجام بدهند.

پرسش: سازمان راوا چه راه حلی برای پایان دادن به اختلافات افغانستان پیشنهاد می‌کند؟

پاسخ: راوا اعتقاد راسخ دارد که عقب‌نشینی نیروهای نظامی از افغانستان، اولین قدم برای صلح در این کشور خواهد بود زیرا که امروز با حضور هزاران سرباز خارجی از بسیاری از کشورها در افغانستان، اکثریت مردم ما از ناامنی، قتل، آدم‌ربائی، بیکاری، تجاوزات جنسی، پاشیدن اسید به صورت دخترمدرسه‌ها، گرسنگی، بی‌قانونی، عدم وجود آزادی بیان و بسیاری دیگر از بدبختی‌های دیگر رنج می‌برند. صلح، امنیت، دمکراسی و استقلال تنها می‌توانند توسط خود ما قابل دسترسی باشند. ما مسئولیت داریم که خودمان را به‌عنوان آلترناتیو اشغالگران متحد سازیم و به‌پای خیزیم و مقاومت کنیم و مردم را سازماندهی نمایم.

در حال حاضر مردم ما از سوی سه دشمن محاصره شده‌اند. در یک سو طالبان قرار دارند و در سوی دیگر حملات هوایی آمریکائی‌ها و در سوی سوم، جنگ افروزان اتحاد شمال در بسیاری از شهرستانها مستقرند. با عقب‌نشینی ارتش اشغالگر، مردم ما حداقل از دست یک دشمن رها می‌شوند.



انسان‌های عاشق عدالت در آمریکا و متحدین دموکراتشان باید همواره به دولت‌هایشان فشار بیاورند که سیاست جلب بنیادگرایان را تغییر دهند و برای خلع سلاح گروه‌های مسلحی که از آمریکا دستمزد می‌گیرند، حرکت نمایند. ما براین عقیده‌ایم که انسان‌های عاشق صلح در همه جای جهان می‌بایست انسان‌ها و نیروهای دموکرات افغانستان را که تحت فشار آمریکا و عوامل بنیادگرایان می‌باشند، مورد پشتیبانی قرار دهند. تنها یک جنبش قوی دموکراتیک می‌تواند افغانستان را به سوی دمکراسی و استقلال بکشاند.

مردم افغانستان از وضعیت کنونی خود رنج می‌کشند و درحال رسیدن به این تصمیم هستند که درمقابل این اوضاع به‌پای خیزند. با وجود تمامی تهدیدات و ترورها، همواره در چند شهرستان یک سری اعتراضات و خیزش‌ها وجود داشته و دارد. بی‌شک این موج در آینده شدت خواهد گرفت.

با ایجاد یک جنبش سوم که شعارش نه اشغال و نه طالبان بلکه آزادی و دمکراسی باشد، مردم افغانستان بخواهند خاست تا با نیروی خود، حقوق خویش را به‌دست آورند. البته این خود روندی طولانی و دردآور خواهد بود اما تنها راه حلی است که می‌تواند افغانستان را به سوی صلح و رفاه هدایت نماید. □

جنایت بر علیه زنان دستگیر می‌شود، فوراً ارتش از نفوذ خود استفاده می‌کند و دستگیرشدگان مجدداً آزاد می‌گردند.

اوکفه- خانم سیاستمدار دیگری به نام ستاره آچاکزای همین اخیراً در قندهار به قتل رسید. در رسانه‌ها در این باره صحبت شد و گفته شد که دولت باید برای امنیت اعضای زن مجلس اقداماتی انجام دهد. اما این مسئله به فراموشی سپرده شد و از وی مراقبت نشد و حتی توجیهی هم یافتند و وی را از مجلس بیرون کردند. در این رابطه هیچ پیشرفتی شد؟

جویا- امنیت زنان سیاستمدار به هیچ وجه از سوی دولت تامین نمی‌گردد. آنچه که در رسانه‌ها می‌آید درست به مانند کلماتی است نوشته شده بر روی تکه‌ای یخ که جلوی آفتاب که می‌گذاری آب می‌شوند و از بین می‌روند. دولت افغانستان و نگهبانان آمریکائی‌شان حرف‌های قشنگ زیاد می‌زنند. حرف‌هایی در باره "رهائی" زنان افغانی. اما در واقعیت تنها چند تغییر رویبایی رخ می‌دهد تا بدین وسیله جهان را گمراه سازند.

دولت کارزای تامین مالی امنیت مرا مجدداً مورد قبول قرار نداد و من خودم همواره این هزینه را از کمک‌های فردی پشتیبانانم در همه جای جهان که از آنها بسیار ممنونم، می‌پردازم.

اوکفه- رئیس جمهور آمریکا اوباما، قانون بر علیه زنان شیعه افغانی را مورد نقد قرار داد. در این باره چه می‌اندیشید؟

جویا- اوباما این قانون جدید را "وحشتناک" خواند اما به نظر من، انسان باید در ابتدا ریشه‌های ایجاد این قوانین را "وحشتناک" بخواند. اینکه دولت آمریکا از شبه‌نظامیان بنیادگرایی که به مردم افغانستان تحمیل نموده پشتیبانی می‌کند. به نظر من، سیاست جدید اوباما ملت ما و مردم تمامی منطقه را به وضعیتی بسیار خطرناکتر از گذشته خواهد کشاند. این سیاست به خوبی نشان می‌دهد که دولت آمریکا به ثبات و صلح در منطقه علاقه‌ای ندارد بلکه تنها به پایگاه‌های دائمی نظامی در منطقه به عنوان عامل وحشتی برای چین، ایران، روسیه و دیگر قدرت‌های آسیائی می‌اندیشد. □

نشریه Rabble - 22.04.2009



پیام زنان افغانی به اوباما:

قانون زن‌ستیز پی‌آمد سیاست آمریکا در افغانستان است

برگردان ناهید جعفرپور - Malalai Dschoja - Derrick O'Keefe

ملاله جویا جوان‌ترین زن نماینده مجلس افغانستان است. وی شبه‌نظامیانی را که از سوی آمریکا پشتیبانی می‌شوند و بر مجلس افغانستان حکومت می‌کنند، علناً مورد حمله قرار داد و از آن زمان مرتباً به مرگ تهدید می‌شود.

خبر یک قانون جدید که هدفش تبعیض علیه زنان در افغانستان است، توجه افکار عمومی بین‌المللی را به خود جلب نموده است. رسانه‌ها و مردم جهان متوجه شده‌اند که سال‌های طولانی اشغال، به آزادی زنان افغانی منجر نگشته است. زمانی که ملاله جویا بعد از زمان طالبان در سال ۲۰۰۳ در مجمع قانون اساسی علناً به لویه‌جرگه انتقاد نمود که شبه‌نظامیان و بنیادگرایان یک مبارزه برای قدرت را با هم به پیش می‌برند، در تمام جهان در تیتیر رسانه‌ها ظاهر گشت. در آن زمان وی ۲۵ ساله بود. بعد از آن، دائماً تلاش برای از بین بردن وی ادامه داشته است. وی ابتدا بعنوان نماینده مجلس انتخاب شد و سپس از مجلس اخراج گردید. اما همواره برای حقوق زنان و حق تعیین سرنوشت برای کشورش مبارزه کرده است.

دریک اوکفه با خانم جویا کار می‌کند و مشترکاً کتاب *A Woman Among Warlords* را که در ماه مارس انتشار یافت، نوشته‌اند. این دو همچنین سایت انترنتی rabble.ca را اداره می‌کنند.

در مصاحبه با دریک اوکفه، ملاله جویا نظرات خود در باره قانون اخیر ضد زن و اعتراضاتی که به این منظور انجام پذیرفته را بیان نموده است.

اوکفه- نظر شما درباره اعتراضات هفته گذشته در کابل و همچنین حملات انجام شده بر علیه این اعتراضات چیست؟

جویا- با وجود تهدیدات باندهای بنیادگرا که همواره مسلح و در قدرت هستند، طبیعتاً این فوق‌العاده و امیدوارکننده است که زنان به خیابان‌ها می‌ریزند و بر علیه چنین قوانینی اعتراض می‌کنند و خود بیانگر این است که زنان افغانی اجازه نمی‌دهند تا قوانین نظامی بر علیه آنها استفاده شود و اینکه آنها از این نیرو برخوردارند که برای حقوق خود مبارزه کنند.

در سالهای گذشته زنان بدبخت کشورما رنجشان را از طریق صدها خودسوزی به نمایش گذاشته‌اند. من امیدوارم که زنان افغانی به این خودآگاهی رسیده باشند که خودسوزی راه چاره نیست بلکه برپا خیزند و برای حقوقشان مبارزه نمایند.

اوکفه- درباره این قانون جدید چه می‌اندیشید و این قانون به ما در باره دولت کارزای چه می‌گوید؟

جویا- این قانون اجباراً پی‌آمد سلطه بنیادگرایان است. اما عملاً هنوز هم به ملت ما به طور غیررسمی قوانین وحشتناکی که از سوی لشکر اشغالگر و باندهای مواد مخدر پشتیبانی شده‌اند، تحمیل می‌گردد. آنها ملت ما را تحت کنترل دارند و می‌توانند چنین "قانون جنگلی" را پیاده نمایند.

این برای اولین بار نیست که کارزای با بنیادگرایان به توافق می‌رسد و قوانین پیشنهاد شده از سوی آنان را به اجرا درمی‌آورد. وی به

افراطگرایان قسی‌القلب مقام‌های کلیدی را سپرده و به اندازه کافی به آنها قدرت داده تا قوانین خود را وضع کنند.

زمانی که آمریکائی‌ها و متحدینشان در سال ۲۰۰۱ بنیادگرایان متحدین شمال را بجای طالبان نشاندهند، همه در افغانستان می‌دانستند که این باندهای تروریستی هیچ تفاوتی با طالبان ندارند. امروز ما متأسفانه می‌توانیم این مسئله را به روشنی ببینیم. طبیعتاً این به اصطلاح دموکراسی‌ای که از سوی دولت آمریکا به افغانستان "هدیه" شده است و آنچه که از سوی رسانه‌های دولتی غربی به عنوان پیروزی و موفقیت اعلام می‌گردد، پیش روی تمامی جهان خود را نشان می‌دهد.

زنان افغانستان در فاصله این هشت سال اشغال، مورد اغفال قرار گرفته‌اند. آنها دیگر از تبلیغات دولت افغانستان و حامیان بین‌المللی‌اش که به نام آزادی زنان به افغانستان وارد شده‌اند، خسته شده‌اند.

اوکفه- این قانون بر علیه زنان قانونی خاص است یا بیشتر با شرایط جامعه تطابق دارد؟

جویا- در افغانستان زنان مورد تجاوز جنسی قرار می‌گیرند، به ازدواج‌های اجباری مجبور می‌شوند، مورد معامله قرار می‌گیرند، در معرض خشونت‌های خانگی واقع می‌شوند و در خانه محبوس می‌گردند. افراطگرایان زنان را به عنوان انسان‌های درجه دوم به حساب می‌آورند. در افغانستان با وجود تمامی این جنایت‌های وحشتناک و قساوت‌ها که بر علیه زنان ما صورت می‌گیرد، مسئولین این اعمال از سوی دستگاه قضائی مورد تعقیب قرار نمی‌گیرند. در موارد استثنائی اگر کسی به‌خاطر

برگردان ناهید جعفرپور



سکوت در باره سریلانکا

نشریه Arundhati Roy - Guardian



چرا این سکوت؟

مانگالا سامارورا در مصاحبه‌ای دیگر گفته که "امروزه در سریلانکا عملاً هیچ رسانه آزادی وجود ندارد." وی می‌گوید که کشتار و آدم‌ربانی‌ها جامعه را به جایی کشانده است که "از ترس" منجمد شده است. صداهای اعتراض، ربه و به قتل رسانده می‌شوند. فدراسیون بین‌المللی ژورنالیست‌ها دولت سریلانکا را محکوم نموده است که با ترکیبی از قوانین ضد ترور، کشتارها و آدم‌ربانی‌ها، ژورنالیست‌ها را به سکوت وامی‌دارد.

طبق گزارش‌های غیرموقت، دولت هند از دولت سریلانکا پشتیبانی لوچستیگی می‌کند و امکانات در اختیارش می‌گذارد. اگر این امر واقعیت داشته باشد، بسیار تفرانگیز است. دولت‌های دیگر چه نقشی دارند؟ پاکستان یا چین؟ آنها چه می‌کنند تا این اوضاع را وخیم‌تر سازند؟ در (شهرستان هندی) تامیل نادو، جنگ سریلانکا همدردی انسان‌ها را برانگیخته به طوری که به ۱۰ خودکشی انجامیده و تمرکز افکار عمومی بر این قضیه و همچنین ترسی که بخش‌ها از طریق تقلبات سیاسی ایجاد شده، بخشی از موضوع انتخابات گذشته است. بسیار عجیب است که مشکل، در این فاصله در تمامی هندوستان شناخته شده نیست.

برای چه این سکوت؟ با توجه به اتفاقاتی که در سریلانکا در حال رخ دادن است، این سکوت نابخشودنی است. افزون بر این، دولت هند از مدت‌ها پیش به شکلی غیرمسئولانه در این جنگ دخالت نموده و یکبار در این جبهه قرار گرفته و بار دیگر در جبهه دیگر. برخی از ما خیلی پیش‌تر از این می‌بایست در باره این جنگ صحبت می‌کردیم. اما این کار نشد زیرا که اطلاعات در باره این جنگ بسیار اندک بود. در حالی که کشتن همچنان ادامه دارد و در حالی که ده‌ها هزار نفر در مقرهای مخصوص محبوس می‌شوند و بیش از دویست هزار نفر را گرسنگی تهدید به مرگ می‌کند و همچنین در حالی که نسل‌کشی بسیار نزدیک است، در کشور بزرگ هندوستان سکوتی مرگبار برقرار است. ابعاد فاجعه عظیم است. جهان می‌بایست قبل از اینکه دیر شود، مداخله نماید. □

"آروندھاتی روی" در سال ۱۹۶۰ در "کرالا" ایالت جنوبی هندوستان متولد شد. پدر وی از بنگال بود. امروز او در دهلی نو زندگی می‌کند. سال ۱۹۹۶ رمان "خدای چیزهای کوچک" را که رمانی موفق در جهان بود، نوشت. دولتین هند کتاب وی را با توجیح "ملاحظات اخلاقی" سانسور نمودند. او به عنوان فعالی سیاسی، بارها با دولت هند درگیر شد. آنچه که به لحاظ جامعه‌شناسی، وی را شخصیتی مهم می‌سازد این حقیقت است که او جهانی‌سازی را چون دردی واقعی که به وی تحمیل شده است توصیف می‌کند. آروندھاتی از چهره‌های فعال فوروم جهانی و همچنین نویسنده‌ای توانا است.

توجیه‌اش هم این بود که آنها می‌توانند ریسک امنیتی به‌بیار آورند. اما این کار دولت می‌تواند دلیلی دیگر هم داشته باشد و قرار است از این آمارگیری استفاده دیگری هم بشود. درست مانند زمان نازی‌ها. در اساس، آنها به تمامی مردم غیرنظامی تامیل برچسب تروریست‌های فعال می‌زند. با توجه به اهداف نام‌برده، به نظر می‌رسد که دولت برای از بین بردن LTTE (ببرهای تامیل) مرز بین "غیر نظامی" و "تروریست" آنچنان برایش از بین رفته است که عقرب در موقعیتی قرار گرفته که می‌تواند پایانش نسل‌کشی باشد. طبق تخمین سازمان ملل متحد، تا کنون هزار انسان به قتل رسیده‌اند و هزاران نفر به سختی مجروح گشته‌اند.

ما شاهد جنگی راسیستی خواهیم بود. بهتر بگویم، آنچه که در سریلانکا در حال رخ دادن است آگاهانه از افکار عمومی جهان مخفی نگاه داشته می‌شود. معافیت جزائی‌ای که با آن دولت سریلانکا در حال حاضر این جنایات را انجام می‌دهد، بیانگر پیش‌دوری راسیستی عمیقی است که در مرحله نخست به جدائی و بیگانگی و به حاشیه راندن تامیلی‌ها در سریلانکا انجامیده است.

این راسیسم تاریخی طولانی دارد. تاریخی که محدودیت‌های اجتماعی و محاصره اقتصادی و شکنجه به آن تعلق دارد. در این تاریخ، ریشه‌های قساوت ده‌ها سال جنگ طولانی داخلی که ابتدا از طریق اعتراضات صلح‌آمیز و بدون خشونت شروع گردید، نهفته است.

دهلی نو - وحشت بر فراز سریلانکا سایه انداخته است و رسانه‌های جهان در باره آن سکوت نموده‌اند. همچنین در رسانه‌های دولتی کشور محل زندگی من هندوستان هم خبری در باره این وحشت یافت نمی‌شود. به نظر می‌رسد که دولت سریلانکا از تبلیغات "جنگ علیه ترور" به عنوان برگ انجیری استفاده می‌نماید تا هر آنچه را که در سریلانکا بوئی از دموکراسی می‌دهد، از بین ببرد و بدین وسیله جنایاتی باور نکردنی را بر علیه ملت تامیل به‌پیش برد. دولت از این منطق پیروی می‌کند که هر زن و مرد تامیلی، تا زمانی که عکس آن ثابت نشود، تروریست است. مکان‌های غیر نظامی‌ای چون بیمارستان‌ها و یا مکان‌های امن، بمباران می‌شوند و به محدوده جنگی تبدیل می‌گردند. طبق آمار موقت، بیش از ۲۰۰ هزار غیرنظامی در تله گیر کرده‌اند و ارتش سریلانکا مسلح به تانک و هواپیما همچنان مشغول پیشروی است. در این فاصله، گزارش‌هایی در باره تاسیس "دهکده‌های رفاهی" رسیده است. دهکده‌هایی که قرار است تامیلی‌های رانده شده به شهرستان و افونیا و مانار را در آنجا اسکان دهند. طبق خبر روزنامه دبی تلگراف لندن، این دهکده‌ها مرکز اسکان اجباری تمامی غیرنظامیانی است که از مبارزه فرار می‌کنند.

"مانگالا سامارورا" که سابقاً وزیر خارجه سریلانکا بوده است به روزنامه دبی تلگراف می‌گوید: "چند ماه پیش دولت شروع نمود نام تمامی تامیلی‌های پایتخت (کلمبو) را ثبت نماید.

خواست اتحادیه‌های کارگری کلمبیا:

حقوق بشر بجای تجارت آزاد!

برگردان ناهید جعفرپور - KNUT HENKEL

منطق "آوارو اوریبه‌ولس" رئیس جمهور کلمبیا، "امنیت دموکراتیک" پشتیبانی شده از سوی ارتش و پلیس، پایانی مرگبار برای ۴۹۸ نماینده اتحادیه کارگری این کشور به همراه آورد.

"فردی پاپولیسو" می‌گوید: "این درست نیست که اتحادیه اروپا از سوئی برای تحقق حقوق بشر در سرتاسر جهان حرکت می‌کند و از سوئی دیگر با عقد قرار داد یک محدوده آزاد تجاری با کلمبیا، به دولتی مشروعیت می‌دهد که برای خندسه‌دار شدن حقوق بشر و حقوق کارگران مسئول است."

"پاپولیسو" نماینده اتحادیه کارگران نفت کلمبیا است که با چندین نفر از همکارانش در حال حاضر در آلمان بسر می‌برند. این گروه قصد دارد در مسافرت خود به کشورهای اروپا، مردم این کشورها را متوجه نقض حقوق بشر و حقوق کارگران در کلمبیا سازد. کارگر نفت

۵۱ ساله‌ای از اعضاء این گروه می‌گوید: "هدف روشن است. ما می‌خواهیم جلو پیمان تجارت آزاد را بگیریم و افکار عمومی را در باره وضعیت حقوق بشر در کلمبیا مطلع سازیم."

بیش از ۹۰ درصد قتل‌های اعضای اتحادیه‌های کارگری در جهان، در کلمبیا صورت گرفته‌اند. طبق گزارشات جامعه اتحادیه‌های بزرگ کارگری کلمبیا "اس او ت"، امسال در کلمبیا ۱۶ زن و مرد عضو اتحادیه‌های کارگری به قتل رسیده‌اند.

از اواسط سال‌های ۸۰ رسماً تعقیب اعضای اتحادیه‌ها صورت گرفته است. در فاصله ۱۹۶۸ تا ۲۰۰۸ سالانه بین ۳۴ تا ۲۷۴ نفر نماینده کارگران به قتل رسیده‌اند. از ماه اوت ۲۰۰۲ یعنی از زمان ریاست جمهوری آورو اوریبه‌ولس و از همه مهم‌تر، از زمان وضع قانون "امنیت دموکراتیک" پشتیبانی شده از سوی ارتش و پلیس، ۴۹۸ نفر در این رابطه جان خود را از دست داده‌اند.

"پاپولیسو" بعد از تهدیدهای متعدد به مرگ، اکنون در بروکسل، در تبعید زندگی می‌کند.

اتحادیه‌های کارگری کلمبیا همواره دست به دامان اتحادیه‌های کارگری آمریکا شده‌اند. این کار موفقیت‌آمیز بوده است زیرا که بعد از بارها شکایت بر علیه کنسرن‌های آمریکائی چون کنسرن استخراج ذغال‌سنگ دروموند، کوکاکولا و یا کنسرن تهیه موز چیکیتا، سیاستمداران بالاخره بر علیه اعمال ضد اتحادیه‌ای و همکاری با شبه نظامیان، عکس‌العمل نشان دادند و از دوسال پیش، پیمان تجاری میان آمریکا و کلمبیا مسکوت مانده است.

باراک اوباما رئیس جمهور آمریکا اواسط فوریه امسال با نگرانی از وضعیت حقوق بشر در کلمبیا یاد کرد. در آن زمان وی هیاتی از کلمبیا را که در میانشان همسران بسیاری از اعضای کشته شده اتحادیه‌ها حضور داشتند، در کاخ سفید ملاقات نمود.

همچنین در اروپا فشار بر کمیسیون مذاکرات دو طرف شدت می‌یابد. گروه اتحادیه‌های آلمان، بزرگترین اتحادیه کارگری انگلیس و همچنین اتحادیه‌های کارگری اسپانیا و بلژیک، این هیئت را پشتیبانی می‌کنند. □

مباحث نیروهای چپ آلمان در باره صهیونیسم و جنگ در خاورمیانه

برگردان ناهید جعفرپور - Wolfgang Gehrcke, Jutta von Freyberg, Harri Grünberg

حقوقی که انسان برای خود می‌خواهد این مسئولیت را نیز دارد که برای مخالفینش هم بخواهد. بر این مبنی، در جنگ‌ها هیچ طرفی حق به گروگان گرفتن غیر نظامیان را ندارد. نقد چپ بر سیاست دولت اسرائیل که توجهی به حقوق بشر و حقوق ملت‌ها و قطعنامه‌های سازمان ملل ندارد، برای روند صلح در خاورمیانه مشروع و ضروری است.

"توماس ابرمن" در مجله "گونکرت" موضع سیاستمداران حزب چپ آلمان نسبت به سیاست رسمی اسرائیل را موضعی ضد یهودیت خوانده است و می‌گوید: "حملاتی این‌گونه، ناراحت‌کننده‌اند و مانع هرگونه برخورد سیاسی می‌شوند. زیرا که موضع ضد یهودیت غیرقابل قبول است و اثرش این است که دهان منتقدین اسرائیلی را می‌بندد."

برابر قرار دادن موضع انتقادی بر علیه سیاست دولت اسرائیل با "انتی صهیونیسم" و "انٹی سمینیسیم" همچنین از سوی گروهی کوچک در خود حزب چپ آلمان که شدیداً "ضد آلمان" هستند نیز نمایندگی می‌شود. گروه کار "ب آ ک" شالوم که هدفش این است که این سیاست چپ را افشا کند و با آن مبارزه کند، تنها خصلت ضد امپریالیستی برایش مهم است و غالباً از رژیم‌های ارتجاعی دفاع می‌کند بجای اینکه این رژیم‌ها را نقد نماید. این تفکر ضد امپریالیستی از آمریکا به عنوان مرکز محور امپریالیسم تنفر دارد. هدف مهم انتقادات شالوم، نمایندگانی از حزب چپ آلمان در پارلمان می‌باشند که نقد به سیاست خشونت اسرائیل را متضاد با همبستگی‌شان با مردم اسرائیل نمی‌دانند.

"موشه سوکرمن" خود را با مواضع ضد آلمانی‌ای که با نظر "ب آ ک" شالوم در باره اسرائیل مطابقت می‌نماید مشغول نموده و این تفکر ضد آلمانی را چنین توصیف می‌نماید که در کل آنها اعتقاد دارند مشکل هویت ملی خود را از طریق همبستگی با اسرائیل و برافراشتن پرچم اسرائیل و ... حل نمایند تا به یهودیانی که به غلط گفته‌اند "آلمان، هرگز" نشان دهند که قصد جبران اشتباهات تاریخی را دارند. □

استعمارنو، اشغال نظامی کشورها و یا تسلط بر مواد خام این کشورها است. با اینکه غرب امروز خود را پشت جهانی سازی مخفی کرده، استعمارنو همچنان چون گذشته شیوه عملکرد سیاسی‌اش در مقابل جهان سوم می‌باشد. از آنجا که امروز هم چون گذشته سلطه امپریالیستی وجود دارد، هژمونی طلبی اتحادیه اروپا روز به روز بیشتر در کنار هژمونی آمریکا ظاهر می‌شود و این به صورت قهرآمیز بر علیه کشورهای دارای مواد خام جهان سوم و محدوده‌های جالب جغرافیای سیاسی حرکت می‌کند، نیاز به همبستگی میان جنبش‌های چپ کشورهای صنعتی با جنبش‌هایی است که از خودمختاری ملی دفاع می‌نمایند.

موضوع برسر ایندولوری نیست بلکه موضوع بر سر فشار بین‌المللی در جهت از بین بردن مناسبات فاقد مشروعیت است. تا بدین وسیله نیروهای داخلی این کشورها فضائی باز برای طرح سیاستی به دست آورند که بتواند به خواسته‌هایشان برای خودمختاری ملی در مقابل قدرت‌های امپریالیستی یاری رساند.

غالباً همبستگی جهانی چپ‌ها با جنبش‌های آزادی بخش ملی به ادامه توسعه آنها کمک نموده است. سازمان آزادی‌بخش فلسطین (پ ال او) نمونه خوبی برای این ادعا است. بدون مذاکرات بین‌المللی، پ ال او مشکل می‌توانست مواضع ضد یهودی خود را پشت سر گذارد.

تعریف چپ آلمان از حقوق ملت‌ها این است که آنها حق اعتراض بر علیه هرگونه ظلم و ستمی رداشته باشند. حقوق ملت‌ها این اعتراضات را مشروع می‌سازد. اسرائیل این حقوق را برای خود قائل است اما همین حقوق را برای فلسطینی‌ها قبول ندارد. قطعنامه‌های سازمان ملل که بر بستر حق برابر برای تمامی انسان‌ها است، غالباً برای اسرائیل نامفهوم بوده‌اند.

بحث درباره سیاست اسرائیل و مضمون آن بعنوان سیاستی صهیونیستی، استعماری و در مجموع امپریالیستی و همچنین در باره مقاومت در فلسطین، در میان چپ‌های آلمان غالباً با جدل و پولمیک همراه است. پولمیک در باره واژه‌هایی چون استعمار، امپریالیسم، مبارزات ضد امپریالیستی و جنبش آزادی‌بخش و ... در این مباحث، در یک سو موضعی چون "زمان زمان این واژه‌ها نیست، این واژه‌ها غیر ضروری‌اند، با این واژه‌ها به واقعیت‌های امروزی نمی‌توان دست یافت، گمراه کننده‌اند، از آنجا که امروزه استعمار وجود ندارد امپریالیسم هم دیگر موجود نیست و ... بیان می‌شود و در سوی دیگر استدلال می‌شود که استعمار امروزی تنها شکل ظاهری‌اش را تغییر داده و موجودیتش به قوت خود باقی است و تلاش دارد که کشورهای دارای اقتصاد ضعیف را زیر نفوذ خود داشته باشد و استثمار نماید. در بخش سیاست دریائی نیز مناسبات گوناگون و وابستگی‌های اقتصادی، مالی و حقوقی‌ای شکل گرفته که به امپریالیسم اجازه می‌دهد تا اهداف کهنه و نو و استراتژی‌هایش را غالباً بدون استفاده مستقیم از خشونت نظامی به کرسی بنشاند.

در این جدل‌های سیاسی همچنین موضوع برسر نقد مشروعیت سیاسی دولت اسرائیل هم می‌باشد. چنین نقدهایی، قبل از همه از سوی جناح دولتی اسرائیل و تمامی کسانی که این دولت را پشتیبانی می‌کنند، با اتهامات ضد یهودیت (انٹی سمینیسیم) محکوم می‌شود. حتی در میان چپ‌ها هم مواضع انتقادآمیز نسبت به سیاست اسرائیل، برخا با اتهام ضد یهودیت محکوم می‌شود.

برای حقوق بشر و حقوق ملت‌ها

از جمله مواضع سیاست چپ، در کنار رد جنگ و رد نولیبرالیسم، رد کامل هرگونه

سفیر جمهوری اسلامی در اسلو به وزارت امور خارجه نروژ احضار شد

وزارت امور خارجه نروژ شدیداً اقدام‌های افیر جمهوری اسلامی را محکوم کرد

بیانیه مطبوعاتی سازمان عفو بین‌الملل - نروژ
در اعتراض به اعدام دلارا دارابی
فردا، ۶ ماه مه، در مقابل سفارت جمهوری اسلامی اعتراض کنیم!
دلارا دارابی روز جمعه اول ماه مه اعدام شد. جمهوری اسلامی با اعدام دلارا، عهد خود مبنی بر به تعویق انداختن دوماهه حکم اعدام را شکست. جمهوری اسلامی از فرصت استفاده کرده و بدون هیچگونه خبری به خانواده و یا به وکیل دلارا، او را اعدام کرد. این اقدام جمهوری اسلامی بخاطر آن بود که آنها با اعتراضات داخلی و بین‌المللی برای لغو و یا به تعویق انداختن اعدام دلارا مواجه نشوند.
سازمان عفو بین‌الملل شدیداً این اقدام جمهوری اسلامی را محکوم می‌کند. اکنون زمان آن است که به جمهوری اسلامی نشان دهیم که جامعه جهانی نسبت به این اعدام‌ها و نسبت به چنین اعمالی بی تفاوت نخواهد بود.
در همین راستا، سازمان عفو بین‌الملل نروژ، همزمان با کارزارهای بین‌المللی، تظاهراتی اعتراضی در شهرهای اسلو، استاوانگر، تروندهایم و ترومسو برگزار خواهد کرد.

"VG" پربیننده‌ترین روزنامه اینترنتی نروژ می‌نویسد: فقط چهار روز پس از اعدام دلارا دارابی، باخبر شدیم که دو نوجوان زیر ۱۸ سال دیگر، فردا ششم ماه مه در تهران اعدام می‌شوند. این دو هنگام ارتکاب جرم ۱۶ و ۱۷ ساله بوده‌اند. دولتمردان ایران فقط چهار روز پس از اعدام دلارا دارابی قصد دارند این دو جوان را نیز اعدام کنند و این تصمیم بخشا پس از سکوت و عدم واکنش سریع و شدید جامعه جهانی صورت گرفته است.

سفیر جمهوری اسلامی در اسلو، در روز پنجم ماه مه به وزارت امور خارجه نروژ احضار شد. در این دیدار، خانم "گری لارشن" معاون وزیر خارجه نروژ صریحاً اعدام دلارا دارابی را محکوم و اعلام کرده بود که این عمل به هیچ عنوان برای دولت این کشور قابل پذیرش نیست و این اقدام‌ها با تعهدات بین‌المللی ایران در تضاد آشکار می‌باشد. همچنین اعدام دوجوانی که قرار است فردا در تهران به دار آویخته شوند از جمله موارد این دیدار بوده است.

حمایت واحد سازمان در نروژ از فراخوان سازمان عفو بین‌الملل

هموطنان، نیروهای آزادیخواه، فعالین سیاسی مقیم نروژ!
در روزهایی که گذشت ما شاهد موج جدیدی از جنایت افسارگسیخته رژیم انسان و آزادی کس جمهوری اسلامی بوده ایم. اعدام دلارا دارابی، تخریب گلزار خاوران، حمله به تجمع اول ماه مه کارگران و دستگیری تعداد زیادی از آنان، اعدام دو جوان دیگر که فردا قرار است انجام شود، همه و همه گواهی آشکار از جنایت غلیبه بشریت است. جنایاتی که هیچ حد و مرزی نمی‌شناسند.
در اعتراض به اعمال غیر انسانی اخیر حکومت جمهوری اسلامی، سازمان عفو بین‌الملل - نروژ در ۴ شهر بزرگ این کشور اعلام تظاهراتی اعتراضی کرده است. در اسلو قرار است این تظاهرات در مقابل سفارت جمهوری اسلامی برگزار شود.
سازمان ما بطور فعال در این کارزار اعتراضی شرکت می‌کند و از همه ایرانیان مقیم این کشور تقاضا می‌کند، در این تظاهرات شرکت فعال نمایند.

سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران - واحد نروژ
پنجم ماه مه ۲۰۰۹

گردآوری و ترجمه ناهید جعفرپور

اول ماه مه ۲۰۰۹ در بهان



هزاران نفر در سراسر جهان اول ماه مه امسال را روزی بر علیه بحران اقتصادی، فقر، بیکاری و معضلات اجتماعی ناشی از فقر و راسیسم و... اعلام نمودند و برای اعتراض به خیابان‌ها روان شدند. اکثر این حرکت‌ها به درگیری میان تظاهرکنندگان و نیروهای پلیس ختم گردید و صدها نفر در سطح جهان در این روز دستگیر شدند. در استامبول، در یونان و بسیاری از کشورهای دیگر، پایان روز اول ماه مه با درگیری و دستگیری همراه بود. در فرانسه صدها هزار نفر بر علیه سیاست رئیس جمهور این کشور به اعتراض پرداختند و در روسیه تعداد زیادی از فعالان اپوزیسیون در تظاهرات بر علیه سیاست بحران آفرین کرملین دستگیر گردیدند. در کرجستان، در عراق، نپال و اندونزی، تظاهرات اول ماه مه با درگیری و مجروح شدن همراه بود و در آژانتین، روز ۳۰ آوریل هزاران نفر برای اول ماه مه در خیابان‌ها به اعتراض پرداختند. خشم کارگران و زحمتکشان و انسان‌های آزاده جهان از سیستم کنونی و فقر و بیکاری و جنگ و بی خانمانی، به آخرین حد خود رسیده است. برای نشان دادن این خشم، به پاره‌ای از کشورهای اروپا نظر می‌افکنیم.

نوشته شده بود، به تجمع کنندگان حمله نمودند. میثائیل زومر دبیر اول اتحادیه کارگری "دگ ب" به خبرنگاری "آپ" گفت: "این خود ثابت می‌کند که "ان پ د" و سازمان‌های وابسته‌اش باید ممنوع گردند".

پیش از این، ولفگانگ شویبله وزیر کشور آلمان در گفتگو با روزنامه "زود وست پرسه" شهر اولم، خطر خشونت‌های نئونازیسم را گوشزد نموده و گفته بود که "ما حساب این موش‌گیرها را خواهیم رسید".

در شهر هانوفر، در اول ماه مه به لحاظ شرکت نزدیک به ۱۲ هزار نفر بر علیه تجمع نئونازی‌ها، اتفاقی نیفتاد و آکسیون نئونازی‌ها چون حرکت آنها در بسیاری از شهرهای دیگر آلمان، با شکست روبرو شد.



اول ماه مه در آلمان

چپ‌ها و راست‌های رادیکال در بسیاری از شهرهای آلمان در روز اول ماه مه به مقابله برخاستند. در شهرهای ماینز و برلین، چپ‌های رادیکال بر علیه نازی‌ها "ان پ د" که در همان روز رژه می‌رفتند، به حرکت درآمدند. در شهر دورتموند، نازی‌ها به سوی ۱۲ هزار نفر مردمی که بر علیه نازی‌ها به خیابان‌ها آمده بودند، سنگ پرتاب می‌کردند. ائتلافی از چپ‌ها در روز اول ماه مه در برلین بر علیه تجمع نازی‌ها در این شهر، به اعتراضات خیابانی پرداختند. در برخی از شهرهای آلمان تظاهرکنندگان چپ حرکت بخشا خشونت‌آمیز افراط‌گرایان راست "ان پ د" را بلوکه نمودند و در برخی دیگر از شهرها، افراط‌گرایان به تجمع‌های اول ماه مه اتحادیه‌های کارگری حمله کردند.

در شهر ماینز، نازی‌های تظاهرکننده در محوطه بیرونی ایستگاه راه آهن شهر، از سوی گروه‌های چپ بلوکه شدند. تظاهرکنندگان نازی که در حدود صد نفر بودند موفق نشدند طبق برنامه‌شان در شهر به تظاهرات بپردازند زیرا که تمامی راه‌های منتهی به ایستگاه قطار از سوی گروه‌های چپ مسدود شده بود. این حرکات در برخی نقاط نیز به زد و خورد میان چپ‌ها و نازی‌ها کشیده شد و نازی‌ها با سنگ و بطری به سوی کسانی که راه را مسدود کرده بودند حمله نمودند.

در برلین گروه‌های مختلف چپ در اتحادی به نام "ائتلاف برای دموکراسی و تفاهم" بر علیه رژه افراط‌گرایان راست در روز اول ماه مه بسیج شدند.

در مرکز شهر دورتموند در حدود ۳۰۰ نئونازی مسلح به سنگ و چوب به تجمع اول ماه مه اتحادیه کارگری حمله کردند که در نتیجه، بسیاری زخمی شدند. پلیس ۲۰۰ نفر نئونازی را دستگیر نمود.

در روتنبرگ صد نفر نئونازی سیاه‌پوش با پلاکارتی قهوه‌ای که روی آن شعارهایی بر علیه تجمع اول ماه مه اتحادیه کارگری

اول ماه مه در سوئیس

هزاران نفر در زوریخ بر علیه بحران و بیکاری و پی‌آمدهای اجتماعی به خیابان‌ها گسیل شدند. تظاهرکنندگان سطل‌های زباله را به آتش کشیدند و بطری و سنگ و مواد آتش‌زا به سوی پلیس پرتاب نمودند. پلیس هم در مقابل، از باتوم الکتریکی و گاز اشک‌آور استفاده نمود. در این تظاهرات عده بسیاری دستگیر شدند و درگیری‌ها تا نیمه‌های شب ادامه داشت. به گفته گروه‌های چپ، در حدود ۱۲ هزار نفر در این تظاهرات که از سوی اتحادیه‌های کارگری و کمیته تظاهرات اول ماه مه تشکیل و سازماندهی شده بود، شرکت نمودند.

اول ماه مه در ایتالیا

در شهر رم، در روز اول ماه مه معمولاً در کنار راه‌پیمایی اتحادیه‌های کارگری، کنسرت بزرگی هم به این مناسبت توسط گروه‌های موسیقی اتحادیه‌های کارگری در محل "پایزا سن جیوانی" برگزار می‌شود. در اول ماه مه امسال نیز هنرمندان معروف بسیاری به هنرنمایی پرداختند و مورد استقبال قرار گرفتند.



اول ماه مه در فرانسه

بعد از تظاهرات میلیونی بر علیه سیاست بحران‌زای نیکولای سرکوزی در فرانسه که اتحادیه‌ها در حدود ۳ میلیون نفر را بسیج نمودند و برای اعتراض به خیابان آوردند و بعد از اینکه تنها در شهر پاریس مجدداً تظاهراتی باشکست ۳۵۰ هزار نفر انجام پذیرفت، اتحادیه‌های کارگری فرانسه، بعد از ظهر اول ماه مه، پس از تظاهرات اول ماه مه فراخوان تظاهرات بعدی را منتشر نمودند. در این بعد از ظهر ۸ اتحادیه بزرگ نماینده کارگران فرانسه، بعد از ساعت‌های طولانی بحث و مذاکره به این تصمیم رسیدند که ۲۶ ماه مه و ۱۳ ماه ژوئن را روز اعتراض مجدد در سراسر فرانسه اعلام دارند. وزیر کار فرانسه از این فراخوان اعلام خشونتی نمود و خواستار گفتگو با اتحادیه‌ها شد. او اعلام کرد که در پایان ماه ژوئن، بیان اقداماتی را که تا کنون برای تخفیف پی‌آمدهای اجتماعی بحران اقتصادی انجام پذیرفته است با آنها بررسی خواهد نمود.

اتحادیه‌های کارگری فرانسه با توجه به بحران موجود، در سراسر فرانسه برای اول ماه مه متحداً اعلام تظاهرات نموده بودند. ۴۵۶ هزار نفر طبق آمار پلیس و یک‌ونیم میلیون نفر طبق آمار اتحادیه‌ها، در این روز برای اعتراض به خیابان‌ها آمده بودند. در ماه ژانویه و مارس، آمار اعتراض‌کنندگان را پلیس ۱/۱ میلیون نفر و اتحادیه‌ها ۲/۵ میلیون نفر اعلام نموده بودند. □

اول ماه مه در اتریش

تظاهرات اول ماه مه حزب کمونیست اتریش در شهر لینز به زد و خورد میان پلیس و شرکت‌کنندگان در تظاهرات انجامید. پلیس که مسلح به گاز اشک‌آور و باتوم شوک الکتریکی بود، برای حفاظت از تظاهرات نئونازی‌ها در همین روز، به صف تظاهرکنندگانی که برای مقابله با نئونازی‌ها به خیابان‌ها آمده بودند حمله ور شد. در بیانیه حزب کمونیست اتریش آمده است که: "حادثه این روز بار دیگر بیانگر این بود که دولت از آنچه که در حال حاضر می‌گذرد وحشت دارد و زمانی که سگ‌های نگهبان خود را به سوی تظاهرات صلح‌آمیز حمله‌ور می‌کند، به روشنی نشان می‌دهد که از چه منافعی پشتیبانی می‌کند و از چه کسانی ترس دارد. دولت چه عکس‌العملی خواهد نمود زمانی که تلاش‌های آرام طبقه کارگر برای سازماندهی خود در احزاب و اتحادیه‌های کارگری به ثمر برسد؟ آنچه مسلم است، طبقه کارگر و طبقه استثمارگر هیچ منافع مشترکی ندارند و تا زمانی که فقر و احتیاج در بین میلیون‌ها کارگر وجود دارد و طبقه استثمارگر تمامی نعمات زندگی را در اختیار خود گرفته است، میان این دو هیچگاه صلحی در نخواهد گرفت. از این رو، میان این دو طبقه باید همواره مبارزه ادامه داشته باشد تا زمانی که کارگران جهان خود را به عنوان یک طبقه سازماندهی نمایند و ابزار کار را در اختیار بگیرند و سیستم مزدی را از بین ببرند و هژمونی خود را بر روی کره زمین برقرار سازند. همبستگی اسلحه ما است".

پیام کمیته مرکزی سازمان اتحاد فداییان خلق ایران به شرکت کنندگان در یازدهمین کنگره سازمان فدائیان خلق ایران - اکثریت

اتحاد کار

شماره ۱۶۱

خرداد ۱۳۸۸ - ژوئن ۲۰۰۹

ETEHADE KAR

June 2009

Vol. 15 - No. 161

تماس با روابط عمومی سازمان:

نامه های خود را به آدرس زیر

- از یکی از کشورهای خارج -

برای ما پست کنید.

آدرس سازمان در فرانسه:

SAM
20 RUE ROBERT HERTZ
92290 CHATENAY MALABRY
FRANCE

آدرس پست الکترونیکی سازمان:

etehadefadaian@wanadoo.fr

info@etehadefadaian.org

آدرس صفحه سازمان در اینترنت:

www.etehadefadaian.org

تلفن: ۰۳۳ ۶۲۰۵۱۴۱۱۲

فاکس: ۰۴۹ ۲۲۴۱۳۱۰۲۱۷

بها معادل: ۱/۵ یورو

حمایت نهاد های کارگری بین المللی

از دستگیر شدگان

مراسم اول ماه مه در ایران

کنفدراسیون عمومی کارگران فرانسه (س.ژ.ت) در نامه ای اعتراضی به مقامات جمهوری اسلامی، ضمن محکوم کردن تعرض به حقوق کارگران برای سازماندهی و برگزاری مراسم اول ماه مه، تصریح می کند که «ما خواهان آزادی فوری و بی قید و شرط تمامی دستگیر شدگان اول ماه مه هستیم. علاوه بر این، (س.ژ.ت) خواستار محترم داشتن حقوق کارگری از جمله تشکیل یابی، تجمع و اعتصاب، پایان دادن به آزار و اذیت فعالین کارگری، آزاد کردن تمامی کارگران زندانی و عدم دخالت در فعالیت های تشکلی های مستقل کارگران گردید.

اتحادیه خدمات عمومی و تجارتي PCS، اتحادیه خدمات عمومی و تجارتي شعبه دربی شایر- دربی انگلستان، اتحادیه کارگران صنعتی جهان- ملبورن استرالیا و اتحادیه کارگران پست کانادا CUPW در حمایت از کارگران ایران خواهان آزادی فوری و بی قید و شرط تمامی دستگیر شدگان اول ماه مه گردیدند. □

رفقای گرامی،

برگزاری یازدهمین کنگره سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت) را به همه اعضای سازمان شما تبریک می گویم و موفقیت این کنگره، در پاسخ به ضرورت های گسترش مبارزه در راه استقلال، آزادی، عدالت اجتماعی و سوسیالیسم را از صمیم قلب آرزو می کنیم.

رفقا،

کنگره شما در شرایطی حساس و در نابسامانی شدید اوضاع داخلی ایران و در حالی که تعرضات رژیم جمهوری اسلامی علیه مردم و جنبش های اجتماعی و طبقاتی موجود شدت یافته، برگزار می شود. سیاست های دولت احمدی نژاد در طول چهار سال گذشته در عرصه های مختلف اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و بحران سازی های داخلی و خارجی آن، نتایج ویرانگر خود را در گسترش خفقان و سرکوب و فشارهای سنگین ناشی از گرانی و تورم فزاینده بر مردم و در ایجاد اختلالات و عوارض اجتماعی و روانی جامعه، هر روز بیشتر نشان می دهد. افشار و طبقات پائینی و میانی جامعه، کارگران، معلمان، نهیستان، زنان و جوانان، قربانیان اصلی این سیاست اند.

مقاومت و بیکارهای کارگران و زحمتکشان در برابر تعرض بی وقفه رژیم و سرمایه داران، همچنان ادامه دارد. جنبش دانشجویی ایران، با تحمل فشار طاقت فرسای رژیم، مبارزه خود را پی می گیرد و تشکلی ها و نشریات دانشجویی به مقاومت و مبارزه شان ادامه می دهند. جنبش مقاومت و مبارزه زنان ایران که همچنان پایدارترین جنبش های اجتماعی و فرهنگی دوره حاکمیت رژیم اسلامی به حساب می آید، در این دوره نیز برای پاسداری و مطالبه حقوق انسانی و پایه های زنان جامعه ما از پای نایستاده است. اعتراضات و تظاهرات جمعی و تودهای علیه تبعیضات، تضییقات و سلب حقوق ملیت های ساکن ایران، به اشکال مختلف ادامه دارد. دانشگاهیان، وکلا و حقوقدانان، نویسندگان و روزنامه نگاران، هنرمندان و فعالان فرهنگی و اجتماعی، به مقابله با سدهای سانسور و خفقان برخاسته و بر مطالبات آزادی خواهانه و عدالت طلبانه خود پافشاری می کنند. صدای آزادیخواهی توده ها و خواست استقرار دموکراسی، هر چند پراکنده، هر روز رساتر گشته است.

تلاش های رژیم در چند سال گذشته برای بسیج افکار عمومی با شعار «انرژی هسته ای، حق مسلم ماست!» در نهایت به مسئله ای «حیثیتی» برای خود رژیم و طرفداران آن تبدیل گردید. واقعیت های عینی، دغل بازی های حکومتی در این زمینه را برملا نمود و بر اکثریت وسیع مردم آشکار کرد که اگر دست یابی به استفاده صلح آمیز از انرژی هسته ای حق همه ملت ها و از جمله ایران است، برخورداری از آزادی، دموکراسی، نان، کار، مسکن، بهداشت و... نیز حق اولیه و اساسی همه آنها است.

ماجرای حویلی های اتمی چیزی جز انزوای بین المللی بیشتر برای رژیم و تحریم اقتصادی و نابسامانی داخلی برای مردم ما به ارمان نیاورده است. آزادی ها و حقوق اولیه مردم کشور ما، به طور مداوم مورد تهاجم قرار گرفته است. فعالین نهادهای مدنی و صنفی، بیش از پیش در معرض پیگرد و بازداشت و بازجویی قرار دارند و عرصه بر نویسندگان، روزنامه نگاران و اندیشمندان کشور، هر چه تنگتر شده است. مخالفین سیاسی حکومت، همچنان از هرگونه امکان فعالیت محروم هستند.

ماهیت و تجربه عملکرد جمهوری اسلامی، به همه کسانی که در اندیشه تحولات سیاسی پایدار در ایران و استقرار یک حکومت دموکراتیک بجای جمهوری اسلامی هستند، نشان داده است که یک تحول دموکراتیک و پایدار در ایران، بدون تغییر اساس نظام کنونی امکان پذیر نیست. دموکراسی، آزادی و عدالت اجتماعی، تنها از طریق به ثمر نشستن مبارزات مردم علیه جمهوری اسلامی و جایگزینی یک جمهوری دموکراتیک و لائیک تحقق می یابد. هدف همه ما باید تقویت این مبارزات و گشودن چشم اندازهای روشن برای آن باشد. مناسبات دموکراتیک، در جریان مبارزه برای استقرار آن ایجاد و نهادینه می شود. حقوق و آزادی های مدنی نه با توپ و تانک قدرت های جهانی، بلکه با سازمان دادن جنبش های اجتماعی و ایجاد نهادهای مدنی است که کسب و پایدار می شوند.

رفقای گرامی

برای تحقق این امر، همکاری و اتحاد همه نیروهای دموکرات، چپ و آزادی خواه ضرورتی است انکار ناپذیر. ما نیازمند سامان دادن اتحادی گسترده و وسیع در میان جمهوری خواهان دموکرات و چپ برای کمک به شکل دادن یک آلترناتیو در جهت پی ریزی آینده ای امیدبخش برای مردم ایران هستیم.

در عین حال کنگره هشتم سازمان ما با اعتقاد به اینکه اتحاد و همکاری نیروهای چپ برای استقرار جامعه ای آزاد و عادلانه یک ضرورت است و مبارزه متحدانه چپ، در خدمت آزادی، دموکراسی، عدالت اجتماعی و سوسیالیسم قرار دارد، تقویت همسویی ها و همکاری ها در بین نیروهای چپ را در جهت پیشبرد اهداف تاریخی جنبش چپ ایران و فرارویاندن آن به نیروی تاثیرگذار در تحولات سیاسی ایران، ضروری می داند.

رفقای گرامی

گسترش مبارزات حق طلبانه مردم و شرایط انفجاری جامعه ما، خط بطلان بر اصلاح و استحاله استبداد مذهبی حاکم کشیده است. ادامه مقاومت و مبارزه توده ها برای دستیابی به آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی، حکم می کند که ما نیز به عنوان بخشی از چپ، که از یک سو با دلبستگی به بخش هایی از قدرت حاکمه و از سوی دیگر با آشنایی که بدون در نظر گرفتن واقعیت های جامعه بر طبل فرقه گرانی می کوبند، مرزبندی دارد، گردهم آیم تا ضمن دفاع از خواسته های برحق کارگران و زحمتکشان، زنان، جوانان و ملیت های ستمدیده و در یک کلام، مبارزه پیگیر و مصمم برای ایرانی آباد و آزاد و دموکراتیک، مهر خود را بر تحولات آتی بکوبیم. اسناد کنونی سازمان شما و همچنین شورای موقت سوسیالیست های چپ ایران، این امکان را طی دوره اخیر بوجود آورده است تا بر مبنای آن، گفتگوهای خود در جهت غلبه بر پراکندگی این بخش از چپ را علنی کرده و در ایجاد آینده روشن تری برای چپ، فعال و سازنده مشارکت داشته باشیم. ما امیدواریم که در این عرصه، کنگره شما تصمیمات راهگشایی اتخاذ نماید.

بار دیگر برای کنگره یازدهم شما آرزوی موفقیت می کنیم و به گرمی دست شما را می فشاریم.

کمیته مرکزی سازمان اتحاد فداییان خلق ایران
۱۹ فروردین ۱۳۸۸ - ۸ آوریل ۲۰۰۹